[illegible] و سراج و منیر و ختم الکاملین [illegible]
انجام [illegible] یعنی نبی امی و نور [illegible] رئوف رحیم و منذر و مبشر [illegible]

در بیان در ابتدای نور شریف آنحضرت [illegible] رضوان الله ع

منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من و علی بن ابیطالب [illegible]
نور آفریده شدیم و تسبیح خدا می گفتیم در جانب راست عرش پیش از آنکه خدا آدم را بیا
فریند بهزار سال پس چون خدا آدم را آفرید آن نور را در پشت او جا داد و چون در بهشت
ساکن شد ما در پشت او بودیم و چون نوح در کشتی سوار شد ما در پشت او بودیم
و چون ابراهیم را در آتش انداختند ما در پشت او بودیم و پیوسته حق تعالی ما را [illegible]
پاکیزه منتقل می گردانید در صلبهای پاک مطهر تا رسانید ما را بجدی عبد المطلب
پس دو نیم کرد و مرا در صلب عبدالله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب گذاشت [illegible]
و نبوت داد و بعلی فصاحت و شجاعت داد و از برای ما دو نام از نامهای مقدس
خود مشتق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و خداوند بزرگوار اعلی است
و [illegible] علی است پس مرا برای رسالت و پیغمبری مقرر فرمود و علی را برای وصایت
و امامت و حکم کردن در میان مردم [illegible] از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است
که محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما دو نور بودند [illegible] خداوند عالمیان دو هزار سال
پیش از آنکه حق تعالی خلایق آدم را ایجاد نماید پس
اصل یافتند و از آن شعاع لامع گردیده بود که [illegible]

[illegible]

اهلبیت آفریده است پس هر که از آن طینت نیست از ما و شیعیان ما نیست و حضرت [illegible] فرمود

شنیدم از جدم حضرت رسول صلعم فرمود که من آفریده شدم از نور خدا و اهلبیت من آفریده

شده اند از نور من و محبان اهلبیت من آفریده شده اند از نور ایشان و باقی مردم در آتش

جهنم اند و بسند معتبر از ابو سعید خدری منقول است که شخصی از حضرت رسول صلعم سوال نمود

از تفسیر قول الله تعالی که با شیطان خطاب نمود در هنگامی که ابا نمود از سجده آدم ع استکبرت ام کنت

من العالین که ترجمه اش این است که آیا تکبر نمودی یا بودی از بلند مرتبگان پرسید که کیستند

بلندی مرتبها که مرتبه ایشان از ملائکه بلندتر است پس حضرت رسول صلی الله ع

من و علی و فاطمه و حسن و حسین ع در سراپرده عرش بودیم و تسبیح الهی میکردیم

با ما تسبیح میکردند پس از آنکه حق تعالی آدم را خلق نماید بدو هزار سال پس چون خدا آدم

را خلق نمود امر کرد که ملائکه را که سجود کنید برای آدم و ما را امر نکرد ما را به سجود پس همه ملائکه سجده

کرده اند مگر ابلیس که او ابا نمود از سجود پس جمله ملائکه سجده کردند پس خدا با او خطاب کرد آیا تکبر

نمودی از سجده یا بودی از آنها که بلند مرتبه ترند از آنها که سجود کنند آدم را یعنی از این پنج

بزرگوار که نام شریف ایشان در سراپرده عرش نوشته شده است و بسند حدیث معتبر

دیگر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که حق تعالی خلق [illegible]

محمد را از طینتی که آن گوهری بود در زیر عرش و از زیادتی طینت [illegible] صلوات

علی را خلق کرد و از زیادتی طینت امیر المومنین ما اهلبیت

را و از [illegible] شیعیان ما را [illegible] کرد پس دلهای ایشان [illegible]

میکردند و ملایکه گفتند که اگر ما را الهی مانی که او را سجده کنیم ما نیز سجده خواهیم کرد و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی بود و هیچ چیز با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد
نور حبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود و او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش
و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملایکه بیافریند و آدم و حوا را بچهار [illegible] شد
و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر ما محمد را خلق کرد هزار سال بر دور پروردگار خود ایستاده او را
یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود که تویی مراد
و مقصود من از خلق عالم و تویی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم
که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من او را دوست میدارم و هر که ترا
دشمن دارد من او را دشمن میدارم پس آن نور آنحضرت درخشان شد و بسوی بالا بلند شد
پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت حجاب عظمت حجاب عزت و حجاب هیبت
و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب
سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد را که داخل شود در حجاب قدرت
پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمت
یازده هزار سال میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت
سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو الغنی لا یفتقر و در حجاب رفعت
هشت هزار سال میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت [illegible]
[illegible] العظیم و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان رب الملک

[illegible] جاب

پس چون [illegible] درآورد گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم بآن تکلم نمود پس حق تعالی
فرمود که یرحمک الله ای آدم ترا برای رحمت خلق کرده‌ام و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو
مقرر کردم هرگاه که بگویند مثل آنچه تو گفتی پس بآن سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ
بر شیطان دشوارتر نیست از دعا کردن برای عطسه کننده پس آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله و اسمای اهل بیت آنحضرت را دید که بر عرش نوشته است پس چون روح بساق
رسید پیش از آنکه بقدمهایش برسد خواست که برخیزد و نتوانست باین سبب حق تعالی فرموده است
که خلق الانسان من عجل یعنی آفریده شد انسان از تعجیل کردن در امور و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که صد سال روح در سر آدم بود و صد سال در سینه و صد سال در پشت و صد سال در رانها و در پاها صد
سال در ساقهای او و چون آدم درست ایستاد خدا تعالی امر کرد ملائکه را بسجود و این بعد از نماز ظهر
روز جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر پس آدم از پشت خود صدای شنید از تسبیح و تقدیس الهی
مانند صدای مرغان گفت پروردگارا این چه صداست فرمود که این ای آدم تسبیح ذریات است که بیرون
می‌آورم از پشت تو پس سعادت برای کسی است که او را مخالفت نماید پس برای آدم عهد مرا و ذریات او را
بر رحمهای پاکیزه و از زنان عفیفه طیبه و صلبهای پاکیزه از مردان پاک پس آدم گفت پروردگارا این
نور و شرف و بها و حسن و وقار مرا زیاده گردانیدی پس حق تعالی از طینت پهلوی آدم حوا را آفرید و حوا
بر آدم مستولی گردانید و چون بیدار شد حوا را نزد بالین خود دید گفت تو کیستی گفت منم حوا [illegible]
است آدم گفت چه نیکوست خلقت تو پس حق تعالی وحی نمود بسوی آدم که این کنیز من است [illegible]
منی و [illegible] از برای خلافت [illegible] بهشت [illegible] مرا [illegible] و حمد و سپاس مرا [illegible]

ای آدم

که گرامی‌ترین خلق باشند و برگزیده‌ترین و شریف‌ترین عالمیان باشد یعنی محمد که خاتم پیغمبران است
و چون پادشاهی زمانی میگذشت و بعضی از هر طرف برادر و پسر ... میکرد و چون کار به عبد مناف شد
... هاشم گرفت که نور حضرت رسالت پناهی را داشت و دیگر برجهای پاکیزه و از زنان
مسلمه عالمیان پیش هاشم قبول عهد شود و پادشاهان همه آرزو میکردند که دختر خود را باو دهند
بسیار برای او میفرستادند که شاید بمواصلت ایشان راضی شود و هاشم هر روز بسوی
کعبه می‌آمد و هفت شوط طواف میکرد و بر در بای کعبه می‌نشست و هر که پیش او می‌آمد او را گرامی
میداشت و عریان را کسوت می‌پوشانید و گرسنه را طعام میخورانید و پریشانان را بجا
میرسانید و قرض صاحبان قرض را ادا مینمود و هر که مبتلای بدی میشد بنهایت او را امداد مینمود
هرگز در خانه اش بروی صادر و وارد بسته نمیشد و هر گاه ولیمه میکرد با طعامی می‌آورد القدر
میداشتند که زیادتی آن ... مرغان و وحشیان می‌بردند و صیت کرم او بر آفاق جهان
رسید و پادشاهی اهل مکه معظمه بر او مسلم گردید و کلیدهای کعبه و آب دادن حاجیان از چاه زمزم
و حجابت کعبه و مهمانداری حاجیان و سایر امور مکه باو رسید و علم نزار و کمان اسمعیل
و پیراهن ابراهیم و نعلین شیث و انگشتری نوح را بمیراث گرفت پس حاجیان را گرامی میداشت
و در دفع حوائج ایشان میکوشید و چون ماه ذی الحجه طالع میشد امر میکرد مردم را که حاضر شوند نزد کعبه
پس خطبه میخواند و میگفت ای گروه مردم بدرستیکه شما امسال همسایگان خدا و همسایگان خانه
او هستید و درین موسم زیارت کنندگان خانه خدا می‌آیند و ایشان مهمانان خدایند و مهمانان
سزاوارترند بگرامی داشتن از دیگران و حق تعالی شما را مخصوص گردانیده است باین

زیارت و مهمانی حاجیان آمدید سوی شما روی آورده سوی دیگر بود که از راه [illegible] بصد هم

نصیحت
مینمایید از هر مکان دوری پیش ایشان [illegible] بمعانی نشنید و گرامی [illegible] ما خود اشتهار کرام جاوید [illegible]

او کار بر قریش مالهای عظیم برای حاجیان میداد [illegible] و هاشم خوانهای پوست [illegible] میگرد و [illegible]

خرم سو میکرد و برای حاجیان و از روز هفتم شروع میکرد ضیافت ایشان و طعام

بهر جهت ایشان نقل مینمود بسوی منی و عرفات در سالی در مکه قحطی عظیم بهم رسید و مردم [illegible] شدند

چیزی که ضیافت حاجیان کنند هاشم شتری خرید و بشام فرستاد و فروخت و قیمت آنها را

همه صرف حاجیان کرد و [illegible] کعک برای خود نگاه داشت باین سبب که گوشت [illegible] با فاق و

از هر طرف جهان دید و آوازه همتش تمام عالم رسید چون خبر او بنجاشی پادشاه حبشه

و قیصر پادشاه روم رسید و نامها باو نوشتند و هدیه ها برای او فرستادند و درخواست دعا

نمودند که دختر از ایشان بگیرد شاید نور محمد صلی الله علیه و آله بایشان منتقل گردد زیرا که

کاهنان و رهبانان و علمای ایشان خبر داده بودند که این نوری که در جبین هاشم است نور حضرت

رسالت است هاشم قبول نکرد و دختری از نجبای قوم خود خواست و از او فرزندان آورد اما

[illegible] که او را اسد و مضر و عمرو و صفی و [illegible] صعصعه و رقیه و خالده و شعفا بودند و باز نور

حضرت رسالت پناهی در جبین او بود و از این بسیار متأسف بود پس شبی در خانه کعبه [illegible]

میکرد و تضرع و ابتهال از جانب ایزدی سوال نمود که او را فرزندی روزی کند که حضرت

[illegible] از [illegible] باشد پس در این حال او را خواب ربوده و صدای هاتفی شنید که او را ندا کرد

با بوسلمی دختر عمرو که او طاهره و مطهره و پاکدامن است [illegible] پس مهر گران

(۹)

[illegible] خواهد بود پیش از او در میان ایشان مدتی عظیم شد و در هر امر از دو برکت [illegible]
و در هر مصیبت و بلیه پناه او میبردند و در هر قحط و شدت متوسل بنور حضرت رسالت
میشدند و حق تعالی دفع آن شدائد از ایشان مینمود و معجزات باهرات از آن نور ظاهر
میگردید باب [illegible] در بیان تاریخ ولادت با سعادت آنحضرت بدانکه اجماع علمای
امامیه منعقدست بر آنکه ولادت با سعادت آنحضرت هفدهم ماه ربیع الاول بود
و اکثر مخالفان دوازدهم میدانند و نادری از مخالفان هشتم یا دهم ماه مذکور قائل
شده‌اند و شاذی از ایشان گفته‌اند که در ماه مبارک رمضان واقع شد محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله گفته است که ولادت آنحضرت در وقتی شد که دوازده شب از ماه ربیع الاول
گذشته بود در سالی که فیل آوردند برای خراب کردن خانه کعبه و بحجارهٔ سجیل معذب شدند
در روز جمعه وقت زوال و بروایت دیگر نزد طلوع صبح پیش از بعثت به چهل سال و مادر
آنحضرت حامله شد در ایام تشریق نزد جمرهٔ وسطی در منزل عبد الله بن عبد المطلب و ولادت
آنحضرت در مکه معظمه شد در شعب ابیطالب در خانه محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب
چپ کسی که داخل آنخانه شود و خیزران حجره را از آن خانه بیرون انداخت و آنرا مسجد
کرد که مردم در آنخانه نماز کنند تمام شد کلام کلینی و گویا در تعیین روز ولادت تقیه فرموده
و موافق مشهور میان مخالفان را بیان کرده است و در کتاب عدد قویه گفته است که ولادت
آنحضرت نزدیک طلوع صبح روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول شد بعد از پنجاه و پنج روز از
هلاک اصحاب فیل یا چهل روز بعد از آن یا ده سال بعد از آن و بعضی گفته‌اند

همان روز بوده اشهر آنست که در عام الفیل بوده و بعضی گفته‌اند که در روز دوشنبه بوده و بعضی گفته‌اند هفت
سال از پادشاهی نوشیروان مانده بود و بعضی گفته‌اند که در زمان پادشاهی هرمز که از فرزندان
نوشیروان بود و طبرسی گفته است که چهل و دو سال از پادشاهی نوشیروان گذشته بود و موید
این قول است این روایت مشهور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که متولد شدم در زمان
پادشاه عادل و گویند موافق بیستم شباط رومی بوده و بعضی گویند غره یا بیستم یا بیست و یکم
نیسان رومی بود هفتصد و ... و بماه قوس بود و عقرب از منازل قمر طالع بود و ابو معشر گفته است
که تاریخ ولادت آنحضرت در درجه بیستم جدی بود زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود
در حمل و آفتاب در شرف بود در حمل و زهره در حوت بود در شرف و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول
میزان بود و راس در جوزا و ذنب در قوس بود و در خانه خود متولد شد که حضرت آنخانه را بعقیل
بن ابیطالب بخشید و عقیل آن را فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود کرد
و چون زمان هارون شد خیزران مادر او آن خانه را بیرون کرد از خانه محمد بن یوسف و مسجد
کرد و الحال بر همان حالت باقیست و مردم بزیارت میروند و ابن بابویه علیه الرحمه گفته است
که حامله شد مادر آنحضرت در شب جمعه دوازدهم ماه جمادی الآخر بود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده
از ابوطالب ع که گفت عبدالمطلب گفت شبی در حجر اسمعیل خوابیده بودم ناگاه خوابی دیدم
بزرگ ترسیدم و در راه ... کاهنان ... دید که میلرزم و موهای سرم بر دوشم متحرک است چون آثار
تغیر در من مشاهده کرد و گفت چه میشود بزرگ عرب را که اینچنین متغیر گردیده است آیا حادثه
از حوادث دهر او را رو داده است گفتم بلی امشب ... خوابیده بودم در حجر ... دیدم

البته بیش از روز معظم بمیرد و ان پیغمبر بان طالع متولد شد و شصت و یک سال زندگانی کرد و این علاوه
سایر معجزات بعثت ایشان او اقرار کرد و مسلمان شد مامون او را نزد خود خواند و ما شاء الله نام کرد
پس چون مشتری بر دلالت علم و حکمت و زیرکی و فطنت و سیاست و ریاست انحضرت بود
نظر عطارد نشانه لطافت و ظرافت و ملاحت و فصاحت و جلادت او ست و نظر زهره دلیل
صباحت و شادی و بشاشت و حسن و طیبت و جمال او ست و نظر مریخ دلالت میکند و [illegible]
و قبیح و دلالت میکند بر شجاعت و جلادت و قتال و قهر و غلبه و محاربه انحضرت پس حق تعالی
جمع کرد در انحضرت جمیع مدایح را و بعضی از منجمان گفته اند که تاریخ ولادت پیغمبران سنبله و میزان
است و طالع حضرت رسول صلی الله علیه و آله میزان بود و بعضی گفته اند که طالع انحضرت [illegible]
و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که عباس [illegible] گفت
که چون برادرم عبد الله و پدرم عبد المطلب متولد شد در روی او نوری دیدم مانند نور آفتاب پس پدرم
گفت که این پسر را شانی بزرگ خواهد بود پس شبی در خواب دیدم که از بینی عبد الله مرغی سفید
بیرون آمد و پرواز کرد تا بمشرق و مغرب عالم رسید پس برگشت تا بر بام کعبه نشست پس همه قریش
او را سجده کردند پس در آن مرغ بحیرت مینگریستند ناگاه نوری شد میان آسمان و زمین
و مشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنی که در بنی مخزوم بود پرسیدم
گفت ای عباس اگر راست باشد خواب تو میباید که از پشت عبد الله پسری بیرون آید که
اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از این خواب [illegible] عبد الله
دیدم تا وقتی که آمنه را بعقد خود در آورد و داد جمیله ترین زنان قریش بود چون [illegible] عبد الله

برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله از آمنه متولد گردید دیدم که نوری
از میان دو دیده آنحضرت ساطع بود و چون او را برگرفتم بوی مشک از او شنیدم و مانند نافه مشک
خوشبو گردیدم پس آمنه مرا خبر داد که چون مرا درد زائیدن گرفت و شدید شد صدای بسیار
شنیدم اندر خانه که در آن بودم سخن آدمیان شباهت نداشت و علمی از سندس بهشت
دیدم که بر قضیبی از یاقوت آویخته بودند که میان آسمان و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم
که از سر مبارک آنحضرت ساطع شد که آسمان را روشن کرد و قصرهای شام را دیدم که از بسیاری نور مانند
شعله آتش شده بودند و در دور خود مرغان بسیار مانند عصفور سفید دیدم که بالها گشوده بودند بر دور من
و شعیره اسدیه را دیدم که گذشت و می‌گفت که ای آمنه چها خواهند دید کاهنان و بتها از این فرزند تو
جوان بلند بالا دیدم که از همه کس بلندتر و سفیدتر و نیکو جامه‌تر بود و گمان کردم که او عبدالمطلب است پس نزدیک
من آمد و فرزندم را گرفت و آب دهانش در دهان او ریخت و طشتی از طلا داشت که با زمرد مرصع
کرده بودند و شانه از طلا داشت پس شکم آن حضرت را شکافت و دلش را بیرون آورد و شکافت
و نقطه سیاهی از میان آن دل شکافته بیرون آورد و انداخت پس کیسه بیرون آورد از حریر سبز و آن را
گشود و در میان آن گیاهی مانند زیره سفید بیرون آورد و آن موضع را از آن پر کرد و بجای خود گذاشت
و دست بر شکم مبارکش کشید و با آنحضرت سخن گفت و او در جواب گفت و من سخن ایشان را نفهمیدم
پس گفت در امان و حفظ و حمایت خدا باش بتحقیق که پر کردم دلت را از ایمان و علم و حکمت
و حلم و یقین و عقل و شجاعت تویی بهترین بشر خوشا حال کسی که ترا متابعت نماید و وای بر کسی
که ترا مخالفت نماید پس کیسه دیگر بیرون آورد از حریر سفید و سر آن را گشود و انگشتری بیرون

ورد در میان دو کتف مبارکش و گفت کرفت ابلیس گفت که آنچه زده است مرا پروردگار
من که آدم بر تو بدم بحق القدس پس ورد دمید و بیاضی بر او پوشانید و گفت این امانت از افضا
دنیای عباس را نهان بود که بدر ماهی شود و بدیدم عباس گفت که کتف ابلیس را گشودم و نقش مهر آخر زمان
و بوسیدم آنحال را نهان [illegible] تا آنکه از خاطرم محو شد و بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شدم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بخاطرم آورد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابلیس علیه اللعنه
تا روزی الی یوم الدین بهفت آسمان بالا میرفت و گوش میداد و اخبار سماویه را می شنید پس چون
حضرت عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا میرفت
و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد او را از همه آسمانها منع کردند و شیاطین
را به تیرهای شهاب از ابواب آسمانها راندند پس قریش گفتند که میباید که وقت گذشتن دنیا و آمدن
قیامت شد که ما می شنیدیم که اهل کتاب ذکر میکردند پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود
گفت نظر کنید اگر ستاره های معروف که با آنها هدایت می یابند مردم و با آنها می شناسند
زمستان و تابستان را و اگر یکی از آنها بیفتد بدانید که وقت آن است که جمیع خلایق هلاک شوند
اگر آنها بحال خود اند و ستاره های دیگر ظاهر میشود پس امر غریبی میباید حادث شود و صبح
آن روز که آنحضرت متولد شد هر بتی که در هرجای عالم بودند بر رو در افتاده بودند و ایوان
کسری پادشاه عجم بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سالها آن را می پرستیدند
فرو رفت و خشک شد و بجای آن نمک شده است نزدیک کاشان و وادی سماوه که سالها
بود کسی در آن آب ندیده بود و آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش شد

نشده بود و در آن شب جام کسری شکسته شد و داناترین علمای مجوس در آن شب خواب دید که شتران صعب

اسپان عربی را میکشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میان

شکسته بود و چهارده کنگره شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری شد و نوری در آن شب

از اطراف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا بمشرق رسید و تخت هر پادشاهی

که بود در آن صبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند سخن نمی توانستند

گفت و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی که بود میان او و همزادی

که داشت که خبرها باو میگفت جدائی افتاد و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را

آل الله میگفتند زیرا که ایشان در خانه خدا بودند و آمنه رضی الله عنها گفت که والله پسرم چون

بر زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان بلند کرد و باطراف نظر کرد پس از او

(20)

نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب آن نور قصرهای شام را دیدم و در میان آن

روشنی صدائی شنیدم که قایلی میگفت که زائیدی بهترین مردم نام او را محمد کن چون او را

را نزد عبد المطلب آوردند او را در دامن گذاشت و گفت حمد میکنم و شکر میکنم خداوندی را

که عطا کرد بمن این پسر خوشبو را که در گهواره بر همه اطفال سیادت و بزرگی دارد و پس او را تعویذ

کرد بنامهای ارکان کعبه و چند شعر در فضایل آنحضرت فرمود و در آن وقت شیطان

در میان اولاد خود فریاد میکرد تا همه نزد او جمع شدند و گفتند چه چیز ترا از جا برآورد

ای سید ما گفت وای بر شما از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر دیدم و عظیم بلا که

حادثه عظیم در زمین واقع شده باشد که تا عیسی اعلی بآسمان رفته مثل این واقعه نشده

پس ما بر دید بار دید و تفحص کنید که چه او غایب شده است پس متفرق شدند و گردیدند و نرسیدند
و گفتند ما خبر نیافتیم آن لعین گفت استعلام کار من است پس فرو رفت در دنیا و جولان کرد در تمام
دنیا تا بحرم رسید دید که اطراف حرم را ملائکه فرو گرفتند چون خواست که داخل شود ملائکه
بانگ بر زدند و برانداختند پس کوچک شد مانند گنجشک و از جانب کوه حری داخل شد و جبرئیل گفت
برگرد ای لعین گفت ای جبرئیل از تو یک حرف سوال میکنم بگو که امشب چه واقع شده است
در زمین جبرئیل گفت محمد صلعم بهترین پیغمبران امشب متولد شده است پرسید آیا بهره مرا در آن
نیست گفت نه پرسید که آیا در امت او بهره دارم گفت بلی ابلیس لعین گفت راضی شدم
و در حدیث دیگر روایت کرده است که آمنه رضی الله عنها گفت چون حامله شدم در رسول
خدا صلی الله علیه و آله هیچ اثری از حمل در خود نیافتم و آن حالت که زنان را در حمل عارض
میشود مرا عارض نشد و در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد و گفت حامله شدی به بهترین مردمان
و چون وقت ولادت شد با آسانی متولد شد که آزاری بمن نرسید و دستهای خود را
پیشتر بر زمین گذاشت و فرود آمد پس هاتفی مرا ندا کرد که گذاشتی بهترین بشر را پس او را بنام
خداوند یگانه صمد از شر هر ظالم و حاسد و بروایت دیگر گفت که چون او را بر زمین
گذاردی بگو اعیذه بالواحد من کل حاسد و کل خلق مارد یاخذ بالمراصد فی طرق
الموارد من قائم و قاعد پس آنحضرت در روزی [illegible] نمو میکرد که دیگران در [illegible]
القدر نمو میکرد که دیگران در ماهی القدر نمو میکردند و ایضا روایت کرده است از قیس بن سعد
که گفت من نزد معاویه علیه اللعنه بودم گفت الا [illegible] بود در من [illegible]

الا الله بلند کردند و جمیع کوه ها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای کرامت محمدی ص و جمیع درختان
تقدیس حق تعالی کردند با شاخها و میوه ها به شادی ولادت آنحضرت و زده شد در میان آسمان و زمین
هفتاد عمود از انواع نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبود و روح حضرت آدم ع را بشارت ولادت آنحضرت دادند
پس هفتاد برابر حسن او مضاعف شد و در آن وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت
با ضطراب درآمد و هفتاد هزار قصر از دُر و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت
و شیطان را بزنجیرها بستند و چهل روز [illegible] را در قلعه محبوس کردند و عرش او را یعنی عرش
شیطان را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و فریاد و واویلا از ایشان
بلند شد و صدائی از کعبه شنیده شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده
نیکوئیها و ترساننده از عذابها و با او است عزت ابد و سود و منفعت بزرگ او را و خاتم
پیغمبران [illegible] ما در کتابها یافتیم که عترت او بهترین مردم اند بعد از او و مردم دور باشند از عذاب
[illegible] ما دام که احدی از ایشان بر روی زمین راه میرود و معویه گفت ای ابو اسحاق
عترت او کیستند گفت فرزندان فاطمه پس معویه رو ترش کرد و لبهای خود را بدندان گزید
و دست بر ریش نحس خود مالید پس گفت ما یافتیم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد
و آن هر دو فرزند فاطمه خواهند بود و خواهند کشت ایشان را بدترین خلق خدا پس معویه گفت
کی خواهند کشت ایشان را گفت مردی از قریش پس معویه برخاست و گفت برخیزید اگر میخواهید
پیش ما بنشینیم و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که فاطمه مادر امیرالمؤمنین
صلوات الله [illegible] بشارت ولادت حضرت [illegible]

بسیار نقل کرده ابوطالب گفت شبی صبر کن که فرزندی برای تو بهم خواهد رسید که مثل این فرزند
باشد در همه حالات بغیر از پیغمبری و شیخ کلینی بسند معتبر دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که در هنگام ولادت حضرت رسول ص فاطمه بنت اسد نزد آمنه حاضر بود پس یکی از ایشان بدیگری
گفت آیا می بینی آنچه من می بینم دیگری گفت چه می بینی گفت این نور ساطع شد ما بین مشرق
و مغرب را فرو گرفت پس درین سخن بودند که ابوطالب علیه السلام در آمد و بایشان گفت
تعجب و از برای چیست پس فاطمه خبر آن نور را ذکر کرد ابوطالب گفت میخواهی ترا بشارت دهم گفت بلی
ابوطالب گفت که از تو فرزندی بهم خواهد رسید که وصی این فرزند خواهد بود و ایضا روایت کرده است
که ابوطالب عقیقه کرد در روز هفتم ولادت آنحضرت و آل ابوطالب را طلبید از و سوال کردند این
چه طعام است گفت این عقیقه احمد است گفتند چرا او را احمد نام کردی گفت زیرا که اهل آسمان
و زمین او را بستایش خواهند کرد و ایضا کلینی و شیخ طوسی بسندهای معتبر روایت کرده اند
از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که در شبی که حضرت رسول ص متولد شد
یکی از علمای اهل کتاب در آن روز آمد بسوی مجلس قریش که اشراف ایشان حاضر بودند و در میان
ایشان بودند هشام بن ولید و پسرهای مغیره و عاص بن هشام و ابو وجزه بن ابی
عمرو بن امیه و عتبه بن ربیعه گفت آیا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است گفتند
نه گفت پس باید فرزندی متولد شده باشد که نامش احمد باشد و در و علامتی باشد که برنگ
خزی که بسیاهی مایل باشد و هلاک اهل کتاب خصوصاً یهود بر دست او خواهد بود [illegible]
رسیده باشند و شما مطلع نشده باشید چون متفرق شدند از آن مجلس سوالها کردند

شنیدند

شنیدند که پسری برای عبد الله بن عبد المطلب متولد شده است پس آمدند و از طلوع [illegible]
بلی پسری در میان ما متولد شده است پرسیدند پیش از آنکه به شما بگوییم با ما بگویید از آن گفتند پیغمبر
گفت مرا به پیغمبر زاده او را در او نظر کنم چون نزد آمنه رفتند گفتند بیرون آر فرزند خود را
تا ما با او نظر کنیم گفت والله که فرزند من بر دوش فرزندان دیگر نیامد و دستها بر زمین انداخت
و سر بسوی آسمان بلند کرد و نوری از او ساطع شد که قصرهای بصری را از شام دیدم و هاتفی
از میان هوا صدا زد که [illegible] پس بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد
او را محمد نام کن پس آمد و گفت که او را بیرون آور تا من ببینم چون آمنه آنحضرت را بیرون آورد
آمد و در آنحضرت نظر کرد و پشت دوش کشود و مهر نبوت را دید بیهوش افتاد پس آنحضرت را گرفت
و با آمنه داد گفتند خدا تعالی مبارک گرداند فرزند ترا و چون آمد بهوش باز آمد گفتند
چه شد ترا گفت پیغمبری در بنی اسرائیل بطرف شد تا قیامت اینست پیغمبر آخر الزمان [illegible] البته
ایشان را هلاک کند چون دید که قریش از خبر او شاد شدند گفت والله که سطوتی بشما نماید
که اهل مشرق و مغرب یاد کنند و ابن شهر آشوب و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان روایت کرده‌اند
که آمنه گفت چون شد نزدیک ولادت حضرت رسالت [illegible] و عشقی بر من غالب شد پس
دیدم مرغ سفیدی را که بال خود را بر دل من کشید تا خوف از من زایل شد پس زنان دیدم
مانند نخل [illegible] بلندی که داخل شدند و از ایشان بوی مشک و عنبر میشنیدم که جامه‌های
ملون بهشت در بر کرده بودند و با من سخن میگفتند و سخنان ایشان شبیه بود به سخن آدمیان
[illegible] بود و در دستهای ایشان کاسه‌ها بود [illegible] سفید و شربتها [illegible] بهشت [illegible] کاسه‌ها

بی گفتند

پس بخشید [illegible] ای آمنه ازین [illegible] و بشارت باد ترا به بهترین آفریدگان و گزیدگان محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله پس چون از آن شربتها بیاشامیدم نوری گرد من درآمد مشغول گردید سراپای من [illegible]
دیدم چیزی مانند دیبای سفید که میان آسمان و زمین را فرا گرفته بود و ندایی از هاتفی شنیدم که میگفت
بگیرید عزیزترین مردم را از مردم [illegible] دیدم که در هوا ایستاده بودند [illegible] در دست داشتند و مشرق
و مغرب زمین را [illegible] دیدم و علمی دیدم از سندس که بر یاقوت [illegible] بسته بودند و بر بام کعبه نصب کرده بودند
و میان آسمان و زمین را فرا گرفته بودند و چون آنحضرت بیرون آمد و به سجده افتاد دستها سوی
آسمان بلند کرد و با حق تعالی مناجات میگفت ابر سفیدی دیدم که از آسمان فرود آمد تا آنکه
آنحضرت را فرو گرفت پس هاتفی ندا کرد که بگردانید محمد را مشرق و مغرب زمین و دریاها تا همه خلایق
او را بشناسند بنام و صفت و صورت بشناسند پس ابر برطرف شد دیدم آنحضرت را در جامه پیچیده
از شیر سفیدتر و در زیرش حریر سبزی گسترده اند و سه کلید از مروارید تر در دست داشت و گوینده
میگفت محمد بگرفت کلیدهای نصرت و [illegible] و پیغمبری را پس ابر دیگر درآمد و آنحضرت را
از دیده من پنهان کرد زیاده از مرتبه اول و ندای دیگر شنیدم که بگردانید محمد را مشرق و مغرب
و عرض کنید او را بر روحانیان جن و انس و مرغان و درندگان عطا کنید با او صفای آدم
و رقت نوح و خلت ابراهیم و زبان اسمعیل و جمال یوسف و بشارت یعقوب و صدای
داود و زهد یحیی و کرم عیسی صلوات الله علیهم را چون ابر گشوده شد حریر سفیدی دیدم که در دست
دارد و محکم پیچیده اند و شنیده ام گوینده میگفت که محمد جمیع دنیا را در قبضه تصرف خود
گرفت پس هیچ چیز نماند مگر آنکه در تصرف او داخل شد [illegible]

بهم نه بودند که گویا خورشید از روی ایشان طالع بود و در دست یکی ابریقی بود از نقره و نافه مشکی

و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز و آن طشت چهار جانب داشت و بهر جانبی مرواریدی منصوب

و قایلی میگفت که دنیا است بگیر ای دوست خدا پس [illegible] را گرفت پس گوینده گفت کعبه را

اختیار کرد و داشت و در دست سیم حریر سفیدی بود پیچیده پس آنرا گشود و انگشتری از میان آن

بیرون آورد که شعاع آن دیدها را حیران میکرد پس آنحضرت را بعد از هفت مرتبه شستشو بآن آبی

که در ابریقی بود پس انگشتری را در میان دو کتف او زد که نقش گرفت و باز سخن گفت و حضرت

جواب او گفت پس آنحضرت را دعا کرد و برگرفت او را ساعتی در میان دو بال خود گرفت (و آنکه آنها را

نسبت بآنحضرت کرد رضوان خازن بهشت بود پس روانه شد و بجانب آنحضرت ملتفت شد و گفت

بشارت باد ترا ای مایه عزت دنیا و آخرت [illegible] و دیگر روایت کرده است که عبد المطلب گفت در شب

ولادت آنجناب نزدیک کعبه خوابیده بودم ناگاه دیدم که خانه کعبه با همه ارکانش [illegible] شد و بجانب

مقام ابراهیم بسجده افتاد و در راست شد و گفت الله اکبر پروردگار محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار

من الحال مرا پاک گردانیدی از انجاس مشرکان و ارجاس کافران پس بتها ملرزیدند و برو در افتادند

و ناگاه دیدم که مرغان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای مکه بجانب کعبه مشرف شدند و ابری سفید

دیدم که در برابر حجره آمنه ایستاده است عبد المطلب گفت پس بسوی خانه آمنه رفتم و دیدم و گفتم من آیا در خوابم

یا بیدارم گفتم کجاست آن نوری که در پیشانی تو بود گفت بآن فرزند است که از من جدا شد و مرغی

چند او را از من گرفتند و بدست من نمیگذارند [illegible] ابراهیمی و ولادت [illegible] را

[illegible] آنرا نبینم گفت تا سه روز فرزند ترا نخواهند گذاشت که ببینی [illegible]

بیرون آورد

بیرون آورد که مرا منع کنی گفت در حجره سه نور دیدم و چون رفتم که داخل حجره شوم مردی بیرون آمد
و گفت برگرد که احدی از فرزندان آدم را در این ساعت با ملائکه اذن زیارت نیست پس بر خود لرزیدم
و برگشتم و روایت کرده است که آنحضرت ختنه کرده و ناف بریده متولد شد و عبد المطلب گفت
این فرزند مرا شانی بزرگ هست و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که چون آنحضرت متولد شد
بتهائی که برگرد کعبه گذاشته بودند همه برو درافتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و جمیع عالم از آن شب روشن شد و هر سنگ و کلوخ و درختی
که بود خندیدند و آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفت و شیطان گریخت و میگفت بهترین
امتان آسمان و زمین و بهترین خلائق و گرامی ترین بندگان و بزرگترین عالمیان محمد است
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم ع که چون حضرت
رسول صلعم از شکم مادر بیرون آمد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان
بلند کرد و لبهای خود را بتوحید بحرکت درآورد و از دهان مبارکش نوری ساطع شد که اهل مکه قصر
و اطراف آنرا از شام دیدند و قصرهای سرخ یمن و نواحی آنرا و قصرهای سفید اصطخر و سایر حوالی
آنرا دیدند و در شب ولادت آنحضرت دنیا را روشن دیدند تا آنکه جن و انس و شیاطین ترسیدند
و گفتند در زمین امر غریبی حادث شده است و ملائکه را دیدند که فرود می آمدند و بالا میرفتند فوج فوج
و تسبیح و تقدیس خدا میکردند و ستارها بحرکت درآمدند و در میان هوا میریختند و آنها علامت
ولادت آنحضرت بود و ابلیس لعین خواست که بآسمان رود بسبب آن عجایب که مشاهده کرد
زیرا که او را جائی بود در آسمان سوم که او و سایر شیاطین گوش میداشتند سخن ملائکه [illegible]

رفتند حقیقت واقعه را معلوم کنند ایشان را بپیر شهاب [illegible] برای ولادت پیغمبری آنحضرت

و ابن بابویه و غیره روایت کرده‌اند که در شب ولادت قرین السعادت حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله بلرزید ایوان کسری و چهارده کنگره آن ریخت و آب دریاچه ساوه فرو رفت و آتش

که در فارس بود که پرستیدند خاموش شد و اعلم علمای فارس در خواب دید که شتران صعب چند

میکشیدند اسپان عربی را تا آنکه از دجله گذشتند و در بلاد عجم منتشر شدند چون کسری این احوال

غریب را مشاهده کرد تاج بر سر نهاد و بر تخت خود نشست و امرا و ارکان دولت خود را

جمع نمود و ایشان را خبر داد با آنچه دیده بود پس در اثنای این حال نامه رسید مشتمل بر خاموش

شدن آتشکده فارس پس غم و اندوه کسری زیاده شد و عالم ایشان گفت ای پادشاه

من نیز خواب عجیبی دیدم و خواب خود را نقل کرد پادشاه گفت که این خواب تعبیرش

چیست گفت میباید حادثه در ناحیه مغرب واقع شده باشد پس کسری نامه بنعمان بن

المنذر پادشاه عرب نوشت که از علمای عرب را بسوی من فرست میخواهم مسئله چند از او

سوال نمایم چون نامه بنعمان رسید عبد المسیح بن عمرو غسانی را فرستاد چون حاضر شد

وقایع را باو نقل کرد عبد المسیح گفت که مرا علم این خواب و اسرار این نیست ولیکن

خالوی من سطیح که در شام میباشد تعبیر این غرایب را میداند کسری گفت برو نزد او سوال کن

و برای من خبر بیار و عبد المسیح بمجلس سطیح حاضر شد او مشرف بمردن شده بود سلام کرد

جواب نداد پس شعری چند خواند مشتمل بر آنکه از راه دور آمدم برای سوال از نزد بزرگی و تعب

بسیار کشیده‌ام و اکنون از حیات نا امید شده‌ام سطیح چون شعر او را شنید [illegible] سر برداشت و گفت

گفت عبد المسیح

گفت عبدالمسیح بر شتری سوار شده طی مراحل نموده بسوی سطیح آمده در هنگامی که نزدیک شده که جان [illegible]
کرده تفریح او را فرستاده است پادشاه بنی ساسان برای لرزیدن ایوان و منطفی شدن نیران و خواب
موبدان اعلم علمای ایشان و خشک شدن دریاچه ساوه ای عبدالمسیح چون بسیار شود تلاوت قرآن
و مبعوث شود پیغمبری و عصای کوچک بدست در دست داشته باشد و رودخانه ساوه پر آب
شود و دریاچه ساوه خشک شود ملک شام و عجم از تصرف ملوک ایشان بدر رود و بعد کنگرهای
قصر کسری که ریخته است پادشاهان ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد از آن پادشاهی ایشان زایل
خواهد شد و هر چه شدنی است البته واقع خواهد شد این را گفته و دار فانی را وداع کرد پس
عبدالمسیح سوار شد بسرعت تمام خود را به پادشاه عجم رسانید و سخنان سطیح را نقل کرد
تا چهارده نفر ما پادشاهی کنند زمان بسیاری [illegible] خواهد گذشت پس ده نفر ایشان در مدت
[illegible] سال [illegible] شدند و باقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند [illegible]
شق و سطیح در سیل عرب متولد شده بود تا زمان پادشاهی [illegible] زنده مانده بود
و آن زیاده از سی قرن بود که هر قرنی بیست یا سی سال است یا زیاده و مطلب را دیدی رحمة الله
علیه روایت کرده است ابن عباس پرسیدند از احوال سطیح گفت حق تعالی او را خلق کرده
پاره گوشتی تنها [illegible] درخت خرمایی گذاشتند و نقل میکردند و هیچ استخوان
و عصب [illegible] زبان او نبود بغیر از سر و گردن و از پاها تا چنبر گردن او را میپیچیدند
جامه را میپیچیدند و هیچ [illegible] حرکت نمیکرد بغیر از زبان او و چون خواستند که او را بمکه آورند
حرکتی [illegible] و آنرا بر روی او انداختند و بمکه آوردند پس چهار نفر از قریش [illegible]

آمدند و گفتند ما بزیارت تو آمدیم بسبب آنچه بما رسیده است از وفور علم تو پس خبر ده ما را
بانچه در زمان ما و بعد از ما خواهد بود سطیح گفت ای گروه عرب نزد شما علم و فهم [illegible]
و از عقب شما گروهی از شما خواهند رسید که انواع علم را طلب خواهند کرد و بتها را خواهند
شکست و ملوک عجم را خواهند کشت و غنیمتها طلب خواهند نمود گفتند ای سطیح چه جماعت
خواهند بود ایشان گفت بحق خانه صاحب ارکان که از عقب شما خواهند آمد [illegible] خواهند رسید
که خداوند رحمن را بیگانگی خواهند پرستید و ترک عبادت بتان و شیطان خواهند کرد پرسیدند
که از نسل که خواهد بود گفت از نسل شریفترین اشراف عبد مناف گفتند که در بلاد بیرون
خواهند آمد گفت بحق آن خداوندی که باقیست تا ابد که بیرون نخواهند آمد مگر از این بلاد و [illegible]
مردم را براه رشد و صلاح و عبادت خواهند کرد خداوند یگانه را [illegible] فلاح و سید بن
طاوس رحمه الله روایت کرده است بسند خود از وهب بن منبه که کسری پادشاه عجم [illegible]
[illegible] بسته بود و مال بسیاری در آن صرف کرده بود و طاق زرد انجا برای خود ساخته بود
که مانند آن نیا ندیده بود و در آن مجلس و ایوان او بود که تاج می پوشید و بر تخت می نشست
و سیصد و شصت نفر کاهنان و ساحران و منجمان در مجلس او حاضر میبودند و در میان
ایشان مردی بود از منجمان عرب که او را [illegible] و باذان حاکم یمن برای او فرستاده بود و در احکام
نجوم خطا کم میکرد و هر امری که پادشاه را پیش می آمد کاهنان و ساحران و منجمان خود را
می طلبید و از مفر و چاره آن امر از و سوال میکرد و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد
و در روایتی مبعوث شد صبحی برخاسته دید که طاق ملکش از میان شکسته [illegible] در دجله

[illegible]

ریخته شده و بر قصرش آب جاری گردیده و گفت پادشاهی من در هم شکست و بسیار
محزون شد و منجمان و کاهنان را طلبید و از قول بابک ان نقل کرد و گفت فکر کنید و تفحص
کنید و سبب این حادثه را برای من بیان کنید و صاحب ... نیز در میان آنها بود و چون
بیرون آمدند از برای آنکه فکر کردند و تامل نمودند و خبری بر این ان ظاهر نشد و در اطفای
ولیش حوادث ... راه کهانت و نجوم و غیر آن بر خود مسدود یافتند و دیدند که سحر ساحران
و کهانت کاهنان و احکام منجمان باطل شده است ... تا ... سه شبانه روز
و در این حال حیران مانده بودند ناگاه برقی دیدند که از طرف حجاز لامع گردید و برود از کرد
تا بمشرق رسید و چون صبح شد نظر کرد بزیر پای خود ناگاه سبزی دید پس آمد و گفت مقرر است
آنچه می بینیم آنست که از طرف حجاز پادشاهی ظاهر خواهد شد که پادشاه او بمشرق برسد
و زمین از آن آبادان شود زیاده از زمان هر پادشاهی چون کاهنان و منجمان با
یکدیگر نشسته اند گفتند که میدانیم که باطل شدن سحرها و کهانتهای ما ... شدن را دانا
علم ماینست مگر برای حدوث امر آسمانی و میباید که برای پیغمبری باشد که مبعوث شده
است یا خواهد شد و پادشاهی این ملک بسبب او برطرف خواهد شد و اگر این حکم را
بکسری بگوییم ما را خواهد کشت و باید که این راز را اخفا نماییم تا از جهت دیگر شایع شود
پس آمدند نزد کسری و گفتند نظر کردیم حیان یافتیم ساعتی که بنا شده و قصر قرار داده ان
گذاشته اند ساعت نحسی بوده است ... کردند و حساب و با این سبب خلل ... شد
پایه ... تا ... اختیار کرده و در آن ساعت بنا کرد تا چنین خراب نشود پس ساعت اختیار کردند

تا در آن ساعت سنگ و جدار انبا کردند و در مدت هشت ماه تمام کردند و مال بی حساب
در آن خرج کردند چون فارغ شدند ساعتی اختیار کردند و کسری بر بام قصر نشست
و فرشهای نیکو گسترده و انواع ریاحین بر در خود گذاشت چون در نشسته [illegible]
اساس قصر از بن در هم شکست و بآب فرو رفت و وقتی او را از آب بیرون آوردند
که اندک رمقی از او مانده بود پس منجمان و کاهنان جمع کرده [illegible] بزرگان را
گردن زد و گفت من شما را مقرب گردانیده ام و اموال فراوان بشما میدهم و شما
با من بازی میکنید و مرا فریب میدهید ایشان گفتند ای پادشاه ما نیز در حساب خطا کردیم چنانچه
پیش از شما خطا کرده بودند اکنون حساب دیگر میکنیم و بر آن حساب بنای قصر میگذاریم پس
هشت ماه دیگر اموال بحساب خرج کردند و بار دیگر قصر را باتمام رسانیدند [illegible]
قرار کرد و سواره داخل قصر شد باز قصر در هم شکست و کسری غرق شد [illegible] رمقی مانده
که او را بیرون آوردند ایشان را طلبید و تهدید بسیار نمود و گفت همه شما را میکشم [illegible]
شما را بیرون آورم و شما را در زیر پای فیل می اندازم اگر سر این واقعه را بمن راست نگوئید
گفتند ایها الملک درین مرتبه راست میگوئیم چون این واقعه پدید گردید [illegible] هر یک از ما نظر
در کار خود کردیم ابواب علم خود را مسدود یافتیم و دانستیم که بسبب حادثه آسمانی این امور
رو داده است و میباید پیغمبری مبعوث شده باشد یا بعد از این مبعوث شود [illegible]
[illegible] این [illegible] گرد و گفت [illegible] که اول بگوئید تا من چاره خود بکنم
پس [illegible] از ایشان [illegible] روایت [illegible] در بیان [illegible]

رسول عمو و سایر وقایعی نزدیک ارتحال آنحضرت بانجام قدس واقع شد شیخ مفید و شیخ طوسی روایت
کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از حجة الوداع مراجعت نمود بر آنحضرت معلوم شد
که رحلت او بعالم قدس نزدیک شده است پیوسته در میان مردم خطبه میخواند و ایشان را از فتنهای
بعد از خود و مخالفت فرمودهای خود حذر میفرمود و وصیت میفرمود ایشان را که دست از سنت
و طریقه او بر ندارند و بدعت در دین الهی نکنند و منقاد شوند عترت و اهلبیت او را اطاعت
و نصرت و حمایت و متابعت ایشان را بر خود لازم دانند و منع میکرد ایشان را از مخالف شدن
و مرتد شدن و مکرر میفرمود که ایها الناس من پیش از شما میروم و شما در حوض کوثر بر من وارد
خواهید شد و از شما سوال خواهم کرد که چه کردید با دو چیز بزرگ گران که در میان شما گذاشتم
که کتاب خدا و عترت و اهلبیت منند پس نظر کنند که چگونه خلافت من خواهید کرد در این دو چیز
بدرستیکه خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند بدرستیکه این دو چیز را در میان شما میگذارم و میروم پس سبقت مگیرید بر ایشان
پس متفرق و پراکنده میشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و چیزی
تعلیم ایشان مکنید بدرستیکه ایشان دانا ترند از شما ای مردم چنین می یابم شما را که بعد از من از دین
برگردید و کافر شوید و شمشیرهای بر روی یکدیگر میکشید پس ملاقات کنید با من و با علی در
لشکر مانند سیل در فراوانی و سرعت و شدت و میدانید که علی بن ابیطالب علیه السلام پسر عم
و برادر و وصی من است و قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن
و [illegible] [illegible] در مجلس متعدد میفرمود پس اسامه بن زید را امر کرد که لشکری از منافقان

واهل فتنه و غیر ایشان برای او ترتیب داد و امر کرد که با اکثر صحابه بیرون روند بسوی [illegible] مردم
بان نمود صفحی که ... پس در آنجا شهید شده بود و غرض از فرستادن آنحضرت آن بود که [illegible] از اهل
فتنه و مخالفان خالی شود و کسی با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منازعه نکند تا امر خلافت بر آنحضرت
مستقر گردد و مردم را مبالغه بسیار میفرمود در بیرون رفتن از مدینه و اسامه را امر فرستاد و
حکم فرمود که در آنجا توقف نمایند تا لشکر بر سر او جمع شود و جمعی را امر فرمود که مردم را بیرون
کنند و ایشان را منع میفرمود از دیر رفتن پس در اثنای آن حال آنحضرت را مرضی طاری شد
که با آن مرض حضرت بجوار رحمت الهی واصل شد چون آن حالت را مشاهده [illegible] دست حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند فرمود حق تعالی مرا امر
کرده است که استغفار کنم برای مردگان بقیع چون به بقیع رسید گفت که السلام علیکم
یا اهل القبور گوارا باد شما را آن حالتی که صبح کردید در آن و نجات یافتید از فتنهها که مردم
را در پیش است بدرستیکه روی کرده است بسوی مردم فتنههای بسیار مانند پارههای شب
تار پس مدتی ایستاد و طلب آمرزش برای اهل بقیع کرد و روی آورد بسوی امیرالمؤمنین
علیه السلام و فرمود که جبرئیل در هر سال قرآن را یک مرتبه بر من عرض میکرد و درین سال
دو مرتبه عرض نمود و چنین گمان دارم که این برای آن است که وفات من نزدیک شده است
پس فرمود که یا علی بدرستیکه حق تعالی مرا مخیر گردانید در میان خزانههای دنیا و مخلد بودن
در آن یا بهشت و من اختیار لقای پروردگار خود کردم و پس چون بمیرم عورت مرا بپوشانید
که هر که بعورت من نظر کند کور میشود پس بخانه خود مراجعت نمود و در مرض آنحضرت
بعد از

با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را میکشید تا بمسجد آمد و چون نزدیک محراب رسید دید که
ابوبکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت ایستاده و نماز شروع کرده است پس دست
مبارک خود اشاره کرد پس باز ایست و خود داخل محراب گشت و نشست و با مردم نماز
نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتنا نکرد بانچه ابوبکر کرده بود چون سلام
گفت بخانه برگشت و ابوبکر و عمر را و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود آیا نگفتم که با لشکر اسامه
بیرون روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود که پس چرا امر مرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت
من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود را با تو تازه کنم و عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و نشستم
برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگران بپرسم پس حضرت فرمود که روانه کنید لشکر اسامه
و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از آن و این کلمه را سه مرتبه
این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن از حزن و اندوه که عارض
شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نموده بود از اطوار ناپسندیده منافقان و [illegible]
فاسده ایشان مسلمانان بسیار گریستند و صدای نوحه و گریه از فرزندان آنحضرت بلند شد و شیون
از مردان و زنان مسلمانان برآمد پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید
از برای من دواتی و کتفی که سفیدی تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید پس یکی از صحابه
برخواست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت برگردید که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب
شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که در آن خانه بودند و بعضی گفتند امر
که قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول است گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت [illegible]

بودند پس باز دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلب کردی پس فرمود که بعد از این سخنان
از من بگذرید [illegible] مرا حاجتی بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
سلوک نیکو کنید و روی از ایشان مگردانید و ایشان برخواستند و [illegible] گوید که این حدیث
[illegible] در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتاب معتبره اهل سنت مذکور است بطریق متعدده
[illegible] روایت [illegible] از ابن عباس که روایت کرده است که آنقدر آب دیده اش
سنگریزه ها را تر کرد و میگفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه بود که مرض رسول الله
صلی الله علیه و آله مرض شدید شد و گفت بیاورید دوات و کتف تا بنویسم
از برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از آن هرگز پس نزاع کردند در این و سزاوار نبود که نزاع
کنند در حضور پیغمبر خود پس عمر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت که درد
بر او غالب شده است و نزد شما قرآن هست بس است ما را کتاب خدا پس اختلاف کردند اهل
آنخانه و با یکدیگر مخاصمه کردند و بعضی گفتند که بیاورید تا بنویسد رسول خدا کتابی برای شما
که بعد از آن گمراه نشوید و بعضی گفتند که قول قول عمر است و چون آوازها بلند شد و اختلاف
بسیار شد [illegible] آنحضرت و حضرت دل تنگ شد و گفت برخیزید از نزد من پس ابن عباس
میگفت که بدرستیکه مصیبت و بدترین مصیبتها آن بود که مانع شدند میان رسول خدا
و میان نوشتن آن کتاب از برای ایشان بسبب اختلافی که نمودند و آوازها بلند
کردند ای عزیز آیا بعد از این دو حدیث که همه عامه روایت کرده اند که هیچ عاقلی را احتمال
آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسی که عمر را مسلمان داند اگر بقانون با علاقه خود [illegible]

وصیت نمیکند و کسی مانع وصیت او شود مردم ابوا و طعنها می کنند و هرگاه رسول خدا صلی الله
علیه و آله خواهد که وصیتی کند که اصلاح امت در آن باشد و کسی مانع او شود چگونه چنان
حالی آنحضرت را آزرده نسازد و نسبت هذیان بآنحضرت دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه
حق تعالی میفرماید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی سخن نمیگوید آنحضرت در
خواهش نفس خود نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید [illegible] انکار از [illegible] میکنند
و خدا و رسول خدا را [illegible] آزرده است [illegible] در دنیا و آخرت و کدام آزاری ازین بزرگتر میباشد
که پیغمبران بزرگواری [illegible] این را چون نمایند که نزدیک رفتن او شده است [illegible] منافق ازو
منحرف نیست کینهای خود را ظاهر کنند و دست از اطاعت او بردارند و هر چند گوید که با لشکر اسامه
بیرون روید فرمان نبرند و فرماید که دوات و قلم بیاورید که وصیت نامه بنویسم اطاعت نکنند برای آنکه
مبادا امر خلافت حضرت امیرالمومنین علیه السلام را [illegible] گردانند و درین همه احوال حضرت را
غرض ایشان آنست که بعد از آنحضرت انتقام از اهل بیت او بکشند پس لعنت خدا و رسول
بر ایشان باد و بر هر که ایشان را مسلمان داند و هر که در لعنت ایشان توقف نماید و تفصیل این سخن
در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و کلینی بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
روایت کرده است که آنحضرت فرمود که از پدرم جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین نبود
که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آنحضرت
بر او القا میکرد و او مینوشت و جبرئیل و ملائکه مقرب گواهان بودند حضرت صادق علیه
ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی و لیکن چون وقت وفات آنحضرت

بر و زنکه تعقیب از جامه کرد آنگاه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی قبول کردی وصیت مرا
و [illegible] قسمتی آنرا و ضامن شدی از برای خدا و از برای من و فا کنی بعهدی که مرا داده ای
پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان آنها و بر خداست
که مرا یاری کند و توفیق دهد که با نها عمل نمایم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی من میخواهم که گواه
بگیرم و چون روز قیامت نزد من آیی گواهی دهند که بتو تمام کردم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که
بلی گواه بگیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که با ایشان آمده
بودند حاضرند و میان من و تو گواهند حضرت امیر فرمود که گواه شوند بر من ایشان را گواه میگیرم
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گواه گرفت از جمله اموری که بر آنحضرت شرط کرد این است
با مر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا علی وفا میکنی با آنچه در نامه هست از دوستی
کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از
ایشان بر آنکه صبر کنی و بر فرو بردن خشم ایشان و بر گرفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع
کردن حرمت تو حضرت امیر المؤمنین ع گفت بلی یا رسول الله پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که سوگند بحق آن خدایی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل که میگفت به
یا رسول الله ص که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت او خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا
و رسول است و ریش مبارک او را از خون سر خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که
چون این کلمه را شنیدم از جبرئیل امین مدهوش شده و برو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی
شدم هر چند هتک حرمت من کنند و سنتها را معطل گردانند و کتاب الهی را پاره کنند

و کعبه را

بر کسی غارت کنند و ریش مرا از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از غیر پروردگار خود ندارم

و رقت تا آنکه مظلوم شود و تو آمیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] بینید

دانست آن را اعلام کرد نقل حضرت امیرالمومنین ع چون گفت پس وصیت نامه را مهر کرد و مهرهای طلای

بهشت که آتش باو نرسیده بود [illegible] آنحضرت [illegible] چون حضرت امام موسی کاظم ع سخن را

باینجا رسانید [illegible] پرسید که [illegible] آن وصیت چه نوشته بود پس حضرت فرمود که سنتهای خدا و رسول

خدا را وصی [illegible] آن وصیت نوشته بود که آن منافقان [illegible] بلی والله جمیع آنچه

کردند و [illegible] نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم

و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده می کردیم مردگان را و می نویسیم آنچه فرستادند پیش و آنچه

بعد از ایشان بر اعمال ایشان مترتب میشود و همه چیز را احصا کردیم در امام مبین یعنی در لوح

محفوظ یا امیرالمومنین ع پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود با حضرت امیرالمومنین و فاطمه که آیا فهمیدید

آنچه گفتم و قبول کردید که آنها عمل نمائید گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حضرت قبول کرده است

و صبر کنیم بر آنکه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم آورد [illegible] کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه

السلام روایت کرده است که جبرئیل امین از جانب خداوند عالمیان خبر فوت حضرت رسول

صلی الله علیه و آله آورد و در وقتیکه آنحضرت را هیچ دردی و المی نبود پس حضرت فرمود که در میان

مردم ندا کردند که جمع شوند مهاجر و انصار و حکم فرمود که اسلحه خود را بپوشند چون مردم جمع شدند

حضرت بر منبر آمد و خبر فوت خود را با ایشان گفت فرمود که خدا را بیاد کسی می آورم که بعد از من

والی شما باشد بر امت که البته رحم کند بر جماعت مسلمانان و پیران ایشان را بزرگ شمارد و بر

علی

ضعیفان رحم کنند و عالم [illegible] را تعظیم نمایند و جور بایشان نرسانند که باعث مذلت ایشان گردد و فقر

ایشان را که موجب کفر ایشان گردد و در خود را بر روی ایشان نه بندند که اقویای

ایشان بر ضعیفان مسلط شوند و ایشان را در جنگها کافران بسیار بسر نمانند که باعث

قطع نسل امت من گردد پس فرمود که تبلیغ رسالت کردم و خیرخواهی شما را ادا کردم پس همه گواه

باشید حضرت امام محمد باقر ع فرمود که این آخر سخنی بود که آنحضرت بر منبر خود گفت و کلینی و ابن بابویه

و شیخ طوسی و شیخ مفید و اکثر محدثان خاصه و عامه بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت

امام محمد باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهم و غیر ایشان روایت کرده‌اند که چون هنگام وفات

حضرت رسول ص شد و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس را طلب نمود

و جماعه پر بودند صحابه آنحضرت از مهاجر و انصار و سر مبارک خود را در دامن حضرت امیر المؤمنین ع گذاشت

و عباس در پیش روی حضرت ایستاده بود و بطرف ردای خود مگس را از دور آنحضرت

میکرد پس آنحضرت چشم گشود فرمود که ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل و عیال

و زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن دین مرا و وعدهای مرا بعمل آور و ذمت مرا بری

گردان عباس گفت یا رسول الله من پیر عیال بارم و تو از باد عاصف سخی‌تری و از ابر بهار

بخشنده‌تری و مال من وفا نمیکند بوعدهای تو این را از من بگردان و بسوی کسی که طاقتش از من

بیشتر باشد حضرت سه مرتبه این سخن را ابرا و اعاده کرد و در هر مرتبه او چنین جواب داد پس حضرت

فرمود میراث خود را بکسی دهم که قبول کند آنرا بحق چنانچه حق تعالی نیز قبول کرد لیکن [illegible]

چنانچه تو در جواب گفتی جواب نگو پس بحضرت امیر المؤمنین ع خطاب کرد و فرمود یا علی تو بگیر

[illegible]

[illegible] مرا و مخصوص [illegible] و وصی یا [illegible] بیت و قبول کن وصیت مرا و عمل کن به آن بعد از [illegible]
مرا یاد آور [illegible] مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من [illegible]
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک آنحضرت را دیدم
که بر دامن من بود و از شدت مرض متغیر شده بود بی تاب شدم و آب از دیدهای من بر روی
مبارکش ریخته [illegible] گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت بار دیگر این سخن را اعاده
فرمود بار دیگر [illegible] گلوی من گرفته بود با نهایت دشواری گفتم بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود که مرا بنشان آنحضرت را نشانیدم و سینه مبارک
او را بسینه خود چسبانیدم پس گفت یا علی تویی برادر من در دنیا و آخرت وصی و خلیفه من در اهل
بیت من پس فرمود ای بلال برو بیاور خود مرا که آنرا ذو الجبین میگویند و زره مرا که آنرا
ذات الفضول میگویند و رایت مرا که آنرا عقاب میگویند و شمشیر مرا که آنرا ذو الفقار میگویند
و عمامه مرا که آنرا سحاب میگویند و عمامه دیگر که آنرا طلحیه میگویند و [illegible] مرا و ابرقه مرا و [illegible]
مرا و چوبدست مرا که آنرا ممشوق میگویند عباس گفت که آن ابرقه را پیشتر ندیده بودم
چون آنرا حاضر کردند نور آن نزدیک بود که دیدها را برباید پس حضرت فرمود که یا علی جبرئیل
این جامه را برای من آورده و گفت یا محمد این را در حلقهای زره خود داخل کن و بجای منطقه
بر کمر بند پس حضرت دو نعل عربی را طلبید که یکی پینه داشت و یکی پینه نداشت و پیراهنی که شب
معراج پوشیده بود طلبید و پیراهنی که در روز احد پوشیده بود طلبید و سه کلاه خود را طلبید
کلاهی که در سفرها میپوشید و کلاهی که در روز عید میپوشید و کلاهی که در میان اصحاب

[illegible] نشست پس فرمود که ای بلال بیاور دو استر من یکی شهبا و دیگری دلدل و دو [illegible]
[illegible] یکی عضبا و دیگری صهبا و دو اسب من یکی جناح و یکی حیزوم و حمار من [illegible] بود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بازمیداشتند و حضرت هرگاه برای حاجتی میفرستاد بران سوار [illegible]
و حیزوم آن بود که روز احد حضرت بر آن سوار بود و جبرئیل در میان هوا میگفت که پیش برو
ای حیزوم و درازگوش خود را طلبید که آن را یعفور میگفتند چون بلال آنها را حاضر کرد عمامه
را طلبید و گفت کجایی یا علی بنشین و نشست مرا نگاه دارد فرمود که یا علی برخیز و اینها را قبض کن
در حیات من که این جماعت که حاضرند همه گواه شوند و کسی بعد از من با تو نزاعی نکند حضرت
فرمود که برخواستم و پای من توانایی رفتار نداشت پس با نهایت مشقت رفتم و همه را گرفتم و بخانه
خود بردم پس برگشتم و بخدمت حضرت ایستادم چون نظر مبارکش بر من افتاد انگشتری
خود را از دست خود بیرون آورد و در دست من کرد در وقتیکه خانه پر بود
از بنی هاشم و سایر مسلمانان و با آن ضعف که سر خود را نگاه نمیتوانست داشت و سر
مبارک بجانب راست و چپ حرکت میکرد صدا بلند کرد که همه شنیدند و گفت ای گروه مسلمانان
[illegible] برادر من و وصی و خلیفه من است در اهل و راستی من و علی ادا میکند قرضهای مرا ای گروه
فرزندان بنی هاشم و فرزندان عبد المطلب وای گروه دشمنان مسلمانان دشمنی کنید با علی
و مخالفت امر او منمائید که گمراه میشوید و حسد بر او میبرید و از جانب او بسوی دیگران رغبت
منمائید که کافر میشوید پس گفت ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت مرد پیری را برمیخیزانی
و طفلی را بجای او می نشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود که او همین جواب گفت پس حضرت [illegible]

غضبناک شد و حرارت و حمرت امیرالمومنین ع بر جای او نشست چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
عباس را غضبناک یافت فرمود ای عباس و ای عم رسول خدا کاری مکن که من از تو نا [illegible]
خدا بر تو غضبناک و خشمناک باشم و غضب من ترا بجهنم رود عباس چون این سخن را شنید برخاست
و در جای خود نشست پس فرمود که یا علی مرا بخوابان چون حضرت خوابید فرمود که ای بلال دو
فرزندم حسن و حسین را طلب کن ایشان حاضر شدند ایشان را بر سینه خود چسبانید و آن دو گل
بوستان رسالت را میبوسید می بوسید امیرالمومنین ع فرمود که من ترسیدم که ایشان باعث
زیادتی آزرده آنحضرت شوند نزدیک رفتم که ایشان را دور کنم حضرت فرمود که یا علی بگذار
ایشان را که من ایشان را ببویم و ایشان مرا ببویند و ایشان از توشه خود از ملاقات
من ببرند و من توشه خود را از لقای ایشان بگیرم که بعد از من بلیتهای بزرگ و مصیبتهای عظیم
بایشان خواهد رسید پس خدا لعنت کند جمعی که ایشان را بترسانند و ستم بایشان برسانند
خدایا ایشان را بتو می سپارم و به شایسته مومنان یعنی علی ابن ابیطالب ع پس شیخ مفید
روایت کرده است که حضرت مردم را مرخص کرد و بیرون رفتند و عباس و فضل پسر او
و علی بن ابیطالب ع و اهلبیت مخصوص آنحضرت نزد او ماندند پس عباس گفت یا رسول الله اگر این
امر خلافت در بنی هاشم قرار خواهد گرفت ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر میدانی که بر ما ستم
خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند کرد پس باصحاب خود سفارش ما بکن حضرت فرمود که شما را بعد از
من ضعیف خواهند کرد و بر شما غالب خواهند شد پس همه اهلبیت گریان شدند و از حیات آنحضرت نا امید
شدند و در آن مرض حضرت امیرالمومنین ع شب و روز در خدمت آنحضرت بود و از آنحضرت مفارقت

33

نموده بلکه [illegible] ی وابن بابویه وشیخ طوسی وابن شهرآشوب رحمهم الله علیهم و دیگران
روایت کرده‌اند بسندهای متواتر از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
الله علیهم و از ام سلمه و عایشه و غیر ایشان که در مرض آخر آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین ع برای
حاجت ضروری بیرون رفته بود حضرت فرمود که بخوانید از برای من یار و دوست مرا
و برادر مرا پس عایشه کس نزد ابوبکر فرستاد و حفصه نزد عمر فرستاد و ایشان را طلبیدند چون
ایشان حاضر شدند و نظر حضرت بر ایشان افتاد سر در روی خود را بجامه پوشانید
و بروایت دیگر روی از ایشان بگردانید چون ایشان برگشتند باز حاضر [illegible] فرمود
که بطلبید از برای من خلیل و حبیب من و برادر من باز پدرهای خود را طلبیدند و چون حاضر شدند
باز حضرت روی از ایشان پوشید و روی از ایشان گردانید و ایشان گفتند ما را
نمی‌خواهد پس حضرت فاطمه ع حضرت امیرالمؤمنین را طلبید و چون حاضر شد و او را بسینه
خود چسبانید و دهان مبارک را بر گوش او گذاشت و جامه خود را بر روی او کشید
و [illegible] از آن بیرون [illegible] زمان بسیار با آنحضرت راز گفت و مردم بر در خانه آنحضرت جمع شده بودند
وابوبکر و عمر نیز در بیرون ایستاده بودند چون حضرت بیرون آمد [illegible] صحابه
پرسیدند آنچه راز بود که پیغمبر با تو میگفت حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی
هزار باب مفتوح میشود و بروایت دیگر [illegible] علیه السلام در دهلیز خانه حضرت رسول [illegible] و حضرت
امیرالمؤمنین را گرفتند و گفتند که پیغمبر [illegible] گفت فرمود بلی هزار نوع از علم
[illegible] که از هر نوعی هزار نوع دیگر مفتوح میکردد و حضرت [illegible] پرسید که آیا همه را [illegible]

وعظ کردی فرمود که بابی پرسید حیث ان علی که در ماهست حضرت فرمود که خداوند عالمیان
میفرماید وجعل اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة حضرت فرمود که
[illegible] دست یافته یا علی و در روایت عالیه چنین است که چون حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را در میان لحاف خود برد و در بر گرفت او را و با او راز میگفت
تا آنکه چون روح مقدس آن حضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد دستش بر روی بدن امیرالمؤمنین
بود و در این باب بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که چون هنگام
وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مرا طلبید و گفت یا علی تو وصی منی و خلیفه منی بر اهل
زمین من در حیات من و بعد از وفات من دوست تو دوست من است و دوست من
دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست یا علی هر که منکر امامت
تو شود انکار رسالت من کرده باشد در حیات من زیرا که تو از منی و من از توام پس مرا
نزدیک طلبید و هزار باب از علم بر روی من گشود و از هر بابی هزار باب مفتوح میگردید و بروایت
دیگر فرمود که هزار باب از حلال و حرام و آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت تعلیم من
نمود و از هر بابی هزار باب دیگر بر من مفتوح گردید تا آنکه دانستم که عمرهای مردم را و بلاهای
ایشان را و حکمهای خفی که در میان مردم باید کرد و صفار بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض خود
نماز [illegible] ادا کرد و پیراهن سیاهی پوشیده بود پس خطبه خواند برای [illegible] در آن
خطبه مردم را امر کرد و نهی کرد و موعظه فرمود و آخرت را بیاد آورد برای ایشان

(34)

پس برای تنبیه مردم فرمود که ای فاطمه عمل کن و طاعت خود را بجا آور که بدون عمل [illegible]
فایده بتو نمی‌توانم بخشید چون مردم خطبه حضرت را شنیدند و بدیدن آنحضرت مسرور گردیدند و بخانهای
خود شاد شدند که آنحضرت شفا یافت و گیسوهای خود را شانه کردند و سرمه در دیدهای خود کشیدند
پس حضرت همان روز از دنیا مفارقت نمود راوی پرسید که پس در چه وقت بود آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله هزار باب تعلیم حضرت امیرالمؤمنین ع نمود حضرت فرمود که آن پیشتر از این روز بود و شیخ مفید
بسند معتبر از عبد الله عباس رض و فضل بن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله داخل شدند در مرضی که در آن مرض از دنیا مفارقت نمود گفتند یا رسول الله مردان
و زنان انصار در مسجد حاضر شده‌اند و همه بر تو میگریند گفتند که می‌ترسند که تو درین مرض از ایشان
مفارقت نمایی حضرت فرمود که دست مرا بگیرید پس بیرون رفت و چادری بر سر خود پیچیده
بود و عصابه بر سر بسته بود پس با بر منبر نشست و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود اما بعد ایها الناس
چه انکار میکنید مردن پیغمبر خود را از من مگر خبر مرگ خود را بشما ندادم و خبر مرگ شما بشما [illegible] اگر پیش
از من پیغمبری در دنیا همیشه بماند من هم همیشه در میان شما میماندم بدانید که من میروم بسوی
پروردگار خود و در میان شما چیزی میگذارم که اگر با آن متمسک میشوید هرگز گمراه نمیشوید آن
کتاب خداست که در میان شماست و در هر صبح و شام تلاوت میکنید پس رغبت می‌نمائید در دنیا
و حسد مبرید بر یکدیگر و دشمنی مکنید با هم و برادران باشید چنانچه خدا تعالی شما را امر نموده است
بتحقیق که اهل بیت و عترت خود را در میان شما میگذارم و شما را وصیت میکنم باحسان
پس بتحقیق وصیت میکنم شما را بانصار زیرا که دانستید حقهای ایشان را و [illegible]

خدا و رسول

(35)

[illegible] از رسول و مردم مومنان توسع دارند و برای شما در جانهای خود در جنب هیچ بودند [illegible]
و الی امری شوند و در میان مسلمانان باید که نیکوکار انصار را بنوازند و در گذرند از بدکرده ایشان عفو نماید
و این آخر مجلسی بود که آنحضرت بر منبر نشست تا آنکه حق تعالی را ملاقات کرد و شیخ مفید بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شد جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله آیا میخواهی که بدنیا برگردی حضرت فرمود
که نمیخواهم آنچه بر من بود از تبلیغ رسالت الهی بعمل آوردم باز جبرئیل گفت آیا میخواهی بدنیا برگردی
فرمود نه مالک رفیق اعلا را میخواهم یعنی موافقت انبیا و اوصیا و دوستان خدا پس حضرت مردم
را موعظه کرد فرمود که ایها الناس بعد از من پیغمبری نیست و سنتی بعد از من سنت من نیست پس
هر که بعد از من دعوی پیغمبری کند یا بدعتی در دین من کند دعوی او و بدعت او در آتش
است در کنید هر که چنین دعوی کند او را بکشید و هر که پیروی او کند در آتش است ایها الناس احیا
[illegible] قصاص را و زنده بدارید حق را و پراکنده نشوید و مسلمان باشید و انقیاد [illegible]
دین را تا سالم باشید از عذاب دنیا و آخرت پس این آیه را بر خواند که کتب الله لاغلبن
انا و رسلی ان الله قوی عزیز و ابن بابویه بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده است
که آخر خطبه که رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما خواند خطبه بود که در آخر مرض خود خواند
در خانه بیرون آمد تکیه کرده بر حضرت امیر المومنین ع و بر میمونه [illegible] کرده خود پس بر منبر
نشست پس گفت ایها الناس من در میان شما میگذارم دو چیز بزرگ [illegible]
[illegible] است و گفت یا رسول الله این دو چیز کدام است حضرت [illegible]

مبارکش سرخ شد و فرمود که من [illegible] اگر آنکه منم هستم که تغییر آن بکنم از ضعف بیماری [illegible]
پس فرمود که یکی از آنها قرآنست که ریسمانیست آویخته از آسمان بزمین و یکطرفش بدست کسی است
و یکطرفش بدست شماست و دیگری اهلبیت منند پس فرمود که بخدا سوگند که این سخن را بشما میگویم [illegible]
مرد چند هستند که [illegible] رشتهای [illegible] شمرکنند و بدنیا نیامدند و امید از ایشان زیاده از اکثر
شما دارم پس فرمود که دانند دوست نمیدارد اهلبیت مرا بنده مگر آنکه حق تعالی عطا میکند
باو نوری در روز قیامت تا آنکه بر حوض کوثر بر من وارد شده است و دشمن نمیدارد ایشان را بنده
مگر آنکه حق تعالی رحمت خود را از او محجوب میگرداند در روز قیامت راوی گفت که من این را بخدمت
امام محمد باقر عرض کردم و حضرت تصدیق آن فرمود و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است
که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم در مرضی که در آن
مرض از عالم قدس رحلت کرد در خدمت او نشستم و از احوال آنحضرت پرسیدم [illegible] برخواستم
که بیرون آیم فرمود که بنشین ای سلمان که گواه شوی بر امری که بهترین امورست چون
ناگاه دیدم که مردی چند از اهلبیت آنحضرت بخانه درآمدند و حضرت فاطمه علیها السلام داخل شدند
چون ضعف آنحضرت را مشاهده نمود گریه در گلویش گره شد آب دیده اش [illegible]
فرو ریخت و چون آنحضرت حال او را دید گفت ای دختر چرا گریه میکنی خدا دیده ترا گریان نگرداند
و هرگز دیده ترا نگریاند حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که چگونه نگریم و حال آنکه ترا [illegible] حالت میبینم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای دختر توکل کن بر خدا و صبر کن چنانکه صبر کردند پدران
تو که پیغمبران بودند و مادران تو که زنهای پیغمبران [illegible] تر ای فاطمه

[illegible]

و یطهرکم تطهیرا پس حق تعالی اختیار کرد مرا از اهل بیت من و اختیار کرد علی و حسن و حسین را
و ترا از ایشان پس منم بهترین فرزندان آدم و علی بهترین عرب است و بهترین زنان
عالمیان توئی و حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند و از ذریت تست مهدی که حق تعالی
ببرکت او زمین را پر میکرداند از عدالت بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد و فرات ابن
ابراهیم بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض آخر
خود با فاطمه علیها السلام گفت پدر و مادرم فدای تو باد کس فرست و شوهر خود را بطلب فاطمه
امام حسن و امام حسین را گفت بروید بنزد پدر خود و بگوئید که جد من ترا میطلبد و چون حضرت
امیر المومنین علیه السلام حاضر شد شنید که فاطمه میگوید که زهی الم و اندوه برای شدت الم از برای تو ای
پدر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیگر شدتی بر تو بعد از این نیست اما ای فاطمه از برای
پیغمبران گریبان نمیباید درید و روی نمی باید خراشید و واویلا نمیباید گفت ولکن
بگو آنچه پدر تو در وفات ابراهیم فرزند خود گفت که چشمان میگریند و دل بدرد می آید و نمیگوئیم
چیزی که موجب غضب پروردگار باشد ای ابراهیم ما بر تو اندوهناک شدیم اگر ابراهیم زنده می ماند
پیغمبر میشد پس فرمود که ای علی نزدیک من بیا چون نزدیک رفت فرمود که گوش
خود را نزدیک دهان من بدار چون عایشه و حفصه کوشش کردند که سخن حضرت را بشنوند
پس گفت خداوندا گوشهای ایشان را مسدود گردان که نشنوند پس فرمود ای برادر آیا نشنیدی
که حق تعالی در قرآن فرموده است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریه یعنی بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند ایشان اند بهترین خلق

[illegible]

طلبی اند حضرت امیر گفت بلی شنیدم یا رسول الله صلعم حضرت فرمود که ایشان شیعیان تو
و ما و ایشان شیعیان فرزندان تو اند و وعده گاه من و ایشان در روز قیامت نزد حوض کوثر
است در هنگامی که همه امتان بدو زانو فتاده باشند و اعمال ایشان نزد حق تعالی عرض نمایند
پس خدا بخواند تو و شیعیان ترا و بیایند با روهای روشن و پیشانیهای نورانی و در حالتی که سیراب
باشند یا علی حق تعالی در قرآن فرموده است که ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین
فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریه گفت بلی یا رسول الله صلعم حضرت فرمود
که ایشان یهودان و بنی امیه و اتباع ایشان دشمنان شیعیان تو اند مبعوث شوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با رویهای سیاه و شقاوت و تعب و غلای شدید و همین حدیث
در کتاب سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است و در تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار
[illegible] مرویست و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت
هنگام وفات خود بحضرت فاطمه علیها السلام گفت که چون من بمیرم روی خود را برای من مخراش و
گیسوی خود را پریشان مکن و واویلا مکن و بر من نوحه مکن [illegible] و در کتاب [illegible] مطلب
بشارات المصطفی روایت کرده است که چون حضرت رنجور شد در بیماری که بآن از دنیا مفارقت
نمود حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بر در است و بخدمت آنحضرت آمدند و چون آنحضرت
را بآن حالت مشاهده نمودند بی تابانه شدند و بر روی آنحضرت افتادند و سینه خود را بر سینه مبارک
آنحضرت چسبانیدند [illegible] بسیار گریستند پس حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن [illegible]
[illegible] است و آب از دیدهای مبارک آنحضرت جاری شد و بسوی [illegible] گفت

سند او بدا ایشان اهل بیت هستند و من ایشان را می سپارم بهر مومنی و بیع مقید بر دست
کرده است که چون رحلت رسول صلی الله علیه وآله بریاض جنت نزدیک شد حضرت امیر المومنین
را گفت یا علی سر مرا در دامن خود بگذار که امر خداوند بمیان رسیده است و چون جان من
بیرون آید آنرا بدست خود بگیر و بر روی خود بکش پس روی مرا بسوی قبله بگردان متوجه تجهیز
من بشو اول تو بر من نماز کن و از من جدا مشو تا مرا بخاک بسپاری و در جمیع امور از
حق تعالی یاری بجوی چون حضرت امیر سر مبارک آنحضرت را در دامن گذاشت حضرت
بیهوش شد پس فاطمه زهرا بحال [illegible] میکرد و میگریست و ندبه میکرد و شعری میخواند که مضمونش
اینست که سفید روئی که ببرکت او طلب باران میکنند فریادرس یتیمان و پناه زنان بیوه است چون
حضرت رسول صلی الله علیه وآله صدای فاطمه زهرا علیها السلام شنید دیده مبارک خود بگشود
و با آواز ضعیف گفت ای دختر این سخن عم تو ابو طالب است این را مگو و لیکن بگو
رسول قد خلت من قبله الرسل افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقاب
بسیار گریست حضرت [illegible] را طلبید رازی در گوش او گفت و او شاد شد و چون روح
آنحضرت مفارقت کرد دست حضرت امیر المومنین علیه السلام در زیر روی آنحضرت بود پس دست
خود را بلند کرده بر روی خود کشید و دیدهای حق بینش را پوشانیده و جامه بر قامت برگزیدش
کشید پس از حضرت فاطمه پرسیدند که آن چه راز بود که حضرت در گوش تو گفت اندوه تو بشادی
مبدل شد و اضطراب تو تسکین یافت حضرت فاطمه فرمود که پدرم خبر داد مرا که اول کسی
که از اهل بیت با و ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او امتداد [illegible]

[illegible]

و مینمود و بعضی گفته اند که در وقت وفات پدر خود هفت ماهه بود و چون شش سال از عمر شریف آن حضرت
گذشته بود مادرش به رحمت الهی واصل شد و چون عم او ابوطالب در ... رحلت نمود آنحضرت
چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز گذشته بود و بعد از وی بسه روز خدیجه از دنیا رحلت نمود
پس بنابرین سبب آن سال را تمام سال حزن گفتند و آنحضرت بعد از بعثت سیزده سال در مکه ماند
پس سه روز در غار پنهان بود و بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود و در روز دوشنبه یازدهم
ماه ربیع الاول داخل مدینه شد و ده سال در مدینه ماند پس در بیست و هشتم ماه صفر رحمت
الهی خالق قضا و قدر فائض گردید در سال دهم هجرت و قطب راوندی از ابن عباس روایت
کرده است که روزی ابوسفیان بخدمت حضرت سید المرسلین صلعم آمده گفت میخواهم از تو
سوال بکنم حضرت فرمود که اگر میخواهی من خبر میدهم از سوال تو پیش از آنکه بگویی گفت بلی حضرت
فرمود که میخواهی سوال کنی که عمر من چه قدر خواهد بود گفت یا رسول الله صلعم حضرت فرمود
شصت و سه سال زندگانی خواهد کرد ابوسفیان گفت گواهی میدهم که تو راست گویی
[illegible] ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
که آنحضرت فرمود که روزه بگیر و سفر مکن در روز دوشنبه که درین روز حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از دنیا رحلت فرمود و این مضمون از ائمه اطهار از احادیث بسیار منقول شده است
و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت
فرمود که چون مصیبتی بشما رسد بیاد آورید مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی هر که را مصیبتی رسد باید که [illegible]

والی باید

و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل برای حضرت رسول صلعم [illegible] درهم کافور از جنت

[illegible] حنوط آورد پس حضرت رسول صلعم آنرا قسمت مساوی فرمود یک قسمت را برای خود نگاهداشت

و یک قسمت را بعلی و لولوی بلی را بفاطمه داد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین روایت

کرده است که آنحضرت فرمود که رفتم بخدمت حضرت رسول صلعم وقتیکه بیمار بود دیدم که سر مطهر

در دامن کسی است که از روی خوشتر ندیدیم کسی را و آنحضرت در خواب بود چون داخل شدم

آنمرد گفت بیا و سر عم خود را بگیر که تو سزاوارتری از من بدینه نزدیک رفتم آنمرد بیرون رفت

و سر آنحضرت را در دامن من گذاشت چون [illegible] نشستم حضرت بیدار شد و فرمود که کجا

رفت آنکه سرم در دامن او بود گفتم آنکه گذشته بود بخدمت او عرض کردم حضرت فرمود که

که آن مرد را شناختی گفتم نه پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که جبرئیل بود و جوانان [illegible]

عظیم بود [illegible] منزلت تا آنکه در وقت سکرات مشغول [illegible] بود و تجهیز [illegible] این

بابویه روایت کرده است از عبدالله بن مسعود که گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

پرسیدم که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی حضرت فرمود هر پیغمبری را وصی او غسل

میدهد گفتم [illegible] کیست یا رسول الله فرمود که علی بن ابیطالب ع پرسیدم که چند سال بعد از تو

خواهد زندگانی کرد فرمود که سی سال چنانچه یوشع بن نون وصی موسی بود و بعد از موسی سی سال

زندگانی کرد و صفورا دختر شعیب که زوجه حضرت موسی بود بر او خروج کرد و گفت [illegible] اولی

ترم بر خلافت [illegible] یوشع با او مقاتله کرد و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد و بعد از

[illegible] او را گرامی داشت [illegible] دختر ابوبکر بر علی خروج خواهد کرد با چندین

[illegible] حضرت فرمود که میخواهم که شما را خبر دهم از وفات رسول الله صلی الله علیه [illegible] حضرت فرمود که پدرم
[illegible] و دیگر روز پیش از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد و گفت
ای احمد بدرستیکه خداوند عالمیان مرا فرستاده است بسوی تو و تفقد احوال تو و سؤال میکند از تو حالی که خود
بهتر میداند از تو و میگوید که چگونه می یابی حال خود را ای محمد صلعم حضرت فرمود که ای جبرئیل خود را
غمگین و درشت [illegible] می یابم و چون روز سیوم شد جبرئیل نازل شد با ملک الموت و با ایشان
ملکی بود که او را اسمعیل میگفتند و در هوا موکل است بر هفتاد هزار ملک [illegible] جبرئیل پیش
از ایشان آمد و از جانب حق تعالی همان پیغام سابق را آورد و حضرت همان جواب را فرمود
پس ملک الموت رخصت طلبید که داخل شود در خانه آنحضرت پس جبرئیل گفت ای احمد این
ملک الموت است رخصت میطلبد که بخانه تو در آید و رخصت نطلبیده است [illegible] داخل شدن
بخانه احدی پیش از تو و رخصت نخواهد طلبید از احدی بعد از تو حضرت فرمود که رخصت بده او را
داخل شود پس جبرئیل او را رخصت داد چون ملک الموت داخل شد [illegible] السلام علیکم [illegible]

(40)

در خدمت آنحضرت ایستاد و گفت ای احمد بدرستیکه حق تعالی مرا فرستاده است بسوی تو و امر
کرده است مرا که ترا اطاعت کنم هر چه مرا امر فرمائی اگر فرمائی که جان ترا قبض میکنم و اگر فرمائی
که برگردم بر میگردم پس حضرت رسول صلعم فرمود که آیا ترا امر کرده اند که برگردی و مرا بگذاری خواهی کرد
ملک الموت گفت بلی چنین مامور شدم که اطاعت ترا کنم در هر چه بفرمائی پس جبرئیل
گفت ای احمد بدرستیکه حق تعالی مشتاق لقای تو گردیده است پس حضرت رسول صلعم
[illegible] ای ملک الموت مشغول شو بآنچه مامور گردیده پس جبرئیل ع گفت این آخر [illegible]

من است بر زمین تو بودی حاجت من در دنیا و تو کار داشتم و دیگر مرا بر دنیا حاجتی نیست [illegible]
روح مقدس آن حضرت از بدن مطهرش مفارقت نمود شخصی آمد و [illegible] از زائد تعزیه [illegible]
صدای او را می شنیدند و آن شخص را نمی دیدند پس گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کل نفس
ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة
فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی هر نفسی چشنده مرگ است و نیست
جز آنکه تمام داده می شوند مزدهای خود را در روز قیامت پس هر که دور گردانیده شود از آتش
جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس رستگار گردیده است و نیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب
پس گفت بدرستیکه رحمت الهی صبر فرماینده است از هر مصیبتی و خدا خلف است از هر [illegible]
و تدارک نماینده هر چه را فوت شد پس بر خدا اعتماد کنید و از و امید دارید بدرستیکه مصیبت
یافته کسی است که از ثواب خدا محروم گردد والسلام علیک و رحمة الله و برکاته پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود که این حضرت خضر بود که به تعزیه آمده بود و ایضا بسند ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بستر بیماری خوابیده بود و اصحاب آن حضرت بر گرد او جمع گردیدند عمار
یاسر رضی الله عنه برخواست گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صلعم چون ترا رحمت پروردگار
خود واصل گردی از ما ترا که غسل خواهد داد حضرت فرمود که غسل دهنده من علی بن ابی طالب است
زیرا که بعضوی از اعضای مرا که قصد میکند که بشوید ملائکه او را بر شستن آن عضو اعانت میکنند
گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله که از ما بر تو نماز خواهد کرد حضرت فرمود که ساکت شو خدا رحمت
کند ترا [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای پسر ابوطالب چون ببینی که روح [illegible]

حق مفارقت میکنید مرا غسل دهید و نیکو غسل دهید کفن کنید مرا در این دو جامه که پوشیده‌ام یا در جامه سفید
مصری یا در برد یمانی و کفن مرا بسیار گران مکنید و مرا بردارید تا بر کناره قبر بگذارید پس اول کسی که بر من نماز کند
خداوند جبار خواهد بود که بر عرش عظمت و جلال خود بر من صلوات خواهد فرستاد و بعد از آن جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل با لشکرهای و فوجهای ملائکه که نمیداند عدد ایشان را بغیر از خدا و نه عالمیان بر من نماز خواهند
کرد پس آنها که احاطه بعرش الهی کرده‌اند پس بعد از ایشان ساکنان هر آسمان بعد از آسمان
دیگر بر من نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من بقدر قرب و منزلت ایشان ایما کنند
ایما کردنی و سلام کنند بر من سلام کردنی و آزار مرسانید مرا بصدای نوحه کننده و ناله کننده پس گفت
ای بلال بگو مردمان را بنزد من بطلب که در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد و عمامه
بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه کرده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را ادا کرد فرمود که
ای گروه اصحاب من چگونه پیغمبری بودم برای شما آیا خود بنفس خود جهاد نکردم در میان شما آیا
دندان پیشین مرا نشکستند آیا جبین مرا بر خاک آلوده نکردند تا آنکه [illegible] آیا تحمل
نکردم مشقتها از نادانان قوم خود آیا سنگ گرسنگی بر شکم نبستم برای ایثار بر امت خود صحابه
گفتند بلی یا رسول الله بتحقیق که صبر کننده بودی از برای خدا و نهی کننده بودی از بدیها پس جزا دهد
ترا خدا از ما بهترین جزاها حضرت فرمود که خدا نیز جزای خیر دهد شما را پس فرمود که حق تعالی حکم کرده و سوگند
یاد نموده است که در نگذرد از ظلم ستمکاری پس سوگند میدهم شما را بخدا که هر که او را نزد من مظلمه بوده باشد
البته برخیزد و از من قصاص بستاند که قصاص دنیا نزد من محبوبتر است از قصاص عقبی در حضور
ملائکه و انبیا پس مردی از آخر مردم برخاست که او را سواده بن قیس میگفتند و گفت پدر و مادرم فدای تو

باد یا رسول الله در هنگامیکه از جانب طایف می آمدی من باستقبال تو می آمدم و تو بر ناقه قصوا

سوار بودی و عصای ممشوق خود را در دست داشتی چون بلند کردی که اشتر را براند بر شکم من آمد

ندانستم که بتعمد زدی یا بخطا حضرت فرمود که معاذ الله که بتعمد زده باشم پس گفت ای بلال رو بخانه

فاطمه و همان عصا را بیاور چون بلال از مسجد بیرون رفت و در بازارهای مدینه ندا می کرد که ای گروه مردم

کیست که قصاص نفس خود را پیش از روز قیامت بگیرد اینک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خود را در معرض

قصاص در آورده است پیش از روز جزا چون بدر خانه فاطمه علیها السلام رسید در را کوبید و گفت

ای فاطمه برخیز که پدرت عصای ممشوق خود را طلبید فاطمه گفت ای بلال امروز روز کار فرمودن عصا نیست

برای چه آنرا میخواهد بلال گفت ای فاطمه مگر نمیدانی که پدرت بر منبر بر آمده است و اهل دین و دنیا را

وداع میکند چون فاطمه سخن وداع را شنید فریاد بر آورد و گفت زهی غم و اندوه و حسرت [illegible]

از برای اندوه تو ای پدر بزرگوار بعد از تو فقیران و بیچارگان و غریبان و درماندگان

بکه پناه برند ای حبیب خدا و محبوب القلوب فقرا پس بلال عصا را گرفت و بخدمت حضرت رسانید

چون عصا را بحضرت داد فرمود که پیر مرد کجاست آنمرد پیر آمد و گفت من حاضرم یا رسول الله پدر و مادرم

فدایت باد یا رسول الله فرمود بیا و قصاص بگیر از من تا راضی شوی از من آنمرد گفت شکم خود را بگشا یا رسول الله

چون حضرت شکم محترم خود را گشود گفت پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله دستوری میدهی که دهان خود را

بر شکم مبارک تو گذارم چون رخصت یافت شکم مبارک حضرت را ببوسید و گفت پناه می برم بموضع شکم رسول الله

از آتش جهنم در روز جزا حضرت فرمود که ای سواده آیا قصاص میکنی یا می بخشی گفت بلکه عفو میکنم یا رسول الله

حضرت فرمود خدایا عفو کن از سواده بن قیس چنانکه او عفو کرد از پیغمبر تو [illegible]

وداع حضرت [illegible]

در هشت و دو کس از امت ایستاده باشند به درگاه قاضی الحاجات تضرع نمایند دعا
که پروردگارا امت محمد را بسلامت از صراط بگذران و حساب ایشان آسان گردان چون [illegible]
پرسید که مادرم خدیجه کجاست حضرت فرمود که در قصری است که چهار در آن بسوی بهشت
گشوده اند پس آنحضرت مدهوش شد و متوجه عالم قدس گردید چون بلال ندای نماز در داد گفت الصلوة
رحمک الله حضرت بهوش آمد و برخواست و بمسجد در آمد و نماز را سبک ادا کرد و چون فارغ شد
علی بن ابی طالب ع و اسامه بن زید را طلبید و گفت مرا در خانه فاطمه برید چون بخانه فاطمه در آمد سر مبارک
در دامن بهترین زنان عالمیان گذاشت و تکیه فرمود و چون امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهما جد بزرگوار خود را بآن حالت مشاهده نمودند بیتاب شدند و آب اندوه از دیده نم دیده
باریدند و فریاد برآوردند و میگفتند جانهای ما فدای روی تو باد حضرت فرمود که ایشان
کیستند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود یا رسول الله فرزندان تو حسن و حسین ایشان را نزد
خود طلبید و دست در گردن ایشان در آورد و آن دو جگر گوشه خود را بسینه خود چسبانید
و چون حضرت امام حسین ع بیشتر میگریست حضرت فرمود که یا حسین گریه مکن کم کن که گریه تو مرا
بر من دشوار است و موجب آزار دل [illegible] در آن حال ملک الموت نازل شد و گفت السلام
علیک یا رسول الله حضرت فرمود که و علیک السلام ای ملک الموت مرا بسوی تو حاجتی است
ملک الموت گفت حاجت تو چیست ای پیغمبر خدا حضرت فرمود که حاجت من آنست
که روح مرا قبض نکنی تا جبرئیل نزد من آید و بر من سلام کند من بر او سلام کنم و او را وداع
نمایم پس ملک الموت بیرون آمد گفت یا محمد [illegible] جبرئیل [illegible] ملک الموت [illegible]

دقیقی ابن محمد

پس اسرافیل است با میکائیل پس ملک الموت [illegible] بعد از آن ملائکه که فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند
پس شما با اهل بیت من [illegible] به این خانه در آیید و بر من صلوات بفرستید و سلام بگوید و مرا آزار مکنید
بگریه و فریاد و ناله و باید که اول کسی که از آدمیان بر من نماز کنند نزدیکان [illegible]
من باشند و بعد از آن زنان و کودکان اهل بیت من و بعد از آن مردم [illegible]
که داخل قبر تو که خود بشنود که هر که از اهل بیت من [illegible] نزدیک است [illegible] که شما
ایشان را خواهید دید پس فرمود که خبر دهید باینچه گفتم دیگران [illegible] و ایضا از حضرت [illegible]
روایت کرده است که در بیماری آخر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل بر آنحضرت هر روز
و هر شب نازل میشد و میگفت السلام علیک پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید
چگونه می یابی حال خود را و حال ترا خدا از تو بهتر میداند ولیکن میخواهد که کرامت و شرف ترا زیاده گرداند
[illegible] ترا بر جمیع خلق تفضیل داده است و خواسته است که عیادت بیماران سنتی گردد در
و اگر آنحضرت را وجعی بود در جواب میفرمود که درد دارم و جبرئیل در جواب میگفت که ای محمد
[illegible] ترا منزلتی نزد حق تعالی [illegible] تو و برای آن درد داده است که ترا دوست میدارد
که صدای دعای ترا بشنود و میخواهد که درجات ترا در آخرت بلند گرداند و اگر آنحضرت میفرمود که
من در راحت و عافیتم جبرئیل میگفت که خدا را حمد کن بر عافیتی که حق تعالی بخاندان [illegible]
[illegible] و نعمت خود را برایشان فراوان گرداند [illegible] امیر المومنین ع فرمود
هرگاه جبرئیل نازل میشد [illegible] آمدن او بر ما ظاهر میشد
[illegible] پس دو مرتبه آخر جبرئیل بآنحضرت گفت که یا

و کلینی و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را در سه جامه کفن کردند یکی برد حبری سرخ بود و دو جامه سفید صحاری و من بودم در آن وقت
حسن از صادق ع روایت کرده است که عباس بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد و گفت
مردم اتفاق کرده‌اند که حضرت رسول ص را در بقیع دفن کنند و ابوبکر پیش بایستد و بر آنحضرت
نماز کنند و چون حضرت امیرالمؤمنین ع دانست که آن منافقان [illegible] اراده باطل دارند
از خانه بیرون آمد فرمود که ایها الناس بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امام ما
است در حال حیات و بعد از وفات خود فرمود که من دفن میشوم در بقعه که در آنجا
قبض روح من میشود و چون ایشان در غصب خلافت مطلب [illegible] آورده بودند در این باب
با آنحضرت مضایقه نکردند و گفتند آنچه میدانی بکن پس حضرت در پیش ایستاد و [illegible] نماز
کرد بعد از آن مرخص فرمود صحابه را که ده نفر داخل میشدند و ایشان بر دور طرف جنازه آنحضرت
می‌ایستادند و حضرت امیرالمؤمنین ع در میان ایشان می‌ایستاد و این آیه را میخواند ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما ایشان این آیه را میخواندند
و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه اهل مدینه و اطراف مدینه همه
بر آنحضرت صلوات فرستادند و شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که ده
ده نفر داخل میشدند و چون بر آنحضرت [illegible] میشدند و چنان بر آنحضرت نماز کردند [illegible]
[illegible] روز دوشنبه تا شام سه شنبه تا آنکه خورد و بزرگ مرد و زن از اهل
[illegible] اطراف مدینه بر آنحضرت [illegible] نماز کردند [illegible] کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع

روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت نمود عمار [illegible] و جمیع ملائکه
و مهاجران و انصار فوج فوج و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که شنیدم از [illegible] خدا در حالت
صحت خود میفرمود که این آیه در باب نماز بر من بعد از فوت من نازل شده است و شیخ طوسی
بسند معتبر صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد و جامه بر روی آنحضرت افکند و در میان خانه گذاشت
و هر گروهی که داخل میشدند بر دور آنحضرت می‌ایستادند و همه صلوات بر آنحضرت میفرستادند
و برای او دعا میکردند و بیرون میرفتند پس گروهی دیگر داخل میشدند چون همه از صلوات بر آنحضرت
فارغ شدند حضرت امیرالمؤمنین ع داخل قبر آنحضرت شد و فضل بن عباس را نیز [illegible] در قبر
برد و چون آنحضرت را بر روی دست خود گرفت که داخل قبر کند در آنحال مردی از انصار از
بنی الحبلی که او را اوس بن خولی میگفتند از بیرون خانه نگاه کرد و گفت سوگند میدهم شما را
بحق ما که رعایت میکنید و خدمتهای ما را فراموش مکنید و مرا نیز از این شرف بهره بدهید حضرت
امیرالمؤمنین ع او را طلبید و داخل قبر کرد و او در [illegible] حاضر شده بود و او را [illegible] پس [illegible] که
جنازه آنحضرت را کی در قبر گذاشته بود تا حضرت فرمود نزد پای قبر گذاشتند و [illegible] داخل
قبر بردند و در کتاب احتجاج و کتاب سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت
کرده‌اند که چون حضرت امیرالمؤمنین ع از غسل و کفن فارغ شد داخل خانه کرد مرا و ابوذر و مقداد
و فاطمه و حسن و حسین را و خود پیش ایستاد و ما در عقب آنحضرت [illegible]
و عایشه در آن حجره بود مطلع [illegible] نماز کرد [illegible] جبرئیل چشم او

ده نفر [illegible]

و دو گروه گروه از مهاجر و انصار را داخل حجره میکرد [illegible] بر ایشان [illegible] صلوات [illegible]
و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجر و انصار چنین کردند و [illegible] آنحضرت همان بود که [illegible]
در کتاب کفایة الاثر بسند معتبر از عمار روایت کرده است که چون هنگام وفات رسول خدا
صلی الله علیه و آله شد علی بن ابیطالب را طلبید و راز بسیار با او گفت پس فرمود که یا علی تو وصی
منی و حق تعالی بتو عطا کرده است علم و فهم مرا و چون من از دنیا بروم ظاهر خواهد شد برای تو کینه‌های
دیرینه که در سینه‌های مردم پنهان است و غصب حق تو خواهند نمود پس فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام گریستند پس حضرت فاطمه علیها السلام گفت ای بهترین زنان چرا می‌گریی گفت
میترسم که بعد از تو ما را ضایع کنند و حرمت ما را رعایت ننمایند حضرت فرمود که بشارت
باد ترا ای فاطمه که تو اول کسی خواهی بود که از اهل بیت من که بمن ملحق میگردد و گریه مکن و اندوهناک
مباش که پدر [illegible] که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدر تو بهترین پیغمبران است و پسر عم تو بهترین
اوصیای پیغمبران است و دو پسر تو از اهل جوانان بهشت اند و حق تعالی از صلب حسین امامان
بیرون خواهد آورد که همه مطهر و معصوم باشند و از ما خواهد بود مهدی این امت پس یا علی
بن ابیطالب ع خطاب کرد و گفت یا علی متوجه غسل و کفن و دفن من نشود کسی بغیر از تو حضرت
امیر فرمود یا رسول الله که معاونت خواهد نمود مرا بغسل تو فرمود که جبرئیل معاونت تو خواهد
نمود و فضل بن عباس آب بدست تو خواهد داد و در تحفه از رضا علیه السلام منقول است که چون
[illegible] امیر المؤمنین ع از غسل آنحضرت رسول صلعم فارغ شد و بزبان مبارک خود [illegible]
[illegible] و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله طیب و پاکیزه بودی در حال

حیات و بعد از وفات و در کتاب نهج البلاغه مسطور است که بعد از [illegible]
امیر المؤمنین با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که بدرستیکه بفراغت عظیم تو مصیبت
بزرگ تو مرا صبر فرموده است از هر مصیبتی زیرا که بدست خود ترا در لحد گذاشتم و روح مقدس تو
در میان نحر و سینهٔ من بیرون آمد و در خطبهٔ دیگر فرمود که چون روح رسول خدا صلی الله
علیه و آله را قبض کرد [illegible] بر سینهٔ من بود جان او در میان کف من جاری شد
و آن را بر روی خود کشیدم و خود متوجه غسل آنحضرت شدم و ملائکه یاور من بودند پس
از خانه و اطراف آن خانه از صدای ملائکه پر شده بود گروهی بالا میرفتند و گروهی بزیر می آمدند
و صدای ایشان را می شنیدم که بر آنحضرت صلوات میفرستادند تا آنکه جسد مطهر آنحضرت را در ضریح
منورش پنهان کردم پس کیست که از من سزاوارتر است بآنحضرت در حیات او و بعد از وفات او
و کلینی بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابو طلحه انصاری لحد رسول خدا
صلی الله علیه و آله را کند مؤلف گوید که میتواند بود که بحسب ظاهر در نظر مردم چنین نموده باشد که ابو طلحه
می کند و در واقع ملائکه کننده باشند تا منافی خبر سابق نبوده باشد و کلینی بسند معتبر دیگر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که شقران آزاد کردهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر آنحضرت
قطیفه انداخت و بسند معتبر صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که بر روی قبر حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله سنگ ریزه های سرخ ریختند و کلینی و حمیری و دیگران روایت کرده اند که حضرت
رسالت [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که چون من بمیرم و مرا [illegible] دفن کن
و قبر مرا از زمین چهار انگشت بلند کن و آب بر روی قبر من بپاش و شیخ طوسی در [illegible]

از [illegible] کرده

روایت کرده است که قبر شریف آنحضرت را یک شبر از زمین بلند کردند [illegible] مؤلف گوید این احادیث
چهار انگشت یک شبر است و محتمل است که باعتبار اختلاف شبرها بوده باشد زیرا که چهار انگشت
گشاده یک شبر نزد بعضی است و محتمل است که در اول چهار انگشت بوده باشد بعد از ریختن سنگریزه یک شبر
باشد و احتمال دارد که این حدیث محمول بر تقیه باشد و شیخ طبرسی روایت کرده است که ام سلمه
رضی الله عنها گفت که چون حضرت رسول از عالم انتقال فرمود دست خود را بر سینه مبارک
آنحضرت گذاشتم پس چند جمعه بعد از آن چون طعام میخوردم یا وضو میساختم بوی مشک از دست
خود می شنیدم و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در شبی که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بریاض جنت رحلت نمود بر اهل بیت آنحضرت درازترین شبها گذشت
بود [illegible] بر ایشان آنقدر که می دانستند که در زیر آسمان نه اند و بر زمین اند زیرا که حضرت رسول
صلی الله علیه [illegible] از برای خدا با نزدیکان و دوران دشمنی کرده بودند و از ایشان بسیار کشته
بودند و از انتقام منافقان و کافران ترسان بودند پس در آن حال حق تعالی ملکی چند فرستاد
بروایت دیگر جبرئیل را فرستاد که او را نمی دیدند و صدای او را می شنیدند و گفت السلام علیکم
اهل بیت و رحمة الله و برکاته بدرستیکه در ثواب خدا تسلی دهنده است از هر مصیبتی و نجات
دهنده است از هر مهلکه و تدارک کننده است از هر فوت شده را پس این آیه را خواند کل نفس
ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل
الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور پس فرمود بدرستیکه خدا تعالی
شما را برگزیده است و بر دیگران فضیلت داده است از گناهان و عیبها پاک گردانیده است

و شما را افضل [illegible] گردانیده است و علم خود را به شما سپرده است و کتاب خود را به شما میراث داده
است و شما را صندوق علم خود گردانیده است و عصای عزت خود ساخته است و [illegible] شما خلق از نور
خود کرده است و معصوم گردانیده است شما را از لغزشها و ایمن گردانیده است و شما را از فتنها آگاه
داده است پس به فرموده خدا صبر کنید بدرستیکه حق تعالی از شما دور نمیکند از رحمت خود و زایل
نمیگرداند نعمت خود را [illegible] سوگند که شمائید اهل خدا که بر شما تمام کرده است نعمت خود را بر خلق
و حجت ساخته است بر آنها [illegible] را و متفق گردانیده است کلمات را و شمائید دوستان خدا که
ولایت شما را اختیار نماید رستگار است و هر که حق شما را بگیرد و بر شما ستم کند او هلاک است حق تعالی
اطاعت و مودت شما را در کتاب خود بر مومنان واجب گردانیده است و خدا قادر است بر یاری
کردن شما از هر وقت که خواهد و مصلحت داند پس صبر کنید و منتظر باشید عاقبت نیکو را بدرستیکه بازگشت
امور بسوی خداست و بتحقیق که پیغمبر خدا شما را از حق تعالی از و قبول کرد و شما را [illegible] دوستان
مومن خود در زمین پس هر که ادای امانت بکند و ولایت را رعایت نماید حق تعالی جزای او را [illegible]
او را نیکو در قیامت باز میدهد پس شمائید امانت سپرده خدا و رسول و از برای شماست مودت
واجب و اطاعت مفروضه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا برفت تا آنکه دین را از برای شما کامل
گردانید و راه نجات را از برای شما بیان کرد و از برای جاهلی حجتی نگذاشت پس هر که نادان باشد
یا اظهار نادانی نماید یا انکار حقی بکند یا فراموش کند یا اظهار فراموشی نماید پس بر خداست حساب
او و خدا برآورنده حاجتهای شماست و شما را بخدا میسپارم والسلام علیکم [illegible]
از آن حضرت که این تعزیه از جانب که بود حضرت فرمود از جانب خداوند عالمیان و در

اخبار معتبره

احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت بشهادت از دنیا رفت چنانچه بصفار بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که زنی یهودیه در خیبر زهر داد آنحضرت را در دست
بزغاله چون حضرت لقمه تناول فرمودند آن گوسفند بسخن آمد و گفت یا رسول الله مرا بزهر آلوده
کرده اند پس حضرت در مرض موت خود می فرمود که امروز پشت مرا درهم شکست آن لقمه که در خیبر
تناول کردم و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه بشهادت از دنیا میرود و در روایت
معتبر دیگر فرمود که زنی یهودیه آنحضرت را زهر داد در ذراع گوسفندی و چون حضرت
قدری از آن تناول فرمود آن ذراع خبر داد که من بزهر آلوده ام پس حضرت آنرا انداخت
و پیوسته آن زهر در بدن آنحضرت اثر میکرد تا آنکه بهمان علت از دنیا رحلت نمود و عیاشی
رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عایشه و حفصه بزهر شهید کردند
آنحضرت را و محتمل است که هر دو زهر در شهادت آنحضرت بوده باشد شیخ مفید و شیخ
طوسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از دنیا رحلت نمود منافقان و مهاجران و انصار مانند ابو بکر و عمر و عبد الرحمن بن
عوف و امثال ایشان اهل بیت آنحضرت را بحال خود گذاشتند و بتعزیه ایشان نیز نرفتند
و متوجه تجهیز آنحضرت نگردیدند و رفتند بسقیفه بنی ساعده و متوجه غصب خلافت شدند
و باین سبب اکثر ایشان نماز بر آنحضرت را نیافتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بریده را فرستاد
نزد ایشان و گفت بیائید و بر آنحضرت حاضر شوید و ایشان نرفتند تا آنکه بیعت خود را تمام کردند و وقتیکه
آمدند که حضرت را دفن کرده بودند و چون ... شدند و حضرت فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمد و گفت

سوء صباحاه یعنی روز بد بیا که چه زود است چون ابوبکر شنید از روی شماتت گفت که روز بود
ترین روز نبات پس آن ملاعین فرصت غنیمت شمردند که حضرت امیرالمؤمنین ع متوجه تغسیل
و تجهیز و دفن آنحضرت است و بنی هاشم بمصیبت آنحضرت در مانده‌اند پس رفتند و با یکدیگر
اتفاق کردند که ابوبکر را خلیفه گردانند چنانچه در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین توطیه
کرده بودند چون منافقان انصار خواستند که خلافت را برای یکی از [illegible] بگیرند با منافقان
مهاجران مقاومت نتوانستند کرد و مغلوب شدند و چون بیعت ابوبکر تمام شد مردی بخبر
حضرت امیرالمؤمنین ع آمد در وقتیکه آنحضرت بیل در دست داشت و قبر شریف حضرت رسول ص
را می‌ساخت و گفت منافقان صحابه با ابوبکر بیعت کردند از ترس آنکه مبادا شما فارغ شوید
و نتوانند غصب حق شما نمود پس حضرت امیر بیلی که در دست داشت بر زمین گذاشت و این آیه
را خواند بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا
یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذ
بین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون و تفسیر این قصه
بعد از این در مجلد دیگر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است
که بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشتند که آیا حضرت امیرالمؤمنین ع غسل کرد
در وقتیکه حضرت رسول صلعم طاهر و مطهر بود و لیکن حضرت امیرالمؤمنین ع غسل کرد و سنت
چنین جاری شد که هر که میتی را مس نماید غسل کند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان از خاصه
و عامه روایت کرده‌اند که در روز شوری که حضرت امیرالمؤمنین ع احتجاجهای بر منافقان

القاسم [illegible]

از من باشد گفتند نه تا فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که آیا بغیر از من کسی در میان شما هست که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار کلمه بیکبار تعلیم کرده باشد که هر کلمه کلید هزار کلمه دیگر بوده باشد گفتند
نه و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله بریاض خلد رحلت نمود حضرت فاطمه علیها السلام را از وفات آنحضرت و هجران فقدان
است حزن رو داده بود بغیر از حق تعالی کسی شدت آنرا نمیداند پس حق تعالی جبرئیل را بسوی
آنحضرت فرستاد که نزد آنحضرت سخن گوید و شدت و اندوه آنحضرت را تسکین نماید و برو خبر میآورد
و دلداری آنحضرت مینمود و خبر میداد آنحضرت را از قرب و منزلت حضرت رسالت را نزد حق تعالی
و درجات و منازل آنحضرت و آنچه بعد از آنحضرت بر ذریت مطهر آنحضرت واقع خواهد شد از مصیبتها
و محنتها و آنچه بر دشمنان ایشان واقع خواهد شد از عذابها و هر که در این امت
سلطنت بناحق و دولتی بحق یا باطل در دهر یافت چون حضرت فاطمه آنحالات را استماع نمود با حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یکی نزد من می آید و چنین سخنان میگوید حضرت فرمود که ای فاطمه
هرگاه او بنزد تو آید مرا خبر کن پس هرگاه جبرئیل می آمد حضرت را خبر میکرد و آنچه جبرئیل
میگفت حضرت امیر می نوشت تا آنکه کتابی جمع شد و آنست مصحف فاطمه علیها السلام و آن مشتمل
است بر جمیع احوال آینده تا روز قیامت و این کتاب اکنون نزد حضرت قایم علیه السلام است
و حضرت فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله هفتاد و پنج روز
زنده ماند و پیوسته در الم و شدت بود تا به پدر بزرگوار خود ملحق گردید صلوات الله علیها
و علی ابیها و بعلها و اولادها الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

در بیان

در بیان احوال چندی است که بعد از دفن آنحضرت واقع شد و آنچه بر ضریح مقدس آنحضرت ظاهر گردید و
غرایب احوال روح مقدس آنحضرت است شیخ طوسی روایت کرده است که چون خواستند که عمارت
روضه آنحضرت را بسازند قبر نزدیک سر آنحضرت و نزدیک پای آنحضرت مشکی ظاهر شد که بآن
خوشبوئی ندیده بودند و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از جعفر بن مثنی خطیب
که گفت که من در مدینه [illegible] که خراب شد سقف مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از موضعی
که نزدیک قبر شریف آنحضرت بود و بنایان و کارکنان بالا میرفتند و فرود می آمدند
پس من با اسمعیل بن عمار گفتیم که از حضرت صادق علیه السلام سوال کن که آیا میتوانیم بالا رفت
که بر قبر مقدس آنحضرت مشرف میشویم چون سوال کردم حضرت فرمود که ایمن نیستم که ببیند
چیزی که دیده اش نابینا شود بسبب آن یا ببیند که آنحضرت ایستاده است و نماز میکند
یا آنکه ببیند که با بعضی از زنان طاهره خود نشسته است و صحبت میدارد و ابن قولویه بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که در سال چهل و یکم هجرت معاویه علیه اللعنه اراده حج کرد و نجاری
را با چوب و آلات فرستاد و نامه بوالی مدینه نوشت که منبر حضرت رسول را بکن و بقدر منبری
که من در شام دارم بساز چون اراده کندن منبر آنحضرت کردند آفتاب منکسف شد و زلزله
عظیمی در زمین پیدا شد و ایشان دست برداشتند و آن قصه را بمعاویه نوشتند و او بایشان
در جواب ایشان نوشت که البته میباید کرد پس ایشان کندند آنملعون منبر آنحضرت را
کندند و بزرگ کردند [illegible] و صفار و دیگران بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
[illegible] رسول خدا [illegible] با اصحاب خود گفت که زندگی من بهتر است از برای شما و مردن من

بهترست از برای شما صحابه گفتند که یا رسول الله صلعم میدانیم که حیات تو بهترست بسبب تو هدایت
یافتیم از ضلالت و از کنار گودال آتش نجات یافتیم بچه سبب مردن تو از برای ما بهترست حضرت فرمود
که بعد از فوت من عملهای شما را بر من عرض می نمایند هر عمل نیکی که از شما بر من عرض مینمایند و هر عمل
نیکی که از شما می بینم برای شما طلب آمرزش مینمایم پس یکی از منافقان گفت یا رسول الله
چگونه برای ما دعا خواهی کرد وقتیکه استخوانهای تو خاک شده باشد حضرت فرمود که چنین نیست
زیرا که حق تعالی گوشتهای ما را بر زمین حرام کرده است و بدن ما در زمین زیاده از سه روز نمی ماند
تا آنکه روح و گوشت و استخوان ما را به آسمان بالا میبرند و مردم بسوی جاهای بدنهای ما [illegible] میفرستند
و از دور و نزدیک سلام مردم بما میرسد و از صفار و کتب معتبر بسیار از آنحضرت روایت
کرده اند که چون ابوبکر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام غصب خلافت کرد حضرت او را گفت که آیا
رسول الله صلعم ترا امر نکرد که مرا اطاعت کنی آن ملعون گفت اگر مرا امر میکرد اطاعت میکردم
حضرت گفت اگر الحال حضرت را ببینی و ترا امر کند آیا اطاعت من خواهی کرد گفت آری حضرت
فرمود که با من بیا بسوی مسجد قبا چون بمسجد قبا رسیدند ابوبکر ناگاه دید حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را دید حضرت امیر گفت که ابوبکر [illegible] انکار میکند که ترا امر باطاعت من نکرده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بابوبکر گفت که من ترا مکرر امر کردم باطاعت او برو و او را اطاعت کن و
آن ملعون بسیار ترسید و برگشت و در راه دید عمر گفت چه میشود ترا ابوبکر گفت که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله چنین با من گفت عمر گفت ثکلتک امک نمیدانی که چون تو احمق [illegible]
[illegible] که اینها از سحرهای بنی هاشم است و در کتاب اختصاص و بصائر الدرجات و سایر کتب [illegible]

حضرت [illegible]

میخواهد علم تازه بر امام زمان افاضه نماید بغیر از حلال و حرام پس آن علم را با ملکی میفرستد نزد رسول
خدا صلعم و آن را حضرت عرض مینماید پس حضرت میفرماید که برو نزد علی و این علم را باو برسان
و چون نزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام می آید می فرماید که برو نزد حسن و همچنین بر امامی سوی
امامی دیگر میفرستند تا با امام زمان منتهی میشود و حمیری و صفار بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت
امام رضا صلوات الله علیه فرمود که من ولایت حضرت رسول الله صلی الله علیه و [illegible] تا این موضع دیدم
و زور را در بر گرفتم [illegible] در بیان تاریخ ولادت آنحضرت است و وفات و بعضی از احوال کریمه
دنیا آن برگزیده سیده زنان عالمیان و مخدومه ملائکه مقربان فاطمه زهرا علیها السلام [illegible] در بیان
ولادت باسعادت آنحضرت است کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که ولادت
آنحضرت پنج سال بعد از بعثت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و سن شریف آنحضرت در هنگام وفات
هژده سال و هفتاد و پنج روز بود و در کشف الغمه مثل این را از حضرت صادق ع روایت کرده است
و شیخ طوسی علیه الرحمه در مصباح و غیر آن و اکثر محققان علما ذکر کرده اند که ولادت آنحضرت
در بیستم ماه جمادی الثانی بود و گفته اند که در روز جمعه بود در سال دوم بعثت و بعضی گفته اند که در سال
پنجم از بعثت بود و عامه روایت کرده اند که ولادت آنحضرت پنج سال پیش از بعثت بوده و قول
اول اشهر و اقوی است ابن بابویه بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که روزی
عایشه دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا صلوات الله علیها را می بوسید گفت آیا دوست
میداری فاطمه را یا رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر بدانی که
فاطمه را دوست میدارم هر آینه دوستی تو نسبت باو زیاد [illegible]

مهمانی حضرت فرمود که سبب آنست که جبرئیل سیبی از سیبهای بهشت از برای من آورد تناول
کردم و نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت نمودم و بفاطمه حامله شد و من بوی
از و بوی بهشت میشنوم و علی بن ابراهیم و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده
اند که حضرت رسول صلعم بسیار میبوسید حضرت فاطمه را صلوات الله علیها و بر طبع عایشه ملعونه این معنی
گران بود چون از بعضی از زوجات اظهار این معنی نمود حضرت فرمود که ای عایشه چون مرا باسمان
بردند داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و از میوهای آن درخت بمن
داد و تناول کردم و حق تعالی آنرا آبی گردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت
کردم و او بفاطمه حامله شد پس هرگاه او را می بوسم بوی درخت طوبی از او استشمام مینمایم و در
کتاب احتجاج بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حق تعالی خلق کرد نور فاطمه صلوات الله علیها را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین
را بعضی از مردم گفتند یا رسول الله مگر او داخل انس نیست حضرت فرمود که فاطمه در باطن
حوریست و بظاهر انسیه گفتند یا رسول الله حقیقت این سخن را برای ما بیان فرمای حضرت
فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید پیش از آنکه آدم ع را خلق کند در هنگامی که
ارواح خلایق را آفرید پس گفتند که حق تعالی که نور آدم را خلق کرد نور فاطمه در کجا بود حضرت
فرمود که در حقه بود در زیر ساق عرش گفتند یا رسول الله خوراک او چه
بود فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود پس چون حضرت آدم را خلق کرد و مرا از صلب
آدم بیرون آورد خواست که فاطمه را از صلب من بیرون آورد

وشنیدی الهی بجا آورد پس حضرت امیر المؤمنین ع بسوی فاطمه مراجعت نمود و حضرت فاطمه فرمود که رفتی بنزد پدرم و شنیدم آنچه
من با تو گفتم پدرم گفتی حضرت فرمود که بلی چنین بود ای فاطمه گفت ای ابو الحسن پدرم گفت که حق تعالی آفرید
نور مرا و نور من تسبیح حق تعالی میگفت پس نور مرا سپرد در درختی از درختهای بهشت و آن درخت
بنور من روشن شد پس چون پدرم در شب معراج در بهشت رفت حق تعالی الهام کرد او را که
آن میوه را از این درخت بچیند و تناول نمود پس نور من در صلب او قرار گرفت پس نور من
از صلب او منتقل شد بر رحم خدیجه دختر خویلد پس من از آن نور بوجود آمدم و چون متولد گردیدم
علم گذشته و آینده را میدانستم ای ابو الحسن مومن بنور خدا نظر میکند و ابن بابویه بسند معتبر از مفضل
بن عمر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم که چگونه بود ولادت حضرت
فرمود که چون خدیجه اختیار تزویج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نمود زنان مکه
از عداوتی که با آنحضرت داشتند از و هجرت نمودند و بر او سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی
نزد او برود پس خدیجه را از این سبب وحشتی عظیم عارض شد ولیکن عمده غم و حزن خدیجه برای حضرت
رسول صلعم بود که مبادا که از شدت عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت برسد پس چون بحضرت
فاطمه ع حامله شد فاطمه در شکم با او سخن میگفت و مونس او بود و او را بصبر میفرمود و خدیجه
اینحالت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پنهان میداشت پس روزی حضرت داخل شد
و شنید که خدیجه سخن میگوید و کسی را نزد او ندید فرمود که ای خدیجه با که سخن میگفتی خدیجه گفت
که این فرزند که در شکم من است با من سخن میگوید و مونس منست حضرت فرمود که اینک جبرئیل [illegible]
خبر میدهد که این فرزند دختر است و از نسل او [illegible] طاهره [illegible]

نسل مرا از تو بوجود خواهد آورد و از نسل او امامان و پیشوایان دین بهم خواهد رسید پس حق تعالی
بعد از انقضای وحی ایشان را خلیفهای خود خواهد گردانید در زمین و پیوسته خدیجه در نهایت
خرسندی بود تا آنکه ولادت حضرت فاطمه عا نزدیک شد و چون درد زائیدن را در خود احساس کرد کس
بسوی زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد که نزد او حاضر شوند ایشان جواب فرستادند که ما را
نافرمانی کردی و قبول قول ما نکردی و زن یتیم ابوطالب شدی که فقیر است مال ندارد و ما باین سبب
بخانه تو نمی آئیم و متوجه امور تو نمی شویم خدیجه چون پیغام ایشان را شنید بسیار اندوهناک
گردید در این حالت دید که چهار زن گندم گون و بلند بالا نزد او حاضر شدند [illegible] شبیه بزنان بنی هاشم
بودند خدیجه از دیدن ایشان بترسید یکی از ایشان گفت که مترس ای خدیجه که ما
رسولان پروردگاریم بسوی تو و ما خواهران توایم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل و آسیه دختر مزاحم
که رفیق تو [illegible] زن شوهر تو خواهد بود در بهشت و سیوم مریم دختر عمران است و چهارم کلثوم خواهر موسی
ابن عمران است و حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت ولادت نزد تو باشیم و ترا در این حالت
معاونت نمائیم پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ و سیوم
در پیش رو و چهارم در پشت سر پس فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه فرود آمد و چون بزمین رسید
نور را او ساطع گردید بمرتبه که خانهای مکه را روشن کرد و در مشرق و مغرب زمین موضعی نماند مگر آنکه
از آن نور روشن شد و ده نفر از حور العین بآن خانه در آمدند و هر یک ابریقی و طشتی از بهشت در دست
داشتند و ابریقهای ایشان مملو بود از آب کوثر پس آن زنیکه در پیش روی او بود فاطمه را گرفت
و او را بآب کوثر غسل داد و دو جامه سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک [illegible]

57

و عنبر خوشبوتر بود و حضرت فاطمه را در یکی پیچیدند و جامه دیگر را مقنع او گردانیدند پس خدا او را بسخن
آورد و فاطمه گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء
و ولدی سادة الاسباط یعنی گواهی میدهم بیگانگی خداوند و آنکه پدرم رسول خدا بهترین پیغمبران است
و شوهرم بهترین اوصیای پیغمبرانست و فرزندانم بهترین فرزندان پیغمبرانند پس بر هر یک
از آن زنان سلام کرد و هر یک را بنام ایشان خواند پس آن زنان شادی کردند و حوریان بهشت
خندیدند و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند بولادت
آن سیده زنان عالمیان و در آسمان نور روشنی بهم رسید که پیشتر ملائکه چنان نوری مشاهده
نکرده بودند پس آن زنان مقدسه با خدیجه خطاب کردند و گفتند بگیر این دختر را که طاهره و مطهره است
و پاکیزه و با برکتست و حق تعالی برکت داده است او را و نسل او را پس خدیجه آنحضرت را گرفت
و شاد و خوشحال پستان خود را در دهان او گذاشت پس فاطمه در روزی آنقدر نمو میکرد که اطفال
در ماهی نمو کنند و در ماهی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در سالی نمو کنند [illegible] در بیان
اسمای شریفه و بعضی از فضایل آنحضرتست ابن بابویه رحمة الله بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام را نه نام هست نزد خداوند عالمیان و آن فاطمه
و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا است پس حضرت فرمود که آیا میدانی که چیست
تفسیر فاطمه راوی گفت خبر ده مرا ای سید من حضرت فرمود که یعنی بریده شده است از بدیها
پس حضرت فرمود که اگر حضرت امیر المؤمنین ع فاطمه را تزویج نمی نمود او را کفوی نبود بر روی زمین
تا روز قیامت نه آدم و نه آنها که بعد از او بودند مترجم گوید که صدیقه یعنی معصومه است و مبارکه یعنی با برکت

اکثر در علم و فضل

بکمالات فاطمه در علم و فضل و کمالات و معجزات دارد و مراد کرام و طاهره یعنی پاکیزه از صفات نقص و زکیه
یعنی نمو کننده در کمالات و خیرات و راضیه یعنی راضی بقضای حق تعالی و مرضیه یعنی پسندیده
خدا و دوستان خدا و محدثه یعنی ملک با وی سخن میگفت و زهرا یعنی نورانی بنور صوری و معنوی
بدانکه این حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه حضرت امیرالمؤمنین ع از جمیع پیغمبران و اوصیای
ایشان بغیر از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله افضل باشد بلکه بعضی استدلال بر افضلیت
حضرت فاطمه زهرا بر ایشان نیز کرده اند و ایضا در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت
کرده است که ابان بن تغلب از حضرت صادق ع سوال کرد که چرا حضرت فاطمه علیها السلام را
زهرا می نامند حضرت فرمود که برای آنکه نور حضرت فاطمه ع در روزی سه مرتبه برای حضرت
امیرالمؤمنین ع ظاهر میشد یکمرتبه در اول روز که حضرت فاطمه بنماز بامداد می ایستاد در محراب مردم
در میان رختخوابهای خواب خود بودند نوری سفید از آن خورشید فلک عصمت ساطع
میگردید و در حجرهای خانه‌های مدینه داخل میشد و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد از مشاهده
آنحالت متعجب می آمدند و بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله می شتافتند و از سبب آن
نور سوال میکردند پس حضرت میفرمود که بروید بخانه فاطمه تا سبب آن نور بر شما ظاهر گردد چون
بخانه آنحضرت می آمدند میدیدند که آنحضرت در محراب عبادت نشسته است و بنماز مشغول است
و از روی انورش آن نور ساطع است پس میدانستند که آن نوری که مشاهده میکردند از آنحضرت
بوده و چون هنگام زوال شمس میشد و حضرت فاطمه علیها السلام مهیای نماز میشد نوری زرد
نورانی از چهره مبارکش ساطع میشد پس چون بخدمت آنحضرت [illegible]

انحالت سوال میکردند آنحضرت ایشان را میفرستاد بخانه حضرت فاطمه علیها چون بخانه آنحضرت
می آمدند آنحضرت را در محراب عبادت می یافتند که نماز ایستاده است و نور از روی از روی مبارکش
روی ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده اند از نور روی آنحضرت بوده است و چون آخر روز
میشد و آفتاب غروب میکرد روی منور فاطمه سرخ و دیوار خانهای ایشان سرخ میشد
از روی فرح و شادی و شکر نعمت الهی پس نور سرخی از روی آنحضرت ساطع بوده داخل
خانهای مدینه میشد و دیوار خانهای ایشان سرخ میشد و از مشاهده انجاب متعجب میشدند
و بخدمت حضرت رسول صلعم می آمدند و از علت آن سوال می نمودند و حضرت ایشان را بخانه
فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را مشاهده میکردند و در محراب نشسته و به تسبیح و تحمید الهی مشغول است
و از روی لطیفش نور زرد ساطع است میدانستند که آنچه دیده اند از آثار نور جمال آنحضرت
است و پیوسته آن نور در جبین انور آنحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسین صلوات الله
علیه متولد شده و آن نور بجبین مبین از جبین مبین آنحضرت منتقل گردید و پیوسته آن نور
با مامت و از امامی با مامی دیگر منتقل می شود تا روز قیامت و الفاضل معتبر روایت کرده است
که از آن حضرت پرسیدند که بچه سبب حضرت فاطمه را زهرا نامیدند حضرت فرمود که زیرا که حق تعالی
آنحضرت را خلق کرد از نور عظمت خود چون او را آفرید آسمانها و زمینها از نور روی او روشن
شد و دیده های ملائکه را خیره کردانید و همگی از برای حق تعالی بسجده افتاده اند و گفتند
که ای خداوند ما و آقای ما این چه نور است حق تعالی وحی کرد بایشان که این نوریست از نور عظمت خود
که آفریدم و در آسمانها ساکن کردانیدم و از عظمت خود او را خلق کردم و بیرون می آورم

او را از صلب

او را از صاحب پیغمبری از پیغمبران خود گردانم و او را بادشاهی دادم بر جمیع پیغمبران؛ و از این نور بیرون خواهم آورد
پیشوایان دین را که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند مردم را بدین حق من و ایشان را خلیفهای
خود گردانم در زمین بعد از آنکه وحی از زمین منقطع شود و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که حضرت فاطمه را بآن سبب زهرا نام میدانند که چون در محراب خود بعبادت می‌ایستاد
نور او باهل آسمان روشنی میبخشید چنانچه ستارگان آسمان اهل زمین را روشنی میدهند
و ایضاً بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میدانست که حضرت
رسالت صلعم دختر از قبایل بسیار خواهد خواست و هر یک از ایشان طمع در خلافت آنحضرت خواهند داشت
بلطف او چون حضرت فاطمه علیها السلام بوجود آمد او را فاطمه نامید زیرا که خبر داد خلافت آنحضرت
قطع طمع دیگران از خلافت شد زیرا که فاطمه مشتق از فطم است و فطم بمعنی قطع و بریدن است و
ایضاً بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون حضرت سیدة النساء متولد شد
حق تعالی ملکی فرستاد که بر زبان سید انبیا جاری کرد این که آنحضرت او را فاطمه نامید پس یا فاطمه
خطاب کرد که ترا بعلم بریدیم از جهل و ترا بریدیم از حایض شدن پس حضرت امام محمد باقر فرمود
که بخدا سوگند که حق تعالی او را در روز الست بعلم خود مخصوص و از کثافت حیض و آلودگیها
مطهر گردانید و در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه روایت شده است که آنحضرت
او را برای این فاطمه نامیدند که حق تعالی او را و شیعیان او را از آتش جهنم بریده است و [illegible]
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت فاطمه علیها السلام
در روز قیامت بر کنار جهنم خواهد ایستاد و در آن روز در میان دو چشم او نوشته خواهد [illegible]

می‌ایستاد

59

که مؤمن است پس امر کنند در آن روز یکی از محبان اهلبیت را که گناه بسیار کرده باشد که او را بجهنم
برند چون او را نزدیک حضرت فاطمه علیها السلام رسانند آنحضرت در پیشانی او بخوانند که او محب آنحضرت و ذریت
آنحضرت است پس گوید الهی و سیدی تو مرا فاطمه نامیدی و مرا وعده دادی
که بسبب من دوستان مرا از آتش جهنم آزاد کنی و وعده تو حق است و خلاف وعده نمیکنی
پس حق تعالی ندا فرماید که راست گفتی ای فاطمه بدرستیکه من ترا فاطمه نامیدم و بسبب تو قطع کردم
از او هر که ترا و امامان فرزندان ترا دوست دارد و از هر جماعت که دوستان تو و ایشان باشند
از آتش جهنم آزاد است و وعده من حق است و خلاف وعده نمیکنم و برای این امر کردم
این بنده را که بسوی آتش برند تا تو او را شفاعت کنی و شفاعت ترا در حق او قبول کنم
فضل ترا ظاهر گردد بر ملایکه و انبیا و رسولان من قدر و منزلت تو نزد من پس هر که را در میان ایشان دیده
بخوان که مؤمن است دستش را بگیر و داخل بهشت گردان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که بچه سبب فاطمه را بتول نامیدی فرمود برای آنکه خونی که زنان
دیگر می بینند او نمی بیند و دیدن خون دختران پیغمبران ناخوش است و در روایت دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در فاطمه علیها و کثافتها زنان دیگر نمی باشد و در این شهر آشوب
روایت کرده است که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سوال کردند که چرا فاطمه را
زهرا نامیدند فرمودند که از برای آنکه روی آنحضرت برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در اول روز میدرخشید مانند آفتاب تابان و در هنگام زوال مانند ماه منیر و بعد از غروب آفتاب
مانند ستاره روشن و ایضا روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که چرا فاطمه را زهرا گفتند

زهرا نامیدند

پیغمبر را ... حضرت فرمود برای الله زهرای فاطمه قبه در بهشت هست از یاقوت سرخ و بلندی آن
قبه بقدر یکسال راه است و بقدرت حق تعالی در میان هوا ایستاده است از بالا علاقه ندارد که آنرا
نگاهدارد و نه در زیر ستونی دارد که بر آن قرار گیرد و آن قبه را هزار در است بر هر دری هزار ملک ایستاده
است و می بینند آن قبه را اهل بهشت مانند آنکه شما ستارگان را در آسمان مشاهده میکنید پس
میگویند که این قبه زهراست و نورانی از فاطمه سیدة النساست و دیلمی در کتاب ارشاد القلوب
از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در مسجد نشسته بود
ناگاه عباس عم آنحضرت داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب او فرمود و او را مرحبا گفت پس
عباس گفت بچه سبب بر ما فضیلت یافته است علی بن ابیطالب و حال آنکه اصل ما یکی است
حضرت فرمود که ای عم حق تعالی آفرید مرا و علی را در وقتیکه نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت
و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم و چون حق تعالی خواست که ما را بیافریند تکلم نمود بکلمه و از آن نوری آفرید
پس کلمه دیگر فرمود که از آن روحی بهم رسید پس آن نور را با آن روح ممزوج گردانید پس من و علی را
از آن نور آفرید پس از نور من عرش را بیرون آورد و من از عرش بزرگترم و از نور علی آسمانها
را بیرون آورد پس علی جلیل تر و بزرگتر است از آسمانها پس بیرون آورد از نور حسن
آفتاب را و از نور حسین نور ماه را پس ایشان بزرگترند از آفتاب و ماه پس ملایکه تسبیح حق تعالی
میکردند و میگفتند سبوح قدوس و ثنا میگفتند ملایکه [illegible] بسیار گرامی [illegible]
نزد حق سبحانه تعالی چون حق تعالی خواست که امتحان کند ملایکه را ابری از ایشان فرستاد
ابری تاریک [illegible] فرو گرفت ملایکه را که یکدیگر را نمی دیدند ملایکه گفتند الهی خداوندا [illegible]

سید ما و بزرگ ما روزی که ما را آفریده بودی [illegible] حال است [illegible] پس
از تو سؤال میکنیم بحق این نورها که این ظلمت را از ما دور گردانی پس حق تعالی نور حضرت
فاطمه را آفرید مانند قندیلی در کنار عرش آویخت و از نور آن آسمانهای هفتگانه و زمینها
روشن گردید و باین سبب فاطمه را زهرا نامیدند پس ملایکه تسبیح و تقدیس کردند حق تعالی
میکردند پس حق تعالی فرمود که بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که تسبیح و تقدیس شما را تا
روز قیامت قرار دادم برای محبان آن زن و پدر و شوهر و فرزندان او
و ابن شهرآشوب روایت کرده است که کنیتهای آنحضرت ام الحسن و ام الحسین و ام المحسن و ام
الائمه و ام ابیها و اسمای آنحضرت فاطمه و بتول و حصان و حره و سیده و عذرا و زهرا
و حوریه و مبارکه و طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و مریم الکبری و صدیقه الکبری

در بیان مناقب و فضایل و بعضی احوال و معجزات آنحضرت است و شیخ مفید
و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کردند که حضرت رسول ص
فرمود که حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میشود برای خوشنودی فاطمه و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که حق تعالی از زنان چهار کس را اختیار کرده است مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه و ایضا بسند
معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بهترند از جمیع اهل زمین بعد از من و بعد از پدر خود و مادر
ایشان بهترین زنان اهل زمین است و ابن بابویه بطریق مخالفان از انس بن مالک

روایت کرده است

روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هرگز خون حیض و نفاس ملوث نشد
و در حدیث صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آیا رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است آیا بهترین زنان عالم
خود بود فرمود که فاطمه ع بهترین زنان اهل بهشت است از اولین و آخرین پرسیدند
از قول رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند چگونه است فرمود که
بخدا سوگند هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند از گذشتگان و آیندگان و ایضا بسند معتبر
روایت کرده است که چون حضرت رسول ص از سفر مراجعت میفرمود اول بخانه حضرت فاطمه ع
تشریف می بردند و مدتی میماندند و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرها
آنحضرت دو دستبرنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند و پرده بر در خانه آویختند
چون آنحضرت مراجعت فرمودند و بخانه فاطمه ع داخل شدند صحابه بر در خانه توقف نمودند چون
حضرت آن حالت را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند و بسجده در آمدند [illegible] بر منبر
حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول ص چنین بغضب آمدند پس گردنبند
و دستبرنجها و گوشوارها را کندند و پرده را کندند و همه را نزد حضرت فرستادند و بآن
شخص گفتند [illegible] بگو که دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون
نزد آنحضرت آورد سه نوبت فرمودند که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از
محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه می بود خدا در دنیا کافران را شربت
آبی نمی داد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه علیها السلام داخل شدند و ایضا بسند معتبر

از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه از حضرت رسول صلعم پرسید که ای
پدر در روز قیامت ترا کجا ملاقات کنم فرمود که ای فاطمه نزد در بهشت در وقتیکه علم حمد با من
باشد و شفاعت کنم برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر آنجا ترا نیابم فرمود
نزد حوض کوثر در وقتیکه امت خود را آب دهم از آن حوض گفت ای پدر اگر آنجا نیز ترا نیابم در کجا
طلب نمایم فرمود که نزد صراط در وقتیکه من ایستاده باشم و گویم خداوندا سالم بدار امت مرا از
از صراط بگذران گفت اگر آنجا ترا نیابم چکنم فرمود که طلب کن نزد میزان که ایستاده باشم و گویم
خداوندا سالم بدار امت مرا از عذاب خود گفت اگر آنجا نیابم فرمود در کنار جهنم مرا طلب
کن در هنگامیکه ایستاده باشم و منع کنم شرارها و زبانهای آنرا از امت خود پس فاطمه از استماع
این سخنان شاد شد و ایضا بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده است
که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه دختر خود فاطمه علیها السلام درآمد و بر گردن
او گردن بندی دید پس روی مبارک گردانید چون حضرت فاطمه یافت که آنحضرت خوش
نیامد دیدن گردن بند آنرا پاره کرد و دور انداخت پس حضرت رسول صلعم فرمود که تو از منی ای فاطمه
در آنجا سائلی آمد حضرت فاطمه گردن بند را باو بخشید پس حضرت رسول صلعم فرمود که شدید است
غضب خدا و غضب من بر کسی که خون مرا بریزد و آزار کند مرا در عترت من و شیخ مفید و شیخ طوسی
از طرق مخالفان روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که حضرت فاطمه پاره تن منست
و هر که او را شاد کرد مرا شاد کرده است و هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است فاطمه عزیز
ترین مردم است نزد من و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که [illegible]

[illegible]

نزد رسول صلعم محبوب تر از علی بن ابی طالب نبود و از زنان نزد آنحضرت کسی محبوب تر از فاطمه نبود
و ابن بابویه از [illegible] روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم نشسته بود و حضرت فاطمه سلام الله علیها
بخدمت آنحضرت آمد مانند رفتار رسول خدا صلعم راه میرفت چون آنحضرت نظر بر او افتاد دو مرتبه
گفت مرحبا پس گفت ای فاطمه آیا راضی نیستی که چون در روز قیامت بیایی بهترین زنان
امت من باشی و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلعم نشسته بود و حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد آنحضرت
بودند پس فرمود که خداوندا تو میدانی که اینها اهلبیت منند و گرامی ترین مردم اند نزد من پس
دوست دار هر که ایشان را دوست دارد و دشمن دار هر که ایشان را دشمن دارد و دوستی
کن با هر که با ایشان دوستی کند و دشمنی کن با هر که با ایشان دشمنی کند و اعانت کن
هر که ایشان را اعانت کند و ایشان را پاکیزه و مطهر گردان از هر شک و شبهه و معصوم
گردان از هر گناهی و تقویت کن ایشان را بروح القدس از جانب خود پس حضرت فرمود که
یا علی تو پیشوای امت منی برامت من بعد از من تویی کشنده مومنان بسوی بهشت
و گویا نظر میکنم بسوی دختر خود فاطمه علیها السلام که می آید بصحرای محشر سوار شده بر شتری
از نور و از جانب راستش هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ هفتاد هزار ملک باشند
و همچنین از پیش روی او و پشت سر او هر یک هفتاد هزار ملک باشند زنان مومنه امت خود را
از پی خود برد بسوی بهشت پس هر زنی که در شبانروزی پنج نماز واجب را ادا کرده باشد
و ماه رمضان را روزه داشته باشد و شوهر خود را اطاعت کرده باشد و اقرار

زمان

وخلیفه منی

62

تا با ست علی بعد از من و شیعه تا باشد در اهل بهشت شود به شفاعت حضرت فاطمه و شیعیانش [illegible]
زنان عالمیان است گفتند یا رسول الله آیا او بهترین زنان زمان خود است حضرت گفت آن مریم
دختر عمران است که بهترین زنان زمان خود بود اما دختر من فاطمه پس او بهترین زنان عالمیان است
از گذشتگان و آیندگان و چون در محراب عبادت خود می ایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین
بر او سلام میکنند و ندا میکنند او را بندائی که ملائکه مریم دختر عمران را ندا میکردند می گفتند
یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یعنی ای فاطمه بدرستیکه
حق تعالی ترا برگزید و طاهر و پاکیزه گردانید و اختیار کرد ترا بر زنان عالمیان پس متوجه حضرت
امیرالمومنین علیه السلام شد فرمود که یا علی فاطمه پاره تن من است و نور دیده من است و میوه دل من است و مرا
آزرده میکند هر که او را آزرده میکند و مرا شاد کرده اند هر که او را شاد میکند و او اول کسیکه
از اهل بیت من در بهشت بمن ملحق میگردد او خواهد بود پس بعد از من با او نیکو سلوک کن
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام ایشان پسران منند و دو گل بوستان منند و بهترین جوانان
اهل بهشت اند پس باید که ایشان را گرامی داری مانند چشم و گوش خود پس حضرت دست
بجانب آسمان بلند کرد و فرمود که خداوندا من ترا گواه میگیرم که دوست میدارم کسی را که
ایشان را دوست دارد و دشمن میدارم کسی را که ایشان را دشمن دارد و جنگم با کسیکه
با ایشان جنگ کند و دشمنم با کسیکه با ایشان دشمنی کند و یارم با کسیکه ایشان را یاری کند و [illegible]
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که دختران پیغمبران حایض نمیشوند
و بدرستیکه حیض عقوبتی است برای زنان و اول کسیکه از زنان حایض شد [illegible]

ساره زن [illegible] بود

ستاره بود و شیخ طوسی رحمه الله تعالی از عائشه روایت کرده است که گفت ندیدم احدی
را که در گفتار و سخن شبیه‌تر باشد از فاطمه برسول صلی الله علیه و آله چون فاطمه علیها السلام نزد
آنحضرت می‌آمد دست او را میگرفت و دستهای او را میبوسید و او را در جای خود می‌نشانید
و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانهٔ فاطمه علیها السلام میرفت و بر میخواست و او را استقبال میکرد
و دستهای آنحضرت را میبوسید و در مرض وفات حضرت رسالت صلعم
فاطمه بنزد آنحضرت آمد و آنحضرت رازی با او در گوشی گفت فاطمه گریان شد پس رازی دیگر با او گفت
و او خندان شد پس من در خاطر گفتم که من او را بهترین زنان میدانستم اکنون دانستم که
او نیز مثل زنان دیگر است در این گریه میخندد و از سبب گریه و خنده از فاطمه سوال کردم
فرمود که من افشای سر نمیکنم چون حضرت رسول صلعم از دنیا رفت سبب آنحال را
از فاطمه سوال کردم گفت اول مرتبه مرا خبر داد بوفات خود و بآن سبب گریستم و بعد از آن
مرا خبر داد که تو پیش از سایر اهل بیت من بمن ملحق خواهی شد بآن سبب خندان شدم و علی
بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که آزار کند فاطمه را در حیات من تا حیات
او آزار کند بعد از وفات من هر که آزار کند بعد از وفات من چنانست که آزار کند او را در حیات
من و هر که آزار کند او را مرا آزار کرده و هر که آزار کند مرا خدا را آزار کرده و حق تعالی در باب ایذای
امیر المومنین و فاطمه این آیه را فرستاده است ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم
الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم [illegible] یعنی بدرستیکه آنانکه ایذا
میکنند خدا و رسول خدا را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا

جاری شد پس حضرت ع فرمود که بعد از آن هرگز گرسنگی نیافتیم و الحمد لله بسند معتبر از جابر الانصاری
روایت کرده است که حضرت رسول صلعم چند روز گذشت که طعامی تناول نفرموده تا آنکه گرسنگی
بر آنحضرت بسیار غالب شد و بحجره های زنان خود گردید و طعامی نیافت پس بحجره طاهره حضرت
فاطمه زهرا درآمد فرمود ای دختر گرامی آیا نزد تو طعامی هست که تناول نمایم زیرا که گرسنگی
بر من زور آورده است حضرت فاطمه گفت بخدا سوگند که نزد من طعامی نیست جانم فدای تو باد
چون حضرت از خانه بیرون رفت یکی از کنیزان فاطمه دو گرده نان و پارچه گوشتی از برای
آنحضرت هدیه آورد پس آن را گرفت و در زیر کاسه پنهان کرد و جامه بر روی آن پوشید
و گفت بخدا سوگند که حضرت رسالت را اختیار میکنم بر خود و بر فرزندان و همه گرسنه بودند
و محتاج بطعامی بودند پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را فرستاد بخدمت پدر
بزرگوار خود و آنحضرت را طلبیده و چون تشریف آوردند گفت ای پدر بزرگوار بعد از رفتن شما
حق تعالی طعامی از برای من رسانید از برای تو پنهان کرده ام از فرزندان خود فرمود که بیاور ای
دختر چون سر کاسه را برداشت بقدرت حق تعالی آن کاسه پر از نان و گوشت شده بود چون فاطمه
آنحالت را مشاهده کرد متحیر شد و دانست که از جانب حق تعالی است پس حمد الهی بجا آورد
و صلوات بر حضرت فرستاد و طعام را نزد آنحضرت آورد و چون حضرت آن کاسه را پر از طعام
دید شکر حق تعالی تقدیم رسانید و پرسید که از کجا آورده این طعام را فاطمه فرمود که از نزد حق تعالی
آمده است بدرستیکه حق تعالی روزی دهد هر که را میخواهد بی حساب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیرالمؤمنین ع را طلبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین

وحضرت علی و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام و جمیع زنان آنحضرت از آن
طعام اکل کردند و سیر شدند و حضرت فاطمه فرمود که آن کاسه بحال خود ماند و هیچ کم نشد تا آنکه
جمیع همسایگان خود را از آن سیر کردم و حق تعالی در آن برکت و خیر بسیار کرد رحمت بر خود
و الیف روایت کرده است از حضرت صادق ع که چون خدیجه رضی الله عنها از دنیا رحلت نمود
فاطمه نزدیک پدر بزرگوار خود آمد و اضطراب میکرد و می پرسید که مادر من کجاست و حضرت
جواب او نمیفرمود و پیوسته میگریست و از اهل خانه سوال میکرد که مادر من کجاست و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نمیدانست که چه جواب گوید او را در آن حال جبرئیل ع از جانب ملک جلیل نازل شد
و گفت پروردگار تو امر میکند ترا که سلام من بفاطمه برسانی و بگوئی با او که مادر تو در خانه ایست
از خانهای بهشت که ارکان ساخته اند و ستونها از طلا نصب کرده اند و عمودهای آن از یاقوت
سرخ است و در میان آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران است پس فاطمه ع گفت که حق تعالی
سالمست از نقصها و عیبها و سلامتیها از اوست و سلامها و تحیتها باو برمیگردد و الیف
روایت کرده است که چون فاطمه صلوات الله علیها از دنیا مفارقت کرد ام ایمن خادمه
آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در مدینه نماند زیرا که نمیتوانست جای آنحضرت را خالی
ببیند پس از مدینه متوجه مکه شد در بعضی از منازل او را تشنگی عظیمی رو داد چون از آن
مایوس شد دست بسوی آسمان برداشت و گفت خداوندا من خادمه حضرت فاطمه ام
آیا از تشنگی مرا هلاک خواهی کرد پس بکرامت حضرت فاطمه صلوات الله علیها دلو آبی از آسمان
برای او فرود آمد چون از آن آب آشامید تا هفت روز محتاج بخوردن و آشامیدن

نگردید و محرم او را داد روز نانی بیار کرم برای کار نامه سر شاد بود و شسته میشد از اضافه بند

معتبره روایت کرده است که روزی سلمان فارسی بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آمد دید که آنحضرت

نشسته است نزد آسیایی و جو را برای عیال خود خورد میکند و دست مبارکش مجروح گردیده و خون

بر چوب آسیا روان شده و حضرت امام حسین عم در ناحیه خانه از گرسنگی گریه و اضطراب میکند

سلمان گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دستهای تو از آسیا کردن مجروح شده

و بنیه کرده است اینک فضه که حاضر است چرا این خدمت باو نمی فرمائی و خود متحمل میشوی

فرمود که حضرت رسول صلعم مرا وصیت کرده است که خدمت خانه یکروز با فضه باشد و دیگر

روز با من و دیروز نوبت فضه بود سلمان گفت که من بنده آزاد کرده شمایم یا نوبت اگر حضرت

امام حسین عم را مشغول گردانم یا آسیا گردانم حضرت فاطمه فرمود که من تسکین حسین را بهتر میتوانم

کرد تو آسیا بگردان چون سلمان قدری از جو خورد کرد که اقامت نماز را شنید و برای

نماز رفت بمسجد چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای حضرت امیر المومنین صلوات

الله علیه نقل کرد حضرت از استماع آن قصه گریان شد و بخانه برگشت پس تبسم کنان باز بمسجد

معاودت نمود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سبب تبسم آنحضرت سوال کرد گفت چون بخانه

برگشتم فاطمه را دیدم بر پشت خوابیده و حضرت امام حسین عم بر روی سینه اش بخواب رفته بود و

آسیائی که دستی ظاهر باشد خود میگردید پس حضرت رسول صلعم تبسم کرد و فرمود که یا علی مگر نمیدانی که

خدا ملکی چند هست در روی زمین میگردند و خدمت میکنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت و از ابن

[illegible] معتبر روایت کرده است که ابوذر رضی الله گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا [illegible]

علي بن ابيطالب فرستاد که آنحضرت را طلب نمايم چون بخانه آنحضرت رفتم وندا کردم کسي مرا جواب
نگفت شنيدم که آسيا خود ميگردد و کسي نزد آسيا حاضر نيست پس حضرت را ندا کردم و جواب نيامد
حضرت رسول چون آمد پيغمبر باو گفت که من نفهميدم پس از حضرت سوال کردم که در تعجبم از آسيائي

پيغمبري

که ديدم در خانه علي ميگردد و کسي نزد او نبود حضرت فرمود که حق تعالي دل و جميع جوارح دختر من
فاطمه را پر کرده است از ايمان و يقين و چون حق تعالي ضعف او را ميداند او را ياري کرده است در روزگار
او و کفايت امور و مهمات او نموده است مگر نميداني که خدا را ملکي چند هست که موکلند بياري آل محمد
و در کتاب کشف الغمه و امالي شيخ طوسي و تفسير ثعلبي روايت است از ابراهيم از ابو سعيد خدري روايت کرده است
که روزي حضرت امير المومنين عليه السلام با حضرت فاطمه گفت آيا نزد تو طعامي هست که حاجت کنم فاطمه گفت
بحق آن خداوندي که پدرم را گرامي داشته است به پيغمبري و ترا گرامي داشته است بوصايت که در اين
بامداد نزد من هيچ طعامي نيست که براي تو حاضر کنم و دو روز بود که طعامي نداشتم بغير از آنچه نزد تو مي
آوردم و از خود و فرزندان خود باز مي گرفتم و ترا بر خود و ايشان اختيار ميکردم حضرت فرمود که
اي فاطمه چرا در اين دو روز مرا خبر نکردي که طعامي در خانه نيست تا از براي شما طعامي طلب کنم فاطمه گفت
اي ابو الحسن من شرم ميکنم از خداي خود که ترا تکليف کنم بر چيزي که قادر بر آن نباشي پس حضرت
امير المومنين از خانه فاطمه بيرون آمد باهتمام تمام در توکل عظيم بخداوند خود و يک دينار قرض کرد که
که از براي عيال خود طعامي بگيرد ناگاه در عرض راه مقداد را ملاقات کرد در روز بسيار گرمي که حرارت
آفتاب از بالاي سر و از زير پاي او را گرفته بود و رنگش متغير گرديده چون حضرت او را در آن وقت
بآنحال مشاهده کرد گفت اي مقداد در اين ساعت [illegible] از خانه بيرون آمده مقداد

گفت اي ابو الحسن

گفت که ای ابوالحسن از من [illegible] درگذر و از حال من سوال مکن حضرت فرمود که ای برادر جایز نیست
که از تو [illegible] کنم تا بر حال تو مطلع نگردم باز مقداد مضایقه کرد و حضرت مبالغه فرمود پس مقداد گفت
بحق آن خداوندی که گرامی داشته است محمد را به پیغمبری و ترا وصی او گردانیده است که از خانه بیرون
نیامده ام مگر برای شدت گرسنگی و عیال خود را در خانه گرسنه گذاشته ام و چون صدای گریه
ایشان را شنیدم طاقت نیاوردم و با این حال از خانه بیرون آمده ام چون حضرت بر حال مقداد
مطلع گردید آب از دیده های مبارکش فرو ریخت بآن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد و فرمود که
سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که تو سوگند باو یاد کردی که من نیز باین کار از خانه بیرون آمده ام
یک دینار قرض بهم رسانیده ام و ترا بر خود ایثار میکنم بر نفس خود پس بمقداد داد و از نزد او بیرون
رفت و بمسجد آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول خدا ادا کرد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از نماز مغرب فارغ شد بحضرت امیرالمؤمنین ع گذشت که در صف اول نشسته بود پس بپای
مبارک خود اشاره کرد که برخیز حضرت برخاست و از پی حضرت رسول ص روان شد و در در مسجد
بآنحضرت رسید و سلام کرد و آنحضرت رد سلام کرد و فرمود که یا علی آیا طعامی داری که امشب
[illegible] کنیم پس حضرت امیرالمؤمنین ع از شرم ساکت شد و جواب نفرمود و حضرت رسول ص بوحی الهی
دانسته بود آنچه بر آنحضرت در آن روز گذشته بود و حق تعالی او را امر کرده بود که در آن شب نزد علی بن
ابیطالب افطار کند چون او را ساکت یافت فرمود ای ابوالحسن چرا جواب نمیگوئی یا بگو نه تا بر
گردم یا بگو آری تا بیایم حضرت امیر گفت یا رسول الله از شرم جواب نمیتوانم گفت بیا تا برویم حضرت
رسول دست او را گرفته و با یکدیگر روانه شدند تا بخانه امیر درآمدند و فاطمه در جای نماز خود نشسته بود

و از نماز فارغ شده بود و در پشت سر خود [illegible] کاسه‌ای دید که مملو بود از طعام و بخار از آن کاسه بر میخاست
چون صدای حضرت رسول صلعم را شنید از جای نماز خود بیرون آمد و بر آنحضرت سلام کرد و فاطمه عزیزترین
مردم بود نزد آنحضرت پس حضرت جواب سلام او گفت و دست مبارک خود را بر سر او کشید
و گفت ای دختر من چه حال شام کردی خدا ترا رحمت کند و کرده است پس فاطمه سر آن کاسه را برداشت
و نزد رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت حضرت امیر چون آن طعام را مشاهده نمود از روی
تعجب بسوی فاطمه نظر کرد فاطمه گفت سبحان الله چه بسیار از روی تعجب و شدت تیز نظر میکنی
آیا بدی کرده‌ام که مستوجب سخط و غضب تو گردیده‌ام حضرت امیر گفت که از آن تعجب میکنم
که امروز سوگند یاد کردی که در سه روز است که طعام تناول نکرده و هیچ طعامی در خانه نداری
و اکنون چنین طعامی نزد ما آورده پس فاطمه بسوی آسمان نظر کرد و گفت پروردگار آسمان
و زمین میداند که سوگندی که من یاد کرده‌ام حق بود حضرت امیرالمؤمنین گفت ای فاطمه
ای فاطمه از کجا آوردی این طعام نخورده‌ام پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را
بر میان دو کتف علی علیه السلام گذاشت و از روی لطف فشرده فرمود که یا علی این بدل [illegible]
دینار است که مقداد دادی و این جزای دینار است از جانب خدا و خدا روزی میدهد هر کرا
میخواهد بی حساب پس چشم‌های رسول صلعم گریان شد و گفت حمد و سپاس خداوندی را که شما را از دنیا
بیرون نبرد تا آنکه ترا بمنزلهٔ زکریا گردانید و فاطمه را بمنزلهٔ مریم دختر عمران و عیاشی مثل این قصه را
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود
یا علی مثل تو و فاطمه مثل زکریا و مریم است هرگاه نزد او میرفت نزد او طعامی می‌یافت

[illegible]

خوار و می باشید که از کجا آمده است این طعام از برای تو گفت این از نزد خداوند عالمیان
است که خدا روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب و فرمود که یک ماه از آن کاسه طعام خوردند
و کم نشد و آن تا اکنون نزد ما است و حضرت قایم صلوات الله علیه از آن کاسه طعام میل خواهد کرد
و بعضی شیعه و سنی و قطب راوندی روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام محتاج بقرض شد
و چادر حضرت فاطمه را نزد یهودی مرهون کرد و بروایت ابن شهر آشوب آن یهود
زید نام داشت و آن چادر از پشم بود قدری از جو بقرض گرفت پس یهودی آن چادر را
بخانه برد و در حجره گذاشت چون شب شد زن یهودی بآن حجره در آمد و نوری از آن
چادر ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده بود زن چون آن حالت را مشاهده کرد نزد شوهر
خود رفت و آنچه دیده بود باو نقل کرد پس یهودی از استماع آن حالت در تعجب شد و
فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه در آن خانه است پس بسرعت شتافت و داخل آن
حجره شد و دید که شعاع چادر آن خورشید فلک عصمت است که مانند ماه منیر خانه را روشن
کرده است یهودی از مشاهده این حالت تعجبش زیاده شد پس یهودی و زنش بخانه
خویشان خود دویدند و هشتاد نفر از ایشان را حاضر گردانیدند و از برکت شعاع چادر
فاطمه همگی بنور اسلام منور گردیدند و قطب راوندی روایت کرده است که جمعی از یهود عروسی
داشتند بخدمت حضرت رسول آمدند و گفتند ما بر تو حق همسایگی داریم و عروسی
در پیش داریم و التماس مینماییم که فاطمه را در خانه ما فرستی که موجب مزید عزت و حرمت
[illegible] و در حق ما مبالغه بسیار کردند حضرت فرمود که او زن علی بن ابیطالب است

بقرض

ودر حکم اوست ایشان التماس نمودند که حضرت شفاعت نماید و حضرت امیدوار [illegible]

بگیرد و غرض آن یهودی آن بود که چون خود را بحلی و زیور بسیار آراسته بودند و جامهای فاخر

پوشیده بودند اگر فاطمه با جامهای کهنه خود بعروسی ایشان برود موجب خواری و مذلت آنحضرت

گردد پس درآنحال جبرئیل نازل شد و جامهای و زیورهای از بهشت برای حضرت فاطمه آورد

و حضرت فاطمه علیها السلام با آن جامهای و زیورها بخانه آن یهودی درآمد و چون زنان یهودان

حضرت فاطمه را با حلی و زیورها نور و صفات [illegible] کردند تجلی نزد آنحضرت [illegible]

افتادند و پاهای مبارکش را بوسه دادند و بسیاری از ایشان بشرف اسلام مشرف گردیدند [illegible]

گوید که این قصه از بن مضبوط نیز در کتب دیگر مسطور است و در کتب معتبر با نحو بوده ما چنین ذکر

کردیم و در احادیث معتبره بطریق خاصه و عامه از حضرت صادق علیه السلام و غیر آنحضرت [illegible] اند

در تفسیر آیه کریمه که مرج البحرین یلتقیان یعنی مخلوط کرد دو دریا را که بهم خورند با یکدیگر حضرت

فرمود که مراد دو دریای علم عظیم است یعنی علی و فاطمه که حق تعالی ایشان را بیکدیگر رسانید

بینهما برزخ لا یبغیان یعنی میان ایشان فاصله هست که بر یکدیگر زیادتی نکنند حضرت

فرمود که مراد حضرت رسول است که سبب الفت علی و فاطمه گردیده است یخرج منهما

اللؤلؤ والمرجان یعنی بیرون می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان حضرت

فرمود که مراد حسن و حسین صلوات الله علیهما است که از آن دو دریا بهم رسیده بوجود آمدند

و در کتب معتبره عامه باسانید بسیار از حضرت رسول روایت کرده اند که [illegible]

فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان چهار کس مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد [illegible]

دختر محمد صلی الله

زر و در زبرجد و پرده ها از حریر بافته آویخته بر روی آن تختها کشیده اند و فرش زمینش از زعفران

است و آن تختها را بمشک و عنبر معطر گردانیده اند و در هر قبه حوریه جا داده اند و آن قبه صد هزار در

و بر هر دری دو کنیز ایستاده اند و بر در آن قبهها آیة الکرسی نقش شده پس این نعمتی که یا جبرئیل

این بهشت برای که بنا کرده اند جبرئیل گفت که از برای علی و فاطمه بنا کرده اند و این تحفه ایست

که حق تعالی برای ایشان مقرر گردانیده بغیر بهشتهای دیگر که از برای ایشان آفریده است از برای

آنکه دیده تو روشن و شاد گردد و در این شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجهت معرفت تا آنکه روی مطهر حضرت فاطمه را می بوسید

و روی خود را در میان دو پستان آن نور دیده خود میگذاشت و از برای او دعا میکرد و

از حضرت صادق عم روایت کرده است که از آن حضرت سوال کرده اند از معنی حی علی

خیر العمل حضرت فرمود که یعنی بشتابید به نیکی کردن بسوی فاطمه یا روز قیامت که آن بهترین

اعمال است و ثعلبی و دیگران از مفسران اهل عامه روایت کرده اند که چون اهل بهشت

ساکن گردند در بهشت نوری مشاهده کنند که تمام بهشت روشن گردد پس اهل

بهشت گویند که پروردگار تو در قرآن فرستادی که اهل بهشت آفتاب نمی بینند

این چه نور است که مشاهده کردیم پس منادی ندا کند که نور آفتاب و ماه نیست بلکه علی

می خندند و این نور ایشان [illegible] و از [illegible] روایت کرده اند که [illegible]

فاطمه صلوات الله علیها مشغول عبادت بود و یکی از فرزندانش [illegible] مطهر [illegible]

حق تعالی ملکی را امر میکرد که گهواره او را حرکت میداد [illegible] عبادت

فاطمه است

در دنیا و آخرت (فاطمه دختر محمد ص و در کشف الغمه از طرق مخالفان روایت کرده است
که روزی حضرت رسول ص از خانه بیرون آمد و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود که هر که
شناسد شناسد و هر که این را نشناسد بشناسد این فاطمه دختر محمد است و این پاره تن منست
و این جان منست و این دل منست که در میان دو پهلوی من است پس هر که او را آزار کند
مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدای را آزار کرده است و آنچه از طرق مخالفان
از ام سلمه روایت کرده است که گفت فاطمه شبیه ترین مردم بود در روی و خلقت
به سیرت حضرت رسول ص و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله به فاطمه گفت که هر که بر تو صلوات فرستد حق تعالی گناهان او را بیامرزد
و او را ملحق گرداند بمن در هر جای از بهشت که باشم و در کتاب بشارت المصطفی بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص نماز عصر ادا کرد
و چون از نماز فارغ شد در محراب نشسته بود و مردمان بر دور حضرت نشسته بودند ناگاه مرد
پیری پیدا شد از مهاجران عرب و جامه های کهنه پوشیده و از نهایت پیری خود را
نگاه نمی توانست داشت پس حضرت متوجه او گردیده و احوال از و پرسید آن مرد
گفت یا رسول الله من گرسنه ام مرا طعامی ده و برهنه ام مرا جامه بده و فقیرم مرا [illegible]
گردان حضرت فرمود که از برای تو چیزی در خود نمی یابم ولیکن دلالت کننده بر خیر
مانند کننده است برو بسوی خانه کسی که خدا و رسول [illegible] ایشان را دوست [illegible]
خود اختیار کند برو بسوی خانه [illegible] خانه آنحضرت [illegible] دختر [illegible] ادت

برای [illegible]

بسته بود گفت یا رسول الله فاطمه این گردن بند را بمن داد و گفت بفروش تا خدای
حق تعالی ترا ازین بهتر میسر گرداند آنحضرت چون این سخن را شنید بگریست و فرمود که
چگونه حق تعالی ازین بهتر میسر نگرداند و حال آنکه این را فاطمه دختر محمد ص بتو داده است بهترین
دختران فرزندان آدم است درین حال عمار یاسر رضی الله عنه برخواست و گفت
یا رسول الله ص آیا رخصت میدهی که این گردن بند را بخرم فرمود که بخر ای عمار اگر شریک
شوند تمام جن و انس هر آینه ایشان را حق تعالی معذب نسازد باتش جهنم عمار گفت که بچند میفروشی این
گردن بند را ای اعرابی گفت بانقدر از نان و گوشت که سیر شوم و یک برد یمانی که بپوشم
خود را تا آن بپوشانم و در آن برود برای پروردگار خود نماز کنم و یک دینار طلا که خود را باهل
برسانم بود در آن وقت عمار حصه خود را از غنیمت خیبر فروخته بود و خبری برای او بخانه
بود پس عمار گفت این گردن بند را از تو میخرم به بیست دینار طلا و دویست درهم
هجری و یک برد یمانی و شتری که خود دارم که ترا باهل خود برساند و آنقدر که سیر شوی
از نان گندم و گوشت اعرابی گفت چه بسیار جوانمردی بمال خود ای مرد پس عمار
او را با خود برد و آنچه گفته بود تسلیم او نمود و اعرابی بخدمت حضرت برگشت حضرت
فرمود که ای اعرابی آیا سیر شدی و پوشیده شدی اعرابی گفت یا رسول الله
بلی مستغنی و بی نیاز شدم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود
را بانچه کرد ... دعا کرد ای اعرابی گفت خدایا تو نیستی ...
ساختیم ... بوده و خدایی که عبادت کنیم بجز تو ...

پس حق تعالی ایشان را امر کند که خطبه بخوانند و ایشان خطبه کردانند که احدی [illegible]
همیران خنان خطبه ادا نکرده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد [illegible]
و خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجا [illegible] ام کلثوم
مادر یحیی پس ایشان برخیزند و حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری [illegible] امروز
پس محمد و علی و حسن و حسین را گویند که مخصوص خداوند یگانه چهار است حق تعالی ندا کند
که ای اهل محشر من امروز کرم و بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام
قرار داده ام سرها را زیر افکنید و دیده ها بپوشید که فاطمه علیها السلام سوی بهشت میرود
پس جبرئیل ناقه ای از ناقه های بهشت برای آن حضرت بیاورد که پهلوهای آن [illegible]
مزین کرده باشند و مهار آن از مروارید تر باشد و جهاز آن از مرجان باشد
پس بخوابانند از نزد آن حضرت و بر آن سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستد
که از جانب راست او روند و صد هزار ملک دیگر از جانب چپ او روند و صد هزار ملک
دیگر او را بر بالهای خود بردارند و ببرند تا سوی بهشت چون به در بهشت رسد التفات
کند پس حق تعالی او را ندا کند ای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی و حال
امر کردم که ترا به بهشت ببرند فاطمه گوید ای پروردگار من میخواهم قدر
تو امروز بر مردم معلوم شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد و
نظر کن هر که را در دل او دوستی محبت تو یا [illegible]
بهشت گردان پس حضرت امام محمد باقر فرمود [illegible]

او را بگیر [illegible]

روایت کرده است که پادشاه حبشه برای حضرت رسول ص قطیفه هدیه فرستاده
بود که بطلا بافته بودند حضرت فرمودند که البته این قطیفه را بمردی بدهم که خدا و رسول
صلی الله علیه و آله او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند چون اصحاب آنحضرت
این سخن شنیدند همه گردنها کشیدند که شاید بایشان داده شود پس حضرت
فرمود که کجاست علی ع عمار چون این شنید بخانه حضرت امیر المومنین ع شتافت
و این خبر را بآنحضرت رسانید چون حضرت ع حاضر شد رسول خدا قطیفه را
باو داد فرمود که توئی سزاوار این قطیفه پس حضرت امیر آن قطیفه را بسوق البقیع
آورد و تارهای آنرا از هم گشود و طلاهای آنرا میان مهاجران و انصار قسمت کرد
چون بخانه برگشت هیچ از آن با خود نیاورده بود چون روز دیگر شد حضرت رسول
او را ملاقات کرد و گفت یا علی دیروز سه هزار مثقال طلا گرفتی فردا من و [illegible] مهاجران
و انصار نزد تو چاشت خواهیم خورد حضرت گفت چنین باشد یا رسول الله ص چون روز
دیگر شد حضرت رسول ص با مهاجران و انصار بخانه آنحضرت شدند تا آنکه در کوبیدند
و حضرت امیر المومنین ع بیرون آمد نظرش برایشان افتاد و عرق حیا [illegible]
زیرا که در خانه چیزی [illegible] گمان نداشت اندک [illegible] بسیار پس حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله
و انصار بخانه در آمدند و نشستند حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
بعماری رفت ناگاه کاسه بزرگ دید که پر بود [illegible] ترید و بر روی آن پاره گوشت گذاشته
بودند که بوی مشک از آن ساطع می شد حضرت امیر المومنین ع [illegible] آن کاسه را آورد

برداشت و [illegible]

فرمود [illegible] و برکت بسیاری و بزرگی شده است بروایت حضرت فاطمه علیها آنحضرت را آورد کرد
آنکه آنحضرت آن کاسه را نیز و حضرت امیر علیه السلام آن طعام را مشاهده کرد و نیز حضرت فاطمه
[illegible] گفت ای فاطمه از کجا آوردی این طعام را فاطمه گفت ای پدر از نزد خدا آمده است
بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب پس حضرت رسول صلعم فرمود
که حمد میکنم خداوندی را که بیرون نبرد از دنیا مرا تا آنکه دیدم در دختر خود آنچه زکریا در مریم
بنت عمران دید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه
را از آن جهت محدثه میگفتند که ملایکه از آسمان فرود می آمدند و او را ندا میکردند چنانچه
ندا میکردند مریم دختر عمران را پس میگفتند یا فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان ترا برگزیده است
و ترا مطهر و معصوم گردانیده است و ترا برگزیده است بر زنان عالمیان ای فاطمه
عبادت کن و خاشع شو برای پروردگار خود و سجده کن با رکوع کنندگان پس
فاطمه با ملایکه سخن میگفت و ملایکه با او سخن میگفتند پس شبی با ملایکه گفت آیا نیست
برگزیده زنان عالمیان مریم دختر عمران ایشان گفتند مریم بهترین زنان زمان
خود بود و حق تعالی ترا بهترین زنان اولین و آخرین گردانیده   در بیان
از بعضی از مکارم اخلاق آنحضرت است در قرب الاسناد بسند معتبر از امام
روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مکرر فرموده بود
که هر چه خدمت بیرون در باشد از آب و هیمه آوردن و امثال آنها را حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بجا آورد و هر چه خدمت اندرون خانه باشد از آسیا کردن

74

و نان پختن و جاروب کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه عا باشد و کلینی بابویه بسند
معتبر از حضرت امام حسن علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمود که شب
جمعه دیدم حضرت فاطمه صلوات الله علیها در محراب عبادت ایستاده و [illegible]
حق تعالی میکرد و دیدم پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد و شنیدم
که پیوسته دعا میکرد از برای مومنین و مومنات و نام ایشان را نام می برد و دعا
ایشان بسیار میکرد و از برای خود دعا نمیکرد پس گفتم ای مادر چرا از برای خود دعا
نکردی چنانچه از برای دیگران کردی گفت ای فرزند اول همسایه را باید رعایت کرد
و آخر خود را و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت
کرده است آنحضرت فرمود که فاطمه زهرا عا محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و آنقدر آب در مشک آورد که در سینه اش اثر کرد و آنقدر آسیا
گردانید که دستهایش مجروح شد و آنقدر جاروب کرد که جامه هایش گردآلود شد و آنقدر
طعام پختن آتش افروخت که جامه هایش سیاه شد بسبب این خدمتها با آنحضرت
ضرر رسید پس روزی من با آنحضرت گفتم که برو و از پدر خود سوال کن که از برای
تو کنیز بخرد که بعضی خدمتها را متحمل گردد چون بخدمت حضرت [illegible] رفت
نزد آنحضرت جماعتی را دید که سخن میگفتند حیا مانع شد او را که عرض حاجت [illegible]
در آنجا برگشت پس حضرت رسالت پناه دانست که آنحضرت برای کاری رفته بود
پس روز دیگر بامداد نزد ما آمد و ما در زیر یک لحاف بودیم و جامه [illegible]

که تو بعضیم قد ارید بر لحاف بیرون آییم پس حضرت فرمود که السلام علیکم و ما شرم کردیم که جواب
سلام آنحضرت بگوییم بسبب آن حالتی که داشتیم پس بار دیگر آنحضرت سلام کرد و جواب
نگفتیم و چون مرتبه سیوم سلام کرد ترسیدیم که اگر جواب نگوییم برگردد زیرا که عادت آنحضرت
چنین بود که سه مرتبه سلام میکرد و اگر جواب نمی شنید برمیگشت پس گفتیم و علیک السلام
یا رسول الله ص داخل شو پس آنحضرت داخل شد و بر بالین ما نشست و فرمود که ای فاطمه
چه حاجت داشتی دیروز نزد محمد ص چون فاطمه از جواب گفتن شرم کرد من ترسیدم
که اگر جواب نگوییم برخیزد من سر خود را بیرون آوردم و حاجت او را عرض کردم
حضرت فرمود که آیا میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر باشد از برای شما
از کنیز چون بر رخت خواب میروید سی و سه نوبت سبحان الله بگویید و سی و سه
نوبت الحمد لله بگویید و چهار مرتبه الله اکبر بگویید حضرت فاطمه ع سر خود را بیرون آورد و
سه مرتبه گفت راضی شدم از خدا و رسول خدا ص و در کتاب مکارم الاخلاق
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون حضرت رسول ص اراده
سفر مینمود آخر کسی را که وداع میکرد حضرت فاطمه بود و از خانه او متوجه سفر میگردید و چون
از سفر برمیگشت اول کسی را که ملاقات میکرد فاطمه بود پس در یکی از سفرهای
آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین ع غنیمتی یافته بود و بحضرت فاطمه داده بود پس چون
حضرت از سفر برگشت حضرت فاطمه ع از آن غنیمت دو دستبند از نقره گرفت
و پرده بر در خانه خود [illegible] بر در آویخت چون حضرت رسول ص از آن سفر مراجعت نمود

و داخل مسجد شد و بعادت مقرر متوجه خانه فاطمه گردید و داخل شد حضرت فاطمه شاد
و خوشحال باستقبال پدر بزرگوار خود شتافت و چون حضرت آن دست برنجها و پرده‌ها
را دید برگشت و در مسجد نشست و حضرت فاطمه از مشاهده این حال عکس [illegible] است
فرمود که پیش از این با من چنین نمیکرد پس حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را طلبید و [illegible]
را گشود و دست برنجها را بیکی از ایشان داد و پرده را بدیگری داد و گفت ببرید اینها را
بسوی پدرم و او را از من سلام برسانید و بگوئید که بعد از رفتن شما کاری بغیر از
اینها نکرده بوده که موجب غضب تو گردد پس هر چه خواهی با اینها بکن چون آن دو
نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغام مادر مکرمه خود را بآنحضرت رسانیدند حضرت
ایشان را در بر کشید و روی ایشان را بوسید و هر یک را بر یک ران خود نشانید پس
فرمود که آن دست برنجها را شکستند و پاره پاره کردند پس گروهی از فقرای اهل صفه
را که در صفه می بودند مالی و منزلی نداشتند طلبید و آنها را پاره پاره در میان ایشان
قسمت کرد پس آن پرده را بقدر لنگها پاره پاره کرده و هر یک از ایشان که عریان
بودند و ستری نداشتند هر کدام را یکی از آنها میداد که بجای ازار می بستند چون
آن پرده کم عرض بود هر گاه بسجود میرفتند عورت ایشان گشوده میشد و باین سبب
حضرت مقرر فرموده که در نماز جماعت مردان پیش از زنان سر از سجود بر دارند
که نظر زنان بر عورت مردان ایشان نیفتد و سنت چنین مقرر شد پس حضرت
فرمود که خدا رحمت کند فاطمه را و او را عوض این پرده جامه‌های بهشت بپوشاند

اینها

و بپوشانی

[illegible] ازین زیورهای بهشت تجلی کرده‌اند و این شهر آشوب و دیگران از طرق مخالفان
روایت کرده‌اند که حسن بصری میگفت که فاطمه صلوات الله علیها عابده‌ترین امت بود در
عبادت حق تعالی آنقدر برپای ایستاد که پاهای مبارکش ورم میکرد و ازین باب [illegible]
مشهور روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلعم بخانه حضرت فاطمه علیها السلام درآمدند و فاطمه جامه
پوشیده بود از جلهای شتری و بدست مبارک خود آسیا میگردانید و در آن
حالت فرزند خود را شیر میداد چون حضرت او را بآن حالت دید گریه کرد و آب از دیده
مبارکش روان شد و فرمود که ای دختر گرامی تلخیهای دنیا را امروز بچش برای
حلاوتهای آخرت پس فاطمه گفت یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر
میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی فرستاد و لسوف یعطیک ربک فترضی
یعنی عطاهای در قیامت آنقدر بتو خواهد داد که تو راضی شوی و شیخ طوسی باسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام در هر بامداد دوشنبه و پنجشنبه بزیارت
حمزه و سایر شهدای احد میرفت [illegible] برای حمزه میکرد و علی بن ابراهیم بسند معتبر
حسن از حضرت [illegible] علیه السلام روایت کرده است که شبی حضرت فاطمه علیها السلام در خواب دید
که حضرت رسول صلعم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام
را [illegible] از مدینه بیرون بردند چون از باغهای مدینه گذشته‌اند و دور رفتند [illegible]
پیش آمد پس حضرت رسول صلعم از راهی که بجانب راست بود روان شد
تا آنکه منتهی شد بموضعی که در آنجا آبی و درختان خرما بود پس حضرت رسول صلعم گوسفندی

خریده در یکی از گوشهای آن لقمهای سفید بود و فرموده که آن گوسفند را ذبح کرده بریان نمودند
و چون تناول نمودن همه بدند پس فاطمه علیها از خواب بیدار شد گریان و ترسان [illegible]
حضرت رسول صلعم را از آن خواب مطلع نکرد تا آنکه چون صبح شد حضرت رسول صلعم
درازگوشی آورده و سوار کرد بر آن فاطمه را و امر کرد امیر المومنین را که حضرت امام حسن و امام حسین
را از مدینه بیرون آورد چون از باغستانهای مدینه بیرون رفتند در راه [illegible]
آمد و حضرت رسول صلعم بجانب راست میل فرمودند چنانچه فاطمه در خواب دیده بود تا آنکه
رسیدند بموضعی که در آن آب روان و درختان خرما بود پس حضرت رسول صلعم گوسفندی را خرید
بنحویکه فاطمه در خواب دیده بود فرموده که ذبح کردند و بریان کردند پس چون خواستند
که تناول کنند فاطمه علیها برخواست و بکنار رفت و گریان شد از ترس آنچه در خواب
دیده بود پس حضرت رسول صلعم آنحضرت فاطمه را طلبید تا آنکه او را گریان یافت فرمود که
سبب گریه تو چیست ای دختر گفت یا رسول الله چنین خوابی دیده بودم تا حال اظهار
آوردی از شما دور شدم تا آن حالتی را که در خواب دیده ام مشاهده نکنم پس حضرت
رسول صلعم برخواست دو رکعت نماز ادا کرد و بعد از نماز با پروردگار خود مناجات
کرد پس جبرئیل نازل شده گفت ای محمد صلعم خواب فاطمه از شیطانی است که او را دهار
می گویند بخوابهای مومنان می آید و ایشان را آزار میکند و خوابهای پریشان
بایشان مینماید که باعث اندوه ایشان میگردد پس جبرئیل آن شیطان را بخدمت
حضرت آورد و حضرت از او پرسید که تو بودی که این خواب را بفاطمه نمودی [illegible]

... حضرت سه مرتبه آب دهان بجانب او انداخت و سه جا سر او را مجروح کرد ...

پس جبرئیل گفت بگو یا محمد هرگاه ببینی در خواب خود چیزی را که ترا خوش نیاید و یا ببیند یکی از مومنان

پس این دعا بخواند اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاء الله المرسلون و

عباده الصالحون من شر ما رأیت ومن شر رؤیای و بخواند سوره حمد و معوذتین و قل هو

الله احد و بجانب چپ سه مرتبه آب دهان بیندازد چون چنین کند آن خوابی که دیده او را

ضرر نرساند پس حق تعالی این آیه را با آنحضرت فرستاد که انما النجوی من الشیطان

لیحزن الذین آمنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المومنون

در بیان تزویج فاطمه ع و علی ابن ابیطالب است شیخ مفید و سید ابن

طاوس و اکثر اعاظم علما ذکر روایت کرده اند که این [illegible] با سعادت در شب

پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سیم هجرت وقوع شد و شیخ طوسی در امالی روایت

کرده است که زفاف حضرت امیر المومنین و فاطمه شانزده روز بعد از وفات رقیه [illegible]

بوده است بعد از رجوع از جنگ بدر و چند روز از ماه شوال گذشته بود و بعضی گفته اند

که در روز سه شنبه ماه ذی الحجه بود و در کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت

کرده است که تزویج آنحضرت در ماه مبارک رمضان بود و زفاف در ماه ذی الحجه بود

از سال دوم هجرت و بعضی از مخالفان گفته اند که در ماه صفر بعد از هجرت یک سال

واقع شد و بعضی گفته اند که بعد از مراجعت از جنگ بدر واقع شد و در کتاب

عیون اخبار الرضا بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که حضرت امیر المومنین

کتاب

صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسالت ص با من گفت یا علی با من معاتبه کردند گروهی
از قریش در امر فاطمه ع و گفتند ما خواستگاری کردیم او را از تو و از ما منع کردی و او را به علی
تزویج کردی پس من گفتم با ایشان که بخدا سوگند که من منع نکردم شما را و تزویج نکردم بلکه خدا
او را از شما منع کرد و با او تزویج کرد پس جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد خداوند
عالمیان میفرماید که اگر من خلق نمیکردم علی را هرآینه برای فاطمه دختر تو کفوی و جفتی یافت
نمیشد بر روی زمین نه آدم و نه غیر آدم و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام
روایت کرده است که اگر حق تعالی امیر المؤمنین ع را از برای فاطمه خلق نمیکرد هرآینه از برای او
کفوی نبود در روی زمین و این مضمون را بطریق خاصه و عامه بسندهای معتبر بسیار
وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که تزویج نکردم فاطمه را بعلی ابن ابیطالب ع مگر بعد از آنکه حق تعالی
مرا امر کرد بتزویج ایشان و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که
حضرت رسالت ص فرمود که آمد بنزد من ملکی گفت ای محمد بدرستیکه حق تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید که فاطمه را تزویج کردم بعلی ع پس تو تزویج کن فاطمه را با او و امر کرده‌ام
درخت طوبی را که بردارد در و یاقوت و مرجان بدرستیکه اهل آسمان شاد شدند
از برای این فرزند و باشید که دو پسر از ایشان متولد شوند که بهترین جوانان اهل بهشت
باشند و زینت یابند اهل بهشت بایشان پس شاد باش یا محمد ص که تو بهترین پیشینیان و
آیندگانی و ایضا بسندهای معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده است

که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه ملکی بر آن حضرت [illegible] نازل
شد که بیست و چهار رو داشت حضرت رسول ص فرمود که ای حبیب من جبرئیل
ترا هرگز ندیده بودم در مثل این صورت ملک گفت من جبرئیل نیستم منم محمود حق تعالی
مرا فرستاده است که نور را با نور جفت گردانی حضرت فرمود که کرا با که گفت فاطمه را
با علی چون آن ملک برگشت حضرت دید که در میان دو کتف او نوشته است محمد رسول الله
علی وصیه حضرت از او پرسید که چند گاه است که این در میان دو کتف تو نوشته است
ملک گفت پیش از آنکه حق تعالی آدم را بیافریند بیست و دو هزار سال و بروایت
[illegible] بیست و چهار هزار سال و علامه نیز این روایت را بطرق بسیار روایت
کرده اند و بروایت ایشان نام آن ملک محمود صائیل بود و بیست سر داشت و در هر سری
هزار زبان داشت و دستهای او بزرگتر از هفت زمین بود و در میان دو کتف
او [illegible] نوشته بود که علی ابن ابیطالب مقیم الحجة و شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که نزد من آمدند ابوبکر و عمر و میگفتند
چرا نمیروی بخدمت رسول ص [illegible] که فاطمه را خواستگاری نمائی پس من رفتم بخدمت
آنحضرت و چون نظر مبارکش بر من افتاد خندان شد و فرمود که برای چه آمده
ای ابو الحسن حاجت خود را بگو پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت [illegible]
و سابقه [illegible] خود را در اسلام و یاریهائی که با آنحضرت کرده بودم
و جهادها که در راه دین بتقدیم رسانیده بودم حضرت فرمود که یا علی راست [illegible]

نفتی و تو نیکوتری از آنچه یاد کردی پس گفتم یا رسول الله صلعم استدعا میکنم که فاطمه را
بمن تزویج کنی حضرت فرمود که پیش از تو خواستگاری او جماعتی نمودند چون
آن را به نزد او ذکر کردم ساختم آثار کراهت از روی او مشاهده کردم ولیکن نزد خود
باش تا بروم و نزد تو برگردم چون حضرت رسول صلعم نزد فاطمه ع رفت فاطمه ع برخاست
و ردای مبارکش را گرفت و نعلین از پای مبارکش را کند و آب آورد و
و پای مبارکش را شست پس بخدمت آنحضرت نشست حضرت فرمود که ای فاطمه
لبیک چه حاجت داری یا رسول الله صلعم حضرت فرمود که ای فاطمه میدانی قرابت علی بن
ابیطالب ع را و فضیلت او را و سبق اسلام او را و حقوق او را و در دین خدا و من از
حق تعالی سوال کردم که ترا تزویج نماید بهترین خلق خود و محبوب ترین خلق بسوی او و علی
بن ابیطالب ع است و او امر خواستگاری تو سخنی گفت پس چه مصلحت میدانی حضرت
فاطمه چون این سخن شنید ساکت گردید و لیکن روی خود را نگردانید و اظهار کراهت
نفرمود پس حضرت رسول صلعم برخواست و گفت الله اکبر ساکت شدن او علامت
راضی شدن او است پس در آن وقت جبرئیل نازل شد و گفت [illegible] فاطمه را تزویج کن
بعلی بن ابیطالب ع که حق تعالی علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی پسندیده است حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که پس تزویج کرد فاطمه را بمن و در مناقب خوارزمی و سایر کتب معتبره
عامه و خاصه از حضرت امیرالمؤمنین ع و ام سلمه و سلمان فارسی رض روایت کرده اند که چون
فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر و اشراف قریش و صاحبان مال و شرافت و بزرگی و عزت

آنحضرت را خواستگار

آنحضرت را خواستگاری نمودند و هر یک از ایشان که اظهار این امر می نمودند حضرت رسول
روی مبارک خود را از و میگردانید و اظهار کراهت میفرمود تا آنکه هر یک از ایشان
گمان می بردند که حضرت بر وی خشم گرفته است یا وحیی از آسمان بر وی نازل شده است
و از جمله آنها که خطبه کردند ابوبکر بود و حضرت در جواب او گفت که امر او با خداست و بعد از و
عمر خطبه کرده بود و حضرت همان جواب گفت پس روایت کرده اند که روزی ابوبکر
و عمر و سعد بن معاذ در مسجد رسول صلعم نشسته بودند و سخن حضرت فاطمه را در میان
آوردند پس ابوبکر گفت که اشراف قریش خواستگاری او از آنحضرت نمودند
و حضرت در جواب ایشان فرمود که امر او بسوی پروردگار اوست اگر خواهد او را تزویج
نماید خواهد نمود و علی ابن ابیطالب ع در این باب با حضرت سخن نگفت و کسی نیز برای آنحضرت
سخن نگفته و گمان ندارم چیزی مانع شده باشد او را مگر تنگدستی و آنچه من میدانم
آنست که خدا و رسول فاطمه را نگاه نداشته اند مگر از برای او پس ابوبکر با عمر و سعد بن
معاذ گفت که برخیزید تا نزد علی برویم و او را تکلیف کنیم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر
تنگدستی او را مانع باشد ما در این باب مدد کنیم سعد بن معاذ گفت که بسیار درست
گفتی و برخاستند بخانه حضرت امیرالمؤمنین عم رفتند آنحضرت را در خانه نیافتند و در آن
حضرت شتر خود را برده بود در باغ مردی از انصار آب میکشید باجرت ایشان متوجه آن
باغ شدند و چون بخدمت آنحضرت رسیدند فرمود که برای چه حاجت آمده اید ابوبکر
گفت که ای ابوالحسن هیچ خصلت از خصلتهای خیر نیست مگر آنکه تو بر دیگران در آن خصلت

سفت گرفته و روابط میان او و حضرت رسول صلعم از جهت نسبی و مصاحبت و ...
و نصرت و یاری و روابط معنوی معلوم است و جمیع اشراف قریش فاطمه را از حضرت
خواستگاری نمودند اجابت نفرمود و در جواب فرمود که امر او با پروردگارست
پس چه مانع است ترا که خواستگاری نمی نمائی او را زیرا که مرا گمان آنست که خدا و رسول
او را از برای تو نگاه داشته اند و از دیگران منع میکنند چون حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه این سخنان را از ابوبکر شنید آب از دیدهای مبارکش فرو ریخت و گفت که [illegible]
تازه کردی آرزوئی که در سینه من پنهان بود و هیجان آوردی که باشد که فاطمه را ز
نخواهد و لیکن با تنگدستی شرم میکنم از آنکه این معنی را اظهار نمایم پس ایشان ...
بود آنحضرت را راضی کردند که بخدمت حضرت رسول صلعم رود و فاطمه را از آنحضرت خواستگاری
نماید و حضرت شتر خود را گشود و بخانه آورد و بست و نعلین خود را پوشید و متوجه خانه
حضرت رسول صلعم شد در آنوقت آنحضرت در حجره ام سلمه رض بود چون حضرت دست
بر در زد ام سلمه گفت که کیستی پیش از آنکه جواب بگوید حضرت علی را حضرت رسول صلعم فرمود
که ای ام سلمه برخیز و در را بگشا که این مردیست که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا
و رسول او را دوست میدارند ام سلمه گفت که پدر و مادرم فدای تو باد کیست که در حق او چنین
سخن گوئی و هنوز او را ندیده حضرت فرمود که ساکت باش ای ام سلمه این مردیست
که سفاهت ندارد و زود از جا بدر نمیرود و این برادر و پسر عم منست و محبوب
ترین خلقست بسوی من ام سلمه گفت که برجستم و مبادرت نمودم برای در گشودن

[illegible]

[illegible] و از غایت تعجیل [illegible] درر ا گشودم پس علی ابن ابیطالب
را دیدیم پس [illegible] که داخل حجره نشد تا آنکه دانست که زن در پرده خود مراجعت کردم
پس داخل شد بر رسول ص و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته پس حضرت
رسول در جواب گفت و علیک السلام ای ابو الحسن بنشین ام سلمه گفت که پس علی
ابن ابیطالب ع نشست در خدمت رسول خدا ص و بسوی زمین نظر میکرد و چنان
مینمود که برای کاری آمده است و شرم میکند که اظهار کند و از حیا آنحضرت سر بزیر افکنده
بود پس حضرت رسول ص بعلم نبوت دانست که آنحضرت چه در خاطر دارد فرمود که ای
ابو الحسن چنان می یابم که برای کاری آمده حاجت خود را بگو آنچه در خاطر داری اظهار
کن که حاجت تو نزد من بر آورده است پس علی بن ابیطالب گفت پدر و مادرم
فدای تو باد میدانی یا رسول الله که مرا از عم خود ابو طالب و فاطمه بنت اسد گرفتی در
وقتی که من کودک بودم و اعضای خود مرا دادی و با داب خود مرا تادیب کردی
[illegible] از پدر و مادر مهربان تر بودی و حق تعالی مرا ببرکت تو هدایت کرد
و مرا نجات دادی از آنچه پدران و عموهای من بر آن بودند از حیرت و ضلالت بدرستیکه
توئی یا رسول الله ذخیره من و شرف من در دنیا و آخرت و تا آن مرتبها که حق تعالی
ببرکت تو نسبت بمن کرده است میخواهم که خانه و زوجه داشته باشم و آمده ام بسوی تو
خطبه کننده و امید دارم که دختر خود فاطمه ع را بمن تزویج نمائی او را یا رسول الله ام سلمه
گفت که دیدم روی مبارک حضرت را از آن سخنان شکفته و خندان گردید

پس نزدیک نشستم با حضرت گفت یا علی آیا خبری یا خود داری که او را با تو تزویج نمایم
حضرت امیرالمؤمنین گفت پدر و مادرم فدای تو باد بخدا سوگند که بر تو پنهان نیست
چیزی از من مگر شمشیری و زرهی و شتری که آب میکشم و چیزی غیر از اینها مالک
نیستم حضرت فرمود که اما شمشیر ترا بآن احتیاج هست از برای جهاد فی سبیل الله و قتال
میکنی بآن با دشمنان خدا و شتر را آب کشی بآن برای نخلستان خود و اهل خود و
خود را در سفر بآن بار میکنی ولیکن ترا تزویج میکنم بآن زره و از تو راضیم ای ابوالحسن
میخواهی ترا بشارتی بدهم حضرت امیر گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد بشارت ده مرا
بدرستیکه همیشه با برکت و سعادت و میمنت فیروز بوده در گفتار و کردار و درود
خدا بر تو باد حضرت رسول ص فرمود که بشارت باد ترا ای ابوالحسن بدرستیکه حق تعالی
فاطمه را بتو تزویج کرد در آسمان پیش از آنکه من او را بتو تزویج نمایم در زمین و در همین
موضع که نشسته ام پیش از آنکه تو بیائی ملکی بر من نازل شد که رویهای بسیار داشت
و بالهای بیشمار مثل ملایکه مانند او ندیده بودم چون فرود آمد گفت السلام علیک
و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا ای محمد باجتماع اهل تو و پاکیزگی نسل تو گفتم یا اخی
خبر است که میدهی ملک گفت یا محمد من سطائیل موکلم بیکی از قایمهای عرش الهی و از پروردگار
خود رخصت طلبیدم و ترا بشارت دهم در اینکه جبرئیل از عقب من میرسد که ترا خبر دهد
بکرامتهای حق تعالی نسبت بتو هنوز سخن ملک تمام نشده بود که جبرئیل در رسید و گفت السلام
علیک یا نبی الله [illegible] [illegible] من [illegible] و [illegible] جابر [illegible]
ودرزو

به پروردگاری خود بر نعمتهایی که بر ما تمام کرده است از شکر کننده گان و ما را محفوظ [illegible]
از گناهان و مستور گردانید از عیبها و ما را ساکن گردانید در سماوات و نزدیک گردانید [illegible]
[illegible] و از ما زایل گردانید حرص بر شهوات و حرص خواهش ما را در تسبیح و تقدیس قرار داد و [illegible]
نزدیکه رحمت خود یمن کرده است و بخشنده نعمتهای خود است جلیل تر است از آنچه نسبت با او
میدهند مشرکان در زمین و بلندتر است منزلت و جلال خود از افترا آنکه بروی می بندند ملحدان
پس بعد از این سخنی چند گفت بدرستیکه اختیار کرد خداوند جبار برگزیده و گواهی میدهد [illegible]
خود را برای کنیز خود که بهترین زنان است و دختر بهترین پیغمبران و اشرف مرسلان است [illegible]
کرد حبل آن بنده را حبل مردی از اهل او که صاحب اوست و تصدیق کننده دعوت
اوست و مبادرت کننده بسوی دین و ملت علی [illegible] یافته است بفاطمه [illegible] بتول دختر رسول
او بروایت [illegible] جبرئیل بمن گفت که خدا بمن وحی کرده است که نکاح ایشانرا [illegible] بندم
بدرستیکه من تزویج کردم کنیز خود را فاطمه دختر حبیب خود محمد را به بنده خود علی ابن ابیطالب
پس بستم عقد نکاح را و گواه گرفتم بر آن ملائکه مقربان را و گواهی ایشان در حریر نوشته
شده است و تحقیق که امر کرد پروردگار من که این نامه را بر تو عرض کنم و بمشک اذفر مهر
کنم و برضوان خزینه دار بهشت بسپارم بدرستیکه چون حق تعالی گواه گرفت ملائکه را بر تزویج
علی بفاطمه امر کرد درخت طوبی را که آنچه بر داشته است از حلی و حلل فرو ریزد و بر ایشان
نثار کنند پس ملائکه و حور العین آن نثارها را ربودند بدرستیکه حوریان از برای یکدیگر
[illegible] میفرستند آن نثارها را و تفخر میکنند بآن تا روز قیامت یا محمد بدرستیکه خداوند

عالمیان [illegible]

عالمیان مرا امر کرده است که امر کنم که تزویج کنی در زمین فاطمه را بعلی و بشارت باد ترا
که حق تعالی ترا رحمت خواهد کرد بایشان دو پسر پاکیزه و نجیب و طاهر و طیب و صاحب خیر و فضیلت
در دنیا و آخرت یا ابوالحسن بخدا سوگند که ملک هنوز از نزد من بالا نرفته بود تو در
بزدی پس بدرستی که من در باب تو کاری خواهم کرد امر پروردگار خود را یا ابوالحسن
بیرون رو که من از عقب تو می آیم بسوی مسجد و در حضور مردم فاطمه را بتو تزویج می نمایم
و در فضیلت تو ذکر خواهم کرد آنچه باعث روشنی دیده تو و دیده دوستان تو گردد
در دنیا و در آخرت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من از خدمت
آنحضرت بیرون آمده بسرعت بسوی مسجد شدم و مرا چندان فرح و شادی رو داده
بود که وصف نمیتوانم کرد و چون ابوبکر و عمر آنحضرت برای امتحان فرستاده
بودند و انتظار بیرون آمدن آنحضرت را میکشیدند سر راه بر آن حضرت گرفتند
و پرسیدند که چه خبر داری حضرت فرمود که رسول الله صلعم دختر خود فاطمه را بمن تزویج کرد
و خبر داد که حق تعالی در آسمان فاطمه را بمن تزویج نموده است و اینکه حضرت رسول صلعم
بیرون می آید که حضور مردم فاطمه را بمن تزویج کند چون ایشان این خبر شنیدند
بظاهر اظهار شادی و فرح کردند و بمسجد برگشتند و حضرت امیر ع فرمود که هنوز
بمیان مسجد نرسیده بودم که حضرت رسول صلعم بمن ملحق شد و از روی مبارکش اثر شادی
و خرمی ظاهر بود و بلال را فرمود که ندا کند مهاجران و انصار را که جمع شوند چون
جمع شدند بر یک پایه منبر بالا رفت و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود که ای

کرده مسلمانان در این سعودی جبرئیل بنزد من آمد و خبر داد که خداوند پروردگار من ملائکه را
نزد بیت المعمور جمع کرده همه را گواه گرفت بر آنکه تزویج کرد کنیز خود فاطمه دختر رسول را
به بنده خود علی بن ابیطالب ع و مرا امر کرد که فاطمه را تزویج نمایم در زمین و شما را گواه
میگیرم بر این پس نشست و با علی ابن ابیطالب ع فرمود که ای ابوالحسن برخیز و خواستگاری کن
فاطمه را برای خود پس حضرت امیرالمؤمنین ع برخواست و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
ادا فرمود و بعضی از آن اینست که الحمد میکنم خدا را برای شکر نعمتهای و احسانهای او
و گواهی و شهادت میدهم بر وحدانیت خدا که شهادتی که موجب رضا و خشنودی [illegible] او
گردد و صلوات میفرستم بر محمد و آل محمد صلواتی که موجب مزید قرب و منزلت او شود بدانید
که نکاح از جمله چیزهائیست که خداوند عالمیان امر کرده بآن و پسندیده است آنرا و این
مجلس و مجمع ما بقضا و قدر حق تعالی مرتب گردیده بتحقیق که تزویج کرد من رسول خدا دختر
خود فاطمه را و مهر او را این زره من گردانید و بروایت دیگر پانصد درهم و من راضی شدم
باین پس از و بپرسید و گواه شوید پس مسلمانان از حضرت پرسیدند آیا تزویج کردی
فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود که بلی مسلمانان گفتند که خدا برکت دهد برای ایشان
و بر ایشان و شمل ایشانرا جمع کند و حضرت رسول ص بخانه از ازواج خود برگشت و شیخ [illegible]
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حضرت رسول ص فاطمه را بعلی
تزویج کرد بنزد فاطمه آمد و او میگریست پرسید که سبب گریه تو چیست بخدا سوگند
که اگر در میان اهل بیت من از و بهتر کسی می بود ترا باو تزویج میکردم و من

ترا باو تزویج

بو چیزی یا میریخت حضرت مرا امر میکرد که آنها را جمع کنم پس حضرت امیر المومنین ع از
حضرت رسول ص پرسید از سبب آنحضرت فرمود که رو جبرئیل بود که بصورت دحیه
می آمد و این عنبریست که از میان بالهای جبرئیل میریخت و بروایت دیگر فاطمه گلابی
عطر آورد که هرگز گلابی با آن عطر ندیده بودم ام سلمه پرسید که این گلاب را از کجا آوردی
حضرت فاطمه گفت چون حضرت رسول ص نزد من قیلوله میکرد عرق آنحضرت را میگرفتم
و در شیشه میکردم و این گلاب از عرق آنحضرت است پس حضرت امیر المومنین ع فرمود که
حضرت رسول ص مرا گفت یا علی بساز از برای عیال خود طعامی بکوبی و فرمود گوشت
و نان را ما می آوریم و خرما و روغن را تو مهیا کن پس خرما و روغن را گرفتم و آوردم
حضرت رسول ص جامه را از دستهای مبارک خود بالا کرد و بدست مبارک خود خرما
در میان روغن می شکست و خبکال می ساخت و از برای ما گوسفند فربهی فرستاد
و نان بسیاری از برای او مهیا کرد و چون طعامها مهیا شد حضرت فرمود که یا علی برو هر کرا
میخواهی طلب کن حضرت امیر فرمود که چون بمسجد رفتم دیدم که مسجد از صحابه مملو بود و حیا مانع
شد که بعضی را طلبم و بعضی را بگذارم پس بر بلندی بر آمدم و ندا کردم که بیائید بسوی
ولیمه فاطمه ع پس جمیع اهل مسجد برخواستند و متوجه خانه شدند و من شرم کردم از بسیاری
مردم و کمی طعام چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حالت را از من مشاهده کرد فرمود
که دعا خواهم کرد که حق تعالی این طعام را برکت بدهد پس حضرت امیر المومنین ع فرمود که
همه طعام تناول کردند و از آن آشامیدند و دعا کردند [illegible]

مادر عامي بركت كردند و بر نشستند و ايشان زياده از چهار [illegible] بودند و از آن طعام هيچ كم
نشد پس حضرت رسالت فرمود كه كاسه ها بياوريد چون آوردند پر كردند و بخانه زنان خود
فرستادند پس كاسه طلبيد و پر از طعام كرد و فرمود كه اين از فاطمه و شوهر او است و چون آفتاب غروب
كرد حضرت رسول ام سلمه را گفت بياور فاطمه را چون آورد دامان خود را بر زمين ميكشيد
و عرق حيا از آنحضرت ميچكيد و از غايت شرم بسر در آمد حضرت فرمود كه حق تعالي ترا از لغزش
نگهدارد در دنيا و آخرت چون در پيش روي حضرت ايستاد حضرت نقاب از روي او برداشت
بروايتي تا آنكه علي بن ابيطالب جمال او را مشاهده كرد پس دست فاطمه را گرفت و در دست علي
داد و گفت خدا مبارك گرداند مواصلت دختر رسول خدا را با تو يا علي نيكو زوجه ايست
فاطمه و يا فاطمه نيكو شوهر است علي برويد بسوي منزل خود و كاري مكنيد تا من بسوي شما بيايم حضرت
امير فرمود كه دست فاطمه را گرفتم و بخانه بردم و فاطمه در يك جانب صفه نشست و من در جانب
ديگر نشستم و هر يك از شرمندگي سر بزير افكنده بوديم پس آنحضرت تشريف آوردند و گفتند
كيست در اينجا گفتم داخل شو يا رسول الله زيارت كننده در آمدن خوش آمدي پس حضرت
داخل شد و فاطمه را در پهلوي خود نشانيد فرمود كه اي فاطمه آبي بياور فاطمه برخواست و كاسه
پر از آب كرد و نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت جرعه از آن آب در دهان مبارك خود كرد
و مضمضه نمود و باز در آن ظرف انداخت پس قدري از آن آب را بر سر فاطمه ريخت
[illegible] فرمود كه رو بجانب من كن و قدري از آن آب در ميان دو پستان فاطمه ريخت و فرمود كه
پشت خود را بجانب من كن و قدري از آن آب در ميان [illegible]

آنحضرت اظهار کنیم پس عقیل مرا سوگند داد و بر دوست تو برو و تنهایی از راه ام ایمن را
ملاقات کردیم ام ایمن گفت که بگذار بروند که درین باب من با آنحضرت سخن گویم که سخن زنان
درین باب انفع است پس ام ایمن برگشت نزد ام سلمه رض رفت و با او درین مصلحت گفت ام سلمه
و سایر زنان آنحضرت را طلبید و همه رفتند بخدمت حضرت رسول صلعم و در وقتی که آنحضرت در حجره
عایشه بود و بخدمت آنحضرت عرض کردند که برای امری جمع شده ایم کاش خدیجه در حیات
بودی و دیده اش بآن روشن میکردید ام سلمه گفت که چون نام خدیجه را بردیم حضرت گریان
شد و فرمود که مثل خدیجه کجاست مرا تصدیق کرد در وقتی که همه مردم مرا تکذیب
و مرا یاری کرد بر دین خدا و معاونت کرد مرا بمال خود و حق تعالی مرا امر کرد که بشارت
دهم خدیجه را که حق تعالی خانه در بهشت از قصبات زمرد بکرده است که در او نه
و مشقت نمی باشد ام سلمه گفت که ما گفتیم که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول
الله صلی الله هرچه در فضایل خدیجه بیان کنی همه حقست و او برحمت پروردگار خود واصل
گردید و بکرامتهای حقتعالی رسید و خدا او را گرداند بر ونعمتهای خود در رحمت خود
میان ما و او در بهشت جمعیت دهد و اینکه برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسبت
ابو طالب میخواهد که زوجه او فاطمه را با او تسلیم نمائی حضرت فرمود ای ام سلمه علی مرا خود
ازمن سوال نکرد ام سلمه گفت حیا مانع است او را یا رسول الله ام ایمن گفت
که حضرت رسول صلعم بامن گفت برو علی را حاضر کن [illegible] حضرت
چون ام ایمن طلبید بخدمت آنحضرت رفته زنان

... ام سلمه گفت که پس حضرت رسول ص علی و فاطمه ع را طلبید و علی را بدست راست
خود گرفت و فاطمه را بدست چپ و هر دو را بسینه خود چسبانید و میان هر دو دیده نور دیده
خود را بوسید و فاطمه را بعلی تسلیم کرد و گفت یا علی نیکو زوجه ایست فاطمه تو پس رو بفاطمه کرد و فرمود
که نیکو شوهریست شوهر تو پس برخواست و ایشان را با خود برد تا آنکه داخل گردانید ایشان را
بخانه که از برای ایشان مهیا کرده بودند و از خانه بیرون آمد و [illegible] را بدست [illegible]
خود گرفت و فرمود که خدا شما را مطهر گرداند و نسل شما را پاکیزه گرداند من یارم یار کسی
با شما راست و جنگم با هر که با شما جنگ است شما را بخدا میسپارم و خدا را خلیفه خود بر شما
میگردانم و برگردید و دیگر فرمود که مرحبا بدو دریای علم که با یکدیگر ملاقات کردند و مرحبا
بدو ستاره آسمان سعادت و شرف که با یکدیگر مقترن گردیدند حضرت امیر فرمود که
حضرت رسول [illegible] بیرون رفت [illegible] نیامد و چون صبح روز چهارم شد خواست که نزد ما آید دید اسما
عمیس را دید که در بیرون حجره ما ایستاده [illegible] مرد بیگانه در این حجره است اسما گفت پدر و مادرم
فدای تو باد عروس را که بخانه شوهر میبرند با جاریه از زنی که نزد او باشد و بحوائج او
رو قیام نماید و من برای خدمت آنحضرت ایستاده ام حضرت فرمود ای اسما [illegible]
حوائج دنیا و آخرت ترا برآورد حضرت امیر گفت که بامداد بسیار سرد بود و من
و فاطمه در زیر عبا خوابیده بودیم چون آنحضرت [illegible]
[illegible] بحق من بر شما باد که از جای خود [illegible]
پس [illegible] خود ماندیم تا حضرت بر بالین ما آمد [illegible]

را در میان ماء اغسل کرد پس پای راستش را گرفتیم و بسینه خود چسبانیدیم و [illegible]
پای چپش را گرفت و بسینه خود چسبانید پاهای مبارکش را گرم کردیم و چون پاهای
مبارکش گرم شد فرمود که یا علی کوزه آبی بیاور چون کوزه آب آوردم سه مرتبه آب
دهان مبارکش در آن انداخت و [illegible] قرآن برخواند پس فرمود که یا علی این
آب بگو و اندکی در سر کوزه بگذار چون آب را آشامیدم باقی آب را در سر و سینه ام
ریختم و فرمود که حقتعالی پلیدی را از تو دور گرداند ای ابوالحسن و پاک گرداند ترا از
گناهان و عیبها پاک گردانید فرمود که آب تازه بیاور چون آوردم باز آب دهان
مبارک خود را سه مرتبه در آن ریخت و آیات قرآن بر آن خواند و دعا [illegible] داد که
تمام و اندکی در تهش باز ایستد باقی مانده آب را بر سر و سینه اش ریختید و فرمود که
ترا از تو پلیدی را دور گرداند و پاک گرداند ترا از گناهان و عیبها پاک گرداند
و مرا از خانه بیرون کرد و با فاطمه خلوت کرد و از او پرسید که چه حال داری ای دختر
و شوهر خود را [illegible] یافتی فاطمه گفت ای پدر نیکو شوهریست ولیکن زنان قریش نزد
آمدند و گفتند که حضرت رسول ترا تزویج کرده است بمردی که پریشانست و مالی
ندارد حضرت فرمود که ای دختر پدر تو و شوهر تو پریشان نیستند بتحقیق که عرض کردند
[illegible] خزینه های زمین را [illegible] و اختیار [illegible] ثواب آخرت کردم ای دختر اگر بدانی
تو قدری نخواهد داشت بخدا سوگند ای دختر که [illegible]
[illegible] کردم که اسلامش از همه کس بیشتر است و علمش از همه

برگزیده است ای دختر حق تعالی از میان جمیع اهل زمین دو کس را اختیار کرده است
یکی را پدر تو گردانیده است و دیگری را شوهر تو ای دختر نیکو شوهریست شوهر تو در
هیچ امری مخالفت او مکن و در اطاعت او باش پس حضرت صدا زد و مرا طلبید گفتم لبیک یا رسول الله
پس فرمود که داخل خانه خود شو و مهربانی کن با زوجه خود و بدانکه فاطمه پاره تن منست
و هر چه او را بدرد آورد مرا بدرد می آورد و هر چه او را شاد میکند مرا شاد
میگرداند و شما را بخدا می سپارم و شما را خلیفه خود میگردانم پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که بخدا سوگند که تا فاطمه از دنیا رفت هرگز او را بغضب نیاوردم و بکاری از کارها
که بر طبع او گران بود بجا نیاوردم و هرگز او مرا بغضب نیاورد و در هیچ امری نافرمانی
من نکرد و هر گاه نظر باو میکردم جمیع غمها و المها از سینه من بیرون میرفت حضرت امام
صلوات الله علیه فرمود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست که بیرون رود
حضرت فاطمه گفت ای پدر من طاقت خدمت خانه ندارم [illegible] که با من
خدمت کند و مرا یاری کند در امور حضرت فرمود که ای فاطمه نمیخواهی چیزی که از خادم
بهتر باشد حضرت امیر فرمود که بگو بلی فاطمه گفت میخواهم آنچه بهتر است از خادم حضرت فرمود
در هر روزی سی و سه مرتبه سبحان الله بگو و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر
بگو که صد تسبیح در زبان و هزار ثواب در میزان [illegible] این تسبیح را
بگوئی حق تعالی کفایت میکند امور دنیا و آخرت ترا
[illegible] است که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی [illegible]

مردان عالمیان پس بار دیگر مشرف شد بر دنیا و اختیار کرد علی را که مرد عالمیان [illegible]
مطلع شد بر دنیا و اختیار کرد بر زنان عالمیان فاطمه را پس چون مرا به آسمان بالا بردند
دیدم که بر صخره بیت المقدس نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره
و نصرته بوزیره یعنی محمد را تقویت کردم بوزیر او و یاری کردم او را بوزیر او پس من از جبرئیل
پرسیدم که کیست وزیر من گفت علی ابن ابیطالب و چون رسیدم بسدرة المنتهی رسیدم بالای آن
سخن را نوشته دیدم و داخل بهشت شدم درخت طوبی را در خانه علی دیدم و در بهشت هیچ
قصری و منزلی نیست مگر آنکه از درخت طوبی در آن شاخی هست و بر بالای آن درخت
سبدها است از حله های سندس و استبرق بهشت و از برای هر بنده مومن ده هزار
هزار سبد هست در هر سبدی هزار حله هست و هیچ حله از آنها بحله دیگر شبیه نیست و بر رنگ
[illegible] و جامهای اهل بهشت از آن است و در میان آن درخت نور است [illegible]
و عرض بهشت مانند عرض آسمانها و زمین است و مهیا کرده اند آنرا از برای آنها که ایمان
بخدا و رسول آورده اند و اگر سواره در سایه آن درخت صد هزار سال تازد از سایه آن
بیرون نمی رود و این است تفسیر خدا تعالی که ظل ممدود و ما بین آن درخت میوه های اهل بهشت
و طعامهای ایشان که آویخته است در میان خانهای ایشان و در هر شاخی از آن صد نوع
از میوه هست از آن میوه ها که شما [illegible] در دنیا دیده اید و بیشتر از آنها که
در دنیا نشنیده اید شبیه آنرا و از آنچه نشنیده اید [illegible] و هر گاه [illegible] میوه از آن درخت
در همان ساعت مثل آن بجای آن میروید از آن درخت [illegible] حق تعالی فرمود

که [illegible]

از وی بدر روندگان بر تاویل ایشان و حق تعالی از نسبت او بیرون نخواهد
و سید جوانان اهل بهشت را دو [illegible] عرش خود از نسبت خواهد داد و در قیامت [illegible] یا عم
پیغمبری نفرستاد حق تعالی مگر آنکه فرزندان او را از نسب او قرار داد و ذریت مرا از صلب
علی بیرون خواهد آورد و اگر علی نمی بود ذریت من [illegible] نمی ماند پس فاطمه ع فرمود که راضی/اختیار
نمیکنم احدی از خلق اهل زمین را پس حق تعالی فاطمه را بعلی تزویج نمود و ابن بابویه و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من تزویج حضرت
فاطمه را در خاطر داشتم و شب و روز درین خیال بودم و جرأت نمیکردم که بخدمت حضرت رسالت
عرض نمایم تا آنکه روزی بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که یا علی میخواهی که ترا کدخدا کنم گفتم خدا و رسول
مصلحت ترا بهتر میدانند و آنحضرت میخواست که یکی از زنان قریش را بمن تزویج نماید
و من می ترسیدم که فاطمه از دست من بیرون رود روزی بخدمتش [illegible] بودم ناگاه فرستاده
حضرت رسالت بنزد من آمد و گفت اجابت کن حضرت رسول را [illegible] بزودی
بیا و هرگز آنحضرت را باین فرح و شادی مشاهده نکرده بودم و حضرت فرمود که بشتاب
رفتم بخدمت آنحضرت و او را در حجره ام سلمه یافتم چون نظر مبارکش بر من افتاد از شدت
سرور و شادی از جبین مبارکش ظاهر شد و شکفته گردید [illegible]
دندانهای مبارکش ساطع شد پس فرمود که یا علی حق تعالی کفایت کرد از برای من آنچه را که من
اهتمام بآن داشتم از تزویج تو گفتم چگونه است این یا رسول الله فرمود که [illegible]

ایشان چه خواهد بود حقتعالی نظر کرد که ای جبرئیل از برکت من بر ایشان [illegible]

که جمع میکنم ایشان را به محبت خود و میگردانم ایشان را حجت خود بر خلق و [illegible]

و جلال خود سوگند یاد میکنم که از ایشان خلقی خواهم آفرید و از ایشان ذریتی بوجود

خواهم آورد و ایشان را خزینه داران خود در زمین بعد انبیا علم خود خواهم کرد و [illegible]

و ایشان مردم را دعوت خواهند کرد بسوی دین من و ایشان حجت بر خلق [illegible]

تمام میکنم بعد از پیغمبران پس بشارت باد ترا یا علی که حق تعالی ترا گرامی کرده [illegible]

خلق چنین گرامی نکرده و من تو را تزویج کردم فاطمه را چنانکه خداوند بر من تو را تزویج کرده

و راضی شدم از برای فاطمه آنچه خدا از برای او راضی شده پس بگیر زوجه خود را که تو سزاوار

تری باو از من و تحقیق که خبر داد مرا جبرئیل که بهشت مشتاق است بسوی تو و فاطمه [illegible]

نه این بود که حق تعالی مقدر کرده است که از نسل شما بیرون آورد حجتهای خود را بر خلق

هر آینه دعای بهشت و اهل بهشت را در حق شما مستجاب میکرد و شما را در دین [illegible]

باشید پس میرسانید پس نیکو برادر و داماد و مصاحبی تو از برای من [illegible] بس است مرا

خشنودی خدا از خشنودی دیگران پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که

یا رسول الله آیا قدر من بجائی رسیده است که مرا در بهشت یاد میکنند و حق تعالی

مرا در میان ملائکه خود تزویج می نماید حضرت فرمود که چون حق تعالی گرامی دارد ولی

خود را و دوست خود را گرامی میدارد او را بانچه چشمها ندیده باشد و گوشها

نشنیده باشد پس حقتعالی این کرامتها را بتو عطا کرده است یا علی پس حضرت

[illegible]

و میکائیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک و اسرافیل فرود آمد با هفتاد هزار [illegible]

ایشان را پرسید که برای چه بزمین آمدید گفتند آمدیم برای زفاف فاطمه و علی صلوات الله

علیهما پس جبرئیل و میکائیل تکبیر گفتند و ملائکه با ایشان موافقت کردند حضرت رسول صلی

تکبیر گفت پس تکبیر گفتن در عروسیها در آن شب مقرر شد و ایضا بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی ربع دنیا را مهر حضرت فاطمه گردانیده و بهشت

و دوزخ را مهر او گردانید که دشمنان خود را داخل جهنم میکند و دوستان خود را داخل بهشت

میکند و روایت صحیفه کبری و جمیع پیغمبران ماخوذ شده بر معرفت و ولایت او مبعوث گردیده

و در قرب الاسناد بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که مهر حضرت فاطمه

زرهی بود که بسی و پانصد درهم می ارزید مترجم گوید که اشهر آنست که مهر آنحضرت پانصد درهم

بود که بحساب این زمان سه تومان و یک هزار و پانصد دینار می شود و قطب راوندی

روایت کرده است که در هنگام ولیمه حضرت فاطمه ع جبرئیل هدیه از آسمان آورد و آن

سبدی بود که در آن نان و میوه بهشت و یک [illegible] از میوهای بهشت [illegible]

رسول ص بدست خود آنرا دو نیم کرد و نصفی از آن بعلی و نصفی از آن بفاطمه ع داد

و فرمود که این هدیه ایست از بهشت برای شما و ابن شهر آشوب روایت کرده که

جبرئیل از آسمان حله از برای فاطمه ع آورد که قیمت آن برابر جمیع دنیا بود و چون

آنحضرت آن حله را پوشید جمیع زنان قریش متعجب شدند زیرا که مثل آن ندیده بودند

و گفتند از کجا آوردی این را حضرت فرمود که این از جانب خداست [illegible]

صلی الله علیه وآله نزد ایشان رفت و کاسه از شیر از برای ایشان آمد و بیان به
که بخور فدایت گردد پدرت و بحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بخور و بیاشام فدایت گردد
پسر عمت و در کتاب کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت شنیدم
از حضرت فاطمه ع فرمود که شبی که حضرت امیرالمؤمنین ع در فراش من درآمد شنیدم
که زمین با آنحضرت سخن میگفت و از آن حالت ترسان گردیدم چون صبح شد حضرت رسول ص
نزد من آمد و مرا ترسناک یافت و چون قصه را بآنحضرت نقل کردم بسجده درافتاد و
شکر حق تعالی بتقدیم رسانید پس از سجده برداشت و فرمود ای فاطمه بشارت باد
ترا بفرزندان طیب و نیکو بدرستیکه حق تعالی شوهر ترا فضیلت داده است بر سایر
خلق خود و امر کرده است زمین را که خبر دهد او را آنچه بر روی آن واقع میشود
از مشرق تا مغرب و قطب راوندی و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده‌اند
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله از خانه بیرون آمد و روی مبارکش
خندان بود و نور از آن ساطع بود مانند ماه تابان پس عبدالرحمن بن عوف برخاست
و گفت یا رسول الله ص این نور چیست که در روی تو مشاهده میکنم حضرت فرمود که
بشارتی از پروردگار من رسیده است در باب برادر و پسر عمم و دخترم بدرستیکه
حق تعالی تزویج کرده است فاطمه را با علی ع و فرموده است رضوان خازن بهشت را که درخت
طوبی را بجنبان پس آن درخت برگها بار آورد بعدد محبان اهل بیت
رسول خدا ص و آفرید در زیر درخت ملکی چند از نور و بهر ملکی [illegible] داد که براتی از نور [illegible]

بدهد و از ده چون قیامت برپا شود آن ملایکه ندا کنند در میان خلایق پس تمام محبین [illegible]
بود و دوستان اهل بیت مگر آنکه یکی از آن براتها را باد و هند و در آن برات نوشته است
که آزاد است از آتش جهنم پس در [illegible] برکت برادر رسول [illegible] و دختر بندهای بسیار
از آتش جهنم آزاد شوند و در کتاب کشف الغمه از طریق مخالفان اسنادهای بسیار معتبر روایت
کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که را از خواستگاری فاطمه بمن جواب میگفتم و
انتظار وحی [illegible] میبردم و خود میکشیدم تا آنکه در شب بیست و چهارم ماه مبارک رمضان جبرئیل بر من
نازل شد و گفت ای محمد خداوند علی الاعلی ترا سلام میرساند و جمع کرد روحانیان [illegible]
[illegible] که از فرح میگویند در زیر درخت طوبی و تزویج کرد فاطمه را بعلی [illegible]
خطبه کننده بودم و خداوند عالمیان ولی فاطمه بود امر کرد درخت طوبی را که بر در [illegible]
و زیور و حلل مروارید و یاقوت پس بر ایشان نثار کرد و حوریان بهشت آن نثار را
بودند و هر که بیشتر و بهتر برداشته است فخر میکند تا روز قیامت و میگویند این نثار فاطمه است
و چون شب زفاف شد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار فرشته بزیر آمدند و دلدل
را آوردند فاطمه را [illegible] و جبرئیل لجام او را گرفت و اسرافیل رکاب را گرفت و میکائیل
در پهلوی او [illegible] ایستاده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جامههای او را درست
[illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع ملائکه تکبیر گفتند و سنت جاری شد به تکبیر گفتن
[illegible] تا روز قیامت [illegible] در کتاب فردوس الاخبار که از مشاهیر مخالفان است
از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم با حضرت علی ابن ابیطالب صلوات [illegible]

[illegible] با دنیا تعلق و [illegible] پس حضرت رسول فرمود که چنین نگویند بلکه بگویند علی [illegible]
این هر دو جهت با خیر و برکت باد و این حدیث مشهور است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حرام گردانیده بود زنان دیگر را با حضرت فاطمه در حیات او
زیرا که او طاهر بود و هرگز [illegible] نمیشد و بعضی از محققان گفته اند که حق تعالی در سوره هل اتی
انواع نعمتهای بهشت را بیان فرموده است و متعرض ذکر حوریان نگردیده است شاید که چون
این سوره در شأن اهل بیت نازل شد حق تعالی برای رعایت حضرت فاطمه علیها السلام حوریان را ذکر نکرده

در بیان کیفیت معاشرت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه است ابن بابویه رحمه الله

به سند معتبر از ابوهریره روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز صبح را
ادا کرد و اثر حزن در روی مبارکش ظاهر بود پس برخاست و بسوی منزل فاطمه رفت و ما نیز از عقبش
رفتیم چون بدر خانه رسید دید که حضرت امیر در میان [illegible] خوابیده است بر روی خاک
پس حضرت نشست و گرد و خاک از پشت او دور میکرد و می فرمود برخیز [illegible] باد
[illegible] ابوتراب پس دست علی را گرفت و داخل خانه فاطمه شد ما ساعتی در بیرون
ایستاده بودیم پس صدای خنده بلندی شنیدیم و مقارن آن حضرت بیرون آمد و رو
ما شکفته و شاد و خوشحال بود پس گفتیم یا رسول الله [illegible] با روی اندوهناک و بیرون
[illegible] چگونه شاد نباشم و حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوب
ترین اهل زمین اند [illegible] در روایت دیگر [illegible] چون حضرت داخل شد و [illegible]
برای حضرت [illegible] حضرت بر روی آن فرش خوابید پس حضرت فاطمه از [illegible]

96

خوابید و حضرت امیرالمومنین ع از جانب دیگر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست
علی را گرفت و بر روی ناف خود گذاشت و دست فاطمه را گرفت بر روی ناف خود گذاشت
و پیوسته با ایشان سخن گفت تا در میان ایشان اصلاح کرد و چون بیرون آمد فرمود که چگونه
شاد نباشم حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوب ترین اهل زمین اند بسوی من مولف
گوید که ابن بابویه ره گفته است که این حدیث نزد من معتمد نیست زیرا که علی ابن ابیطالب سید
اوصیاست و فاطمه سیده زنانست و در میان این دو بزرگوار منافرت [illegible] روایت
در کتاب علل الشرایع و کتاب المصطفی و مناقب بسندهای معتبر از ابوذر و ابن عباس
روایت کرده اند که چون جعفر طیار رضی الله عنه در حبشه بود برای او کنیزی بهدیه
فرستاده اند که قیمت او چهار هزار درهم بود و چون جعفر طیار ع بمدینه آمد آن کنیز
را برای برادر خود امیرالمومنین ع فرستاد و آنحضرت را آن کنیز خدمت میکرد روزی حضرت
فاطمه بخانه در آمد و دید که سر حضرت امیرالمومنین ع در دامن کنیز است چون آن حالت را
ملاحظه کرد متغیر گردید و پرسید که [illegible] حضرت امیر [illegible] بخدا سوگند
ای دختر محمد ص کاری نکردم الحال آنچه میخواهی بگو تا بعمل آورم حضرت فاطمه ع فرمود که
میخواهم که مرا رخصت دهی که بخانه پدر بروم حضرت امیر فرمود که برو رخصت دادم
پس حضرت فاطمه ع چادر بسر کرد و برقع افکند و متوجه خانه پدر بزرگوار شد

از آنکه فاطمه ع بخدمت حضرت رسول برسد جبرئیل نازل شد و گفت خداوند عالمیان بعد از
رسانیدن حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه نزد تو می آید و از علی شکایت

علی در باب

[illegible] شد و سایر احوال آنحضرت را العبد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بسیار گریه کنندگان پنج کس
بودند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد ص و علی ابن الحسین ع اما آدم پس
مفارقت بهشت آنقدر گریست که بر دو خد او دو اثر گریه مانند دو نهر مانده بود
و اما یعقوب پس بر مفارقت یوسف آنقدر گریست تا آنکه نابینا شد تا آنکه
گفتند باو که بخدا سوگند که پیوسته یاد میکنی یوسف را تا آنکه خود را [illegible] یا از
هالکان شوی و اما یوسف پس آنقدر در مفارقت یعقوب گریست تا آنکه اهل زندان
از گریه او متأذی شدند و گفتند باو که در شب گریه کن و در روز ساکت باش
تا ما آرام بگیریم یا در روز گریه کن و در شب ساکت باش پس با ایشان صلح کرد که در یکی
از آنها گریه کند و در دیگری ساکت باشد و اما فاطمه پس آنقدر گریست بر وفات
حضرت رسول ص که اهل مدینه از گریه او متأذی شدند و گفتند باو که ما را آزار کردی
به بسیاری گریه خود پس آنحضرت میرفت بمقبره شهدای احد و آنچه میخواست میگریست
و برمیگشت بسوی مدینه و اما علی بن الحسین ع پس بر حسین ع بیست سال گریست و در بیست
سال [illegible] هرگز طعامی نزد او نگذاشتند که نگرید و هرگز آبی نیاشامید که نگرید تا آنکه
یکی از آزادکردهای آنحضرت گفت فدای تو شوم یابن رسول الله میترسم
که تو از گریه هلاک شوی حضرت فرمود که شکایت میکنم اندوه و مصیبت
خود را بسوی خدا و میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید من هرگز [illegible] فرزندان

امیر المومنین ع اینها می نوشت و مصحف فاطمه اینست که نزد ما است دیگر آنحضرت روایت کرده

که حضرت فاطمه ع بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز در دنیا بود و در آن مدت

کسی آنحضرت را شاد و خندان ندید و در هفته دو مرتبه بزیارت قبور شهدای احد میرفت

در روز دوشنبه و پنجشنبه و نماز و دعا و گریه میکرد و بر این حال بود تا از دنیا مفارقت

کرد و در بعضی از کتب معتبره از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمود

حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در پیراهنش غسل دادم و بوسید فاطمه بمن گفت که پیراهن

را بمن بنما چون پیراهن را میدادم و میبوئید و مدهوش میگردید پس پیراهن را پنهان

کردم و دیگر ننمودم و ابن بابویه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه ص از دنیا رحلت

کرد بلال موذن آنحضرت امتناع کرد از آذان گفتن و گفت اذان نمیگویم از برای کسی

بعد از رسول خدا پس حضرت فاطمه ع روزی فرمود که من میخواهم بشنوم صدای موذن پدر خود را

چون این خبر به بلال رسید شروع کرد بآذان چون الله اکبر گفت فاطمه ع پدر خود را و ایام

مفارقت آنحضرت را بیاد آورد [illegible] از گریه ضبط نتوانست کرد و چون اشهد ان محمدا

رسول الله ص رسید فاطمه ع نعره زد و بروی در افتاد و غش کرد و مردم گمان کردند که آنحضرت

از دنیا مفارقت نمود و بلال را گفتند که ترک کن آذان را که دختر محمد ص از دنیا مفارقت کرد پس

آذان را قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت فاطمه ع بهوش آمد و [illegible] تا

[illegible] و تمام نکرد او گفت ای [illegible] زمان [illegible] که صدای [illegible]

و [illegible] حضرت فاطمه ع [illegible] و این [illegible] از حضرت صادق

ادم [illegible] کرده است

روایت کرده است که حضرت رسول را که بمعراج بردند حق تعالی با او وحی کرد که من ترا امتحان
نمایم در سه چیز تا نظر کنم که صبر تو چگونه است حضرت فرمود که تسلیم میکنم پروردگارا امر ترا و مرا حول
و قوتی نیست مگر بتو پس آن سه چیز کدام است [illegible] فرمود که اول آنها آنست که خود و عیال
خود را گرسنه بداری و فقیران و محتاجان امت را بر خود اختیار نمائی حضرت فرمود که قبول کردم
الهی پروردگار من و راضی شدم و تسلیم کردم و از تو میطلبم توفیق و صبر را و اما دوم آنست که
صبر نمائی که بر تکذیب امت و ترس و بیم بسیار از ایشان بتو برسد از آزار و اذیت اهل
نفاق و بر الم با جراحتها که در جنگ بتو رسد حضرت فرمود پروردگارا قبول کردم و راضی شدم
[illegible] یاد نمودند و از تو میطلبم توفیق و صبر را پس حق تعالی فرمود که و اما سیم که با اهل بیت تو خواهد
رسید بعد از تو کشته شدن و اما برادر تو علی ابن ابیطالب پس او خواهد یافت از امت
تو دشنام و عنف و درشتی و سرزنش و محروم خواهد کرد او را از حق خود و غصب خواهند
[illegible] او را و ستم بر او خواهند کرد و در آخر کار او را شهید خواهند کرد حضرت فرمود که پروردگارا
قبول کردم و راضی شدم و از تو توفیق و صبر میطلبم و اما دختر تو پس مظلوم خواهد شد و او را
از میراث تو محروم خواهند کرد و غصب خواهند نمود از حقی را که تو از برای او قرار خواهی
داد و بر شکم او خواهند زد در وقتی که او حامله باشد و بحرم سرای او و منزل او بی رخصت
[illegible] داخل خواهند شد [illegible] او را فرو [illegible] گرفت و کسی منع نخواهد کرد و آن سقطی
[illegible] که از زدن ایشان ضرب فرزندی که در شکم او باشد بیندازد و بمیرد
[illegible] از آن ضرب [illegible] شهید شود و حضرت فرمود که انا لله و انا الیه راجعون

پس بر ایشان ستم کرده است بر تو با فرزندان تو پس حکم کن در حق ایشان بانچه خواهی [illegible]
مسلمم ترا در حق ایشان پس بعد از آن [illegible] را آید و حکم نماید که ستمکاران او را و شوهر او را و فرزندان او
او را و اهل جهنم کنند پس ستمکار بر اهل بیت اخیار یعنی عمر علیه اللعنت والعذاب فریاد بر آورد که ای
حسرت برانکه تقصیر کردم در اطاعت خدا و در رعایت دوستان خدا و آرزو کند که بدنیا
برگردد و تدارک کند و انگشت خود را بدندان گزد و گوید که کاش با پیغمبر راهی درست کرده
بودم گوید ای وای بر من کاش ابوبکر را با خود یار نکرده بودم و با ابوبکر گوید که کاش
در میان من و تو دوری بود مانند دوری مشرق و مغرب بد قرینی بودی از برای
من پس حق تعالی ایشان را ندا کند که امروز این سخنان شما نفع نمی بخشد [illegible] در عذاب
شریکید پس ستمکار گوید که امروز تو حکم میکنی میان بندگان خود در آنچه بیشتر در آن
اختلاف میکرده اند با دران حکم میکند پس نوبت میرسد بابوبکر و عمر که لعنت خدا بر ستمکاران
است آنهائیکه منع میکردند مردمان را از راه خدا یعنی از متابعت امیرالمؤمنین
و [illegible] خدا و راه خدا را کج برده مینمودند و اعتقاد بقیامت نداشتند و اول کسی را که
در قیامت برای او حکم خواهند کرد محسن فرزند امیرالمؤمنین خواهد بود که حکم خواهند کرد
در کشنده او و عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب و بعد از او قنفذ که بامر او رفت و با
او در شکم فاطمه زد و محسن را شهید کرد پس آن دو ملعون را بیاورند و تازیانهای آتش
بر ایشان بزنند که اگر یکی از آن تازیانها بر دریاها واقع شود هر آینه بجوش
آید از مشرق تا مغرب و اگر بر کوههای دنیا بگذارد هر آینه خاکستر شوند [illegible]

را ای تازیانها

بیارید و گفت ای نور دیده و ای سرور سینه من بنزدیک من بیا و آن امام مظلوم را بر [illegible]

حبیب خود نشانید و بعد از ساعتی خورشید تتق عصمت و هلال [illegible] فاطمه زهرا [illegible]

چون حضرت رسالت را نظر بروی آفتاب اقبال افتاد گریه آغاز کرد و فرمود که ای فرزند گرامی نیز نزدیک

من بیا و آنجناب را در مقابل خود نشانید و چون لحظه بر آمد حضرت سید اوصیا علی مرتضی صلوات

الله علیه چون خورشید تابان از در مسجد در آمد چون آنجناب را دید اشک حسرت از دیده

بیارید و گفت ای [illegible] و انیس دل پر غم نزد من آی و آن سرور اصحاب الیمین را در دست

راست خود نشانید اصحاب گفتند ای سرور عالم و اشرف اولاد آدم سبب چه بود که هر یک

از شموس فلک عصمت و طهارت را که دیدی بگریستی سید عالم فرمود که بحق [illegible]

براستی بخلق فرستاده و از جمیع عالمیان و آدمیان مرا برگزیده [illegible] که من و این جماعت که صدف عصمت

و طهارت را گرامی ترین خلقیم نزد خداوند عالمیان و خدا را از ما خلقی گرامی تر نیست و صحیح [illegible] از خلق

الهی را از اینان دوست تر میدارد و اما علی ابن ابیطالب پس او برادر و [illegible] و [illegible]

و صاحب امر خلافت بعد از من و علمدار منست در دنیا و آخرت ساقی حوض کوثر و شفاعت

کننده روز محشر است و مولای مسلمانان و پیشوای مومنان و راهنمای متقیان او وصی و خلیفه و جا

نشین من است بر اهل بیت و امت من در حیات و بعد از وفات من و هر که او دوست

منست و دشمن او دشمن منست و حق تعالی [illegible] بر کت [illegible] پیامبر [illegible]

مجرمان را بنور خورشید ولایت او محو نماید و دشمنان او را بعذاب الیم معذب سازد و سبب

گریه من بر آنجناب آن بود که میدانم که بعد از من امت جفاکار من با او جفا نمایند و منصب خلافت

[illegible]

دیگر عمر تازیانه بر روی فاطمه ع زد که [illegible] ورم کرد و بار دیگر آنحضرت دست از امیرالمومنین
نمی‌داشت تا [illegible] در را بر شکم آنحضرت فشرد و دندانهای پهلوی آنحضرت را شکستند استخوان
و فرزندیکه در شکم داشت که حضرت رسالت او را محسن نام کرده بود شهید گردید و در آن علت
سقط شد و حضرت فاطمه ع بهمان ضربت از دنیا رفت و بروایت دیگر مغیرة بن شعبه
بامر عمر [illegible] در را بر شکم محترم آنحضرت زد و فرزند او در شکم شهید شد پس آنحضرت
را [illegible] آن جفاکاران از پی آنحضرت میرفتند و هیچیک یاری نمیکردند و سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و بریده فریاد میکردند و میگفتند که چه زود خیانت کردید با حضرت رسول
[illegible] کینه‌های سینه‌های خود ظاهر کردید و انتقام آنحضرت را از اهل بیت او کشیدید
پس بریده گفت ای عمر همه قریش اصل و نسب ترا میدانند و برای [illegible] میشناسد که از [illegible] ایشان
[illegible] و باین حال بخانه اهل بیت رسالت داخل میشوی و دختر آنحضرت را مجروح میکنی
و بر در وصی آنحضرت بآن رسوائی بمسجد میکشی پس چون نظر ابوبکر بر آنحضرت افتاد گفت
دست از او بردارید حضرت فرمود که ای ابوبکر بکدام میراث و بکدام فضیلت تو در خلافت آنحضرت
تصرف کرده و دیروز بامر پیغمبر [illegible] بیعت [illegible] در غدیر خم و بامر آنحضرت بر من سلام
کردی بامارت مومنان [illegible] و بر بالای آنحضرت ایستاده گفت
این سخنان را بگذار [illegible] حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد گفت ترا
بقتل خواهیم رسانید حضرت فرمود که [illegible] که برادر حضرت رسول را بقتل رسانید
بخدا سوگند که اگر اطاعت امر خدا و وصیت رسول خدا نمیبود معلوم میشد که ضعیف

۱۵۶

رهست پس بریده برخواست و گفت ای ابوبکر و ای عمر آیا شما نبودید که رسول خدا امر فرمود
شما را با جماعتی که برویم و سلام کنیم بر علی با امارت و پادشاهی مؤمنان پس شما از آن حضرت
پرسیدید که این امر از جانب خدا میگوئی حضرت فرمود که بلی امر خداست و رسول پس چنین است
پس رفتیم و همه سلام کردیم و گفتیم که السلام علیک یا امیر المؤمنین عمر گفت ای بریده ترا با این
کارها چکار است بریده گفت بخدا سوگند من نمی مانم در شهری که شما در آن امیر باشید
و خلیفه حضرت رسول صلعم معزول باشد پس عمر علیه اللعنه گفت که بریده را از مسجد
بدر کردند پس سلمان برخواست و گفت ای ابوبکر از خدا بترس و از مجلسی که سزاوار آن
نیستی دور شو و حق خلافت را با اهلش بگذار و جمیع امت را تا روز قیامت به تباهی
و ضلالت مگذار عمر لعنتی بانگ بر او زد که ای سلمان ترا با این کارها چکار است سلمان گفت
که بخدا سوگند که اگر میدانستم که شمشیر خود یاری این دین میتوانم کرد هر آینه شمشیر
و مردانه در راه خدا جهاد میکردم با شما با وصی رسول خدا چنین میکنید پس روی بسوی مردم
کرد و گفت کردید و بد کردید و نکردید و ندانستید که چه کردید بدین در آینده آید و از دین بدر
رفتید پس بشارت بدهم شما را ببلا و تا ابد [illegible] از نعمت [illegible] و [illegible] رسید که بعد از این ستمکاران
بر شما مسلط خواهند شد و بجور [illegible] در میان شما سلوک خواهند کرد و کتاب خدا و احکام
او را ابطال خواهند کرد [illegible] و عمار و مقداد نیز برخواستند و هر یک حجتها بر ایشان
تمام کردند پس روی گردانیدند بجانب امیر المؤمنین [illegible] گفتند چه میفرمائی اگر حضرت میفرمائی شمشیر میکشیم
و با ایشان جهاد میکنیم تا کشته شویم حضرت فرمود که خدا رحمت کند شما را دست از ایشان

رحمت

[illegible]

شبها بر ما بپایید و وصیت حضرت رسول را بیاد آورید و ابوبکر در بالای منبر نشسته بود

این سخن میگفت عمر گفت چه نشسته بالای منبر و علی در زیر منبر نشسته و با تو بیعت نمیکند

او با تو در مقام محاربه است رخصت بده تا گردنش بزنم و در آن وقت حضرت امام حسن و امام حسین

صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون این سخن را از آن ملعون شنیدند

بگریستند و بغیر جد بزرگوار خود فریاد کردند یا جداه یا رسول الله ما را با این حال ببین

یا محمداه و یا ابتاه پس حضرت امیر المؤمنین ع ایشان را بسینه خود چسبانید و فرمود که گریه مکنید

بخدا سوگند که ایشان را قدرت آن ندارند که پدر شما را بقتل رسانند و از آن ذلیل ترند

و بی مقدارترند که این اراده توانند کرد پس درین حالت ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و ام ایمن دایه آنحضرت از حجرهای خود بیرون دویدند و فریاد کردند که ای ابوبکر و ای عمر آیا

اهل بیت سید المرسلین را چنین زود و کینهای و حسدهای خود بر آن حضرت ظاهر کردید پس عمر امر

کرد که ایشان را از مسجد بدر کردند و گفت ما را با زنان و گفته ایشان چکار است پس حضرت

امیر المؤمنین ع بر حواست و رو بسوی مهاجر و انصار کرد و مناقب و فضایل خود را یک یک بر ایشان شمرد

و از ایشان شهادت بر نصوصی که حضرت رسول در باب خلافت او کرده بود در غدیر خم و غیر آن

از مواطن متعدده باز داشت همه گواهی دادند و حجت الهی بر ایشان تمام کرد آن بیحیایان گفتند

یا علی اگر بیشتر اینها را میگفتی پیش از بیعت ما ابوبکر میکردیم پس چون عمر ترسید که مردم از عهد بیعت ابوبکر برگردند

باز گفت یا علی بیعت کن و رها کن این سخنها را پس حضرت فرمود که اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند ترا میکشیم

پس حضرت فرمود که قدرت ندارید پس خالد بن الولید علیه اللعنه برخواست و شمشیر از غلاف کشید

و گفت به خدا سوگند که اگر بیعت نکنی گردنت را میزنم حضرت امیرالمومنین ع گریبان رو به قبر [illegible]
دارد و بیرون انداخت و شمشیر از دستش افتاد و هرچند سعی کردند حضرت دست بیعت را دراز نکرد
پس دست آنحضرت را گرفتند و ابوبکر بعد دست خود دراز کرد و بدست حضرت رسانید
و در احادیث معتبره وارد شده است که چون آنحضرت را بمسجد آوردند رو بسوی قبر مطهر
حضرت رسول ص کرد و فرمود که یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای برادر بدرستیکه قوم مرا
ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر حضرت رسول ص بیرون آمد و همه شناختند
که دست آنحضرت است و صدائی ظاهر شد که همه شناختند که صدای آنحضرت است که یا ابابکر اکفرت
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی ای ابابکر آیا کافر شدی بآن خداوندی
که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس درست ترا مردی کردانید و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده‌اند که چون امیرالمومنین ع را بمسجد در آوردند حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها [illegible] و
نالان و خشمناک و غمگین با جمیع مخدرات بنی هاشم از خانه بیرون آمده رو بمسجد
رسول ص آورد و چون بمسجد در آمد و نزدیک قبر مقدس حضرت رسالت ص رسید معجر را
بلند کرد و آهی چند از دل پردرد کشید و فریاد برآورد که ای گروه ستمکاران [illegible]
غدار از پسر عمم دست بردارید که [illegible] پدرم محمد مصطفی [illegible] [illegible]
که اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

را ببوسم و پای [illegible] شما بروی زمین نگذارم والله که ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست

سلمان علیه الرحمه گوید که من نزدیک آنحضرت ایستاده بودم و دیدم که دیوارهای مسجد رسول صلعم

بلرزه درآمد و بلند گردید بنحویکه اگر خواستی از زیر آن بیرون رود میتوانست چون من آن حال را

مشاهده نمودم بر خود لرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه کردم پس نزدیک آنحضرت آمدم و استغاثه

نمودم که ای سیدة النساء و ای بتول عذرا و ای خاتون قیامت و ای بانوی حجله کرامت

و ای جگر گوشه رسول الثقلین و ای مادر سبطین برین قوم ببخشا و برامت پدر خود رحم نما شما

اهل بیت رحمت و شفاعت شفیعید چون پدرت رحمت عالمیان بود شما سبب نزول عذاب الهی برامه

مشوید آنحضرت التماس مرا قبول کرد بحجره طاهره مراجعت فرمود [illegible] دیوارهای مسجد بجای خود

قرار گرفت و گرد عجیبی بلند گردید که تمام مسجد را فرو گرفت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که

بخدا سوگند که اگر فاطمه علیها موی سر خود را میگشود هر آینه همه میمردند و بروایت دیگر حضرت فاطمه

بمسجد درآمد پیراهن حضرت رسالت پناه صلعم بر سر گذاشته بود و دست حضرت امام حسن و امام حسین

گرفته بود و فریاد کرد که ای ابوبکر ترا با ما چکار است میخواهی فرزندان مرا یتیم کنی بخدا سوگند

[illegible] موی سر خود را بگشایم و بدرگاه رب الارباب صدا بلند میکردم پس مردی از آن

گروه با ابوبکر گفت آیا میخواهی همه را هلاک کنی آن ملعون [illegible] رسید و دست از امیر المؤمنین

برداشت و آنحضرت بخانه برگشت [illegible] از ابان [illegible] سلیم بن قیس [illegible] سلمان رضی الله عنه روایت کرده

که چون [illegible] که با ابوبکر بیعت [illegible] با عمر گفت ای [illegible] رضا [illegible] ازین [illegible] کرد

تو [illegible] اند [illegible] که بر علی علیه السلام [illegible] دست من [illegible]

عمر گفت که نام تو شهاب کی امیری زبیر گفت که چرا نام شهید که بهم رسید و گفتی زناکاری بود و ملک

حبشی عبد المطلب بود و جد تو نفیل با او زنا کرد و پدر تو خطاب از وی بهم رسید و او بنده [illegible]

بود پس ابوبکر میان عمر و زبیر اصلاح کرد پس چون سلمان از ریسمان در گردن کردند و برای بیعت

بسوی ابوبکر کشیدند در گردن کنده بهم رسید و چون بجبر با ابوبکر بیعت کرد گفت بالکت و ضلالت

را برای خود اختیار کردید تا روز قیامت و بدعت امت های گذشته را بعمل آوردید و بعد از پیغمبر

خود از دین برگشتید و خلافت از خاندانش بیرون کردید عمر گفت چون از تو هم امام تو بیعت

گرفتیم هرچه خواهی بگو و او هرچه خواهد بگوید سلمان گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که گفت بر تو و بر ابوبکر مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب ایشان خواهد بود

پس عمر گفت که چون بیعت کردی دیده تو روشن شد بخلافت [illegible] تو هرچه خواهی

بگو سلمان گفت که گواهی میدهم که در کتابهای آسمانی خوانده‌ام که دری از درهای

جهنم که مسمی است بنام و کنیت و صفت تو باز عمر گفت چون خلافت را زایل کردید از جماعتی

که تو ایشان را خدایان خود گرفته بودی هرچه خواهی بگو سلمان گفت که شهادت میدهم که از

حضرت رسول صلعم پرسیدم از تفسیر این آیه که فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا

یوثق وثاقه احد حضرت فرمود که این در شان تست سلمان گفت که حضرت امیرالمومنین

بمن گفت که [illegible] شود و [illegible] آنحضرت نمیفرمود که [illegible] هم برآینه [illegible] در سال [illegible]

شده بود و آنچه حضرت رسول صلعم در حق ایشان گفته بود به من گفته پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام

با او خطاب کرد سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر که [illegible] میدهم [illegible]

که اول ابو موسی

امام و حسن خواهر من زینب الحوایج و تعشی چنانچه ملایکه برای من وصف کرده اند بسیاری و بلند [illegible]
که احدی از دشمنان خدا در جنازه من حاضر نشوند پس در همان روز فاطمه از دنیا رحلت کرد از [illegible]
که مردان و زنان مدینه بلرزه در آمدند و مردم را دهشتی روداد و مانند روز وفات حضرت رسول
پس ابوبکر و عمر تعزیه حضرت امیر المومنین ع آمدند و گفتند تا ما حاضر نشویم نماز بر دختر رسول خدا مکن چون شب در آمد
حضرت امیر المومنین ع و عباس و فضل و پسران و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را طلبید و بر حضرت
فاطمه ع نماز کرد و او را دفن کرد و چون صبح شد مقداد با ابوبکر گفت که ما دیشب فاطمه ع را دفن کردیم عمر
با ابوبکر گفت که من نگفتم چنین خواهند کرد عباس گفت فاطمه ع خود وصیت کرده بود که شما بر او نماز
نکنید عمر گفت که شما کینه قدیم خود را هرگز ترک نمیکنید و الله که میروم و او را از قبر بیرون می آورم
و بر او نماز میکنم حضرت امیر المومنین ع فرمود که بخدا سوگند ای پسر صهاک اگر این اراده نمائی شمشیر
خود را از غلاف بکشم و در غلاف نکنم تا ترا و جماعت بسیار را بقتل برسانم و چون عمر این سخن
را شنید ساکت شد و دانست که چون امیر المومنین قسمی میخورد البته وفا بآن میکند پس حضرت
امیر المومنین ع گفت ای عمر حضرت رسول بسبب ظهور کفر و نفاق تو مرا طلبید و میخواست که بقوت
ترا بقتل رسانم پس حق تعالی این آیه را فرستاد که فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا و بر
حضرت دست از کشتن تو برداشت و عذاب ترا با آخرت گذاشت پس بعد از این ایشان
توطیه کردند که حضرت امیر المومنین را بقتل رسانند و گفتند که [illegible] بولهم
[illegible] یزید اللعنة گفت که این جرأت میکند عمر علیه اللعنة گفت که خالد بن [illegible]
و او را طلبیدند و گفتند که ترا میخواهیم بر امر عظیمی مدد [illegible]

[illegible]

اگر صبر کشتن علی باشند گفتند از برای این پلید ما ایم تا خالد را آزاده [illegible] تا [illegible]
[illegible] روز را بقتل آوریم ابوبکر گفت در وقت نماز در پهلوی او بایست و چون من سلام
نماز بگویم کردن او را بزن و چون شب شد این سخن بشنید زن جعفر طیار بود در آن وقت در خانه
ابوبکر بود و تدبیر ایشان مطلع شد کنیزک خود را گفت برو بخانه علی و فاطمه ع و در میان
ایشان بگرد و این آیه را بخوان اِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ اِنّی لَکَ مِنَ
النّاصِحینَ چون کنیزک آمد این آیه را خواند حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود بگو خاتون خود که
خدا تعالی رحمت کند ان شاء الله قدرت آن ندارند اگر ایشان مرا بکشند که قتال خود کردن
با ناکثین و قاسطین و مارقین پس حضرت وضو ساخت و مهیای نماز شد و به مسجد در آمد
و مشغول نماز شد خالد بن ولید پلید آمد در پهلوی آنحضرت ایستاد و ابوبکر در اثنای نماز
پشیمان شد و ترسید که چون حضرت امیر ع شمشیر بکشد پس تشهد را بسیار طول داد
تا نزدیک شد که آفتاب در آید و می ترسید که اگر سلام بگوید خالد بگفته او عمل نماید و فتنه
بر پا شود پس پیش از سلام گفت ای خالد مکن آنچه ترا امر کرده بودم بآن و اگر بکنی ترا خواهم
کشت و بعد از آن سلام نماز گفت پس حضرت امیرالمؤمنین ع بخالد گفت که ترا بچه چیز امر کرده
بود گفت بکشتن تو حضرت فرمود که میکردی ای ملعون گفت بلی والله اگر نهی نمیکرد
[illegible] دست دراز بلند کرد و بر زمین زد و بر سینه او نشست و شمشیر خود را گرفت
[illegible] پس هم فریاد کردند که بحق پروردگار کعبه که میکشد او را خلاص کنید [illegible] اهل
[illegible] نتوانستند او را از دست حضرت گرفت و بروایت دیگر او را [illegible]

استا

اول او را بکشد

۶۶۱

بسوی مسجد و نماز بسیار کرد و بعضی از ریگ مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه فرمود و چون حضرت
رسالت ص حزن حضرت فاطمه را مشاهده نمود وضو ساخت و جامه پوشید و بمسجد درآمد و پیوسته
در مسجد نماز می کرد و مشغول رکوع و سجود بود و هر دو رکعت نماز که میگذارد حزن فاطمه زائل
نگردید زیرا که وقتی که از خانه بیرون آمد فاطمه را دید که از پهلو به پهلو میگردید و نالهای بلندی میکشید
چون حضرت دید که او را خواب نمیبرد و قرار نمیگیرد فرمود که برخیز ای دختر گرامی چون
برخاست حضرت رسول ص امام حسن را برداشت و حضرت فاطمه ع امام حسین را برداشت
و دست ام کلثوم را گرفت و از خانه بسوی مسجد آمدند تا آنکه نزدیک حضرت امیرالمؤمنین
رسیدند و در خواب بود پس حضرت رسول ص پای مبارک خود را بر پای امیرالمؤمنین گذاشت
و فشرد و فرمود که برخیز ای ابوتراب بسا ساکنی را از جا بدر آوردی برو ابوبکر و عمر و طلحه را
طلب کن پس حضرت امیرالمؤمنین رفت و ابوبکر را از خانه بیرون آورد و چون نزد حضرت
حاضر گردید حضرت رسول ص فرمود که یا علی مگر نمیدانی که فاطمه پاره تن من است و من از اویم
و او از من است پس هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که او را آزار کند بعد از وفات
من چنان است که او را آزار کرده است در حیات من و هر که او را آزار کند در حیات من
چنان است که او را آزار کرده باشد بعد از مرگ من پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بلی یا رسول الله
[illegible] حضرت رسول ص فرمود که ترا باعث چه شد که چنین کاری کردی حضرت
امیر ع [illegible] که ترا براستی فرستاده است سوگند یاد میکنم که هیچ [illegible]
رسیده است واقع نیست و بخاطر من نیز خطور نکرده است حضرت رسول ص فرمود

رخصت نمیدهم ایشان را و یک کلمه با ایشان نمیگویم تا پدر خود را ملاقات کنم و شکوه
کنم نزد آنحضرت از آنچه با من کردند و آنچه مرتکب شده اند از ظلم و ستم بر من حضرت امیر عا فرمود که
من ضامن شدم از برای ایشان رخصت بده حضرت فاطمه عا فرمود که اگر ضامن شده از برای
ایشان پس خانه خانهٔ تست و اختیار با تست و زنان مانع مردان نمی باشند و من در هیچ
چیز مخالفت ترا روا نمی دارم هرکه را خواهی دستوری ده پس حضرت امیرالمومنین عا بیرون
آمد و رخصت داد ایشان را که داخل شوند حضرت فاطمه عا فرمود که جامه بر روی او کشیدند
و چون [illegible] خانه در آمدند بر فاطمه سلام کردند و آنحضرت جواب سلام ایشان نگفت و رو از ایشان
گردانید پس بجانب دیگر آمدند و چندین مرتبه رو از ایشان گردانید و ایشان از جانبی بجانبی
می گردیدند پس حضرت فاطمه عا فرمود که یا علی جامه را از پیش روی من بردار و زنان در برابر من
نگهدار و فرمود بزنانی که در در آنحضرت بودند که روی مرا بگردانید پس ابوبکر از پس پرده
گفت ای دختر رسول خدا ما آمده ایم بسوی تو بعذر برای طلب خشنودی تو و احتراز از غضب
تو و از تو سوال میکنیم که ببخشی بر ما و عفو کنی بر ما از آنچه با تو نسبت بتو کردیم حضرت فاطمه عا فرمود
که یک کلمه با تو سخن نمیگویم تا پدر خود را ملاقات کنم و از شما نزد او شکایت نمایم و هر جور و ستم
که بر من کرده اید نزد آنحضرت یاد کنم پس آن دو ملعون گفتند ما آمده ایم بعذرخواهی نزد تو
[illegible] ما را عفو کن [illegible] ما را بآنچه نسبت
بتو کرده ایم پس حضرت فاطمه عا متوجه حضرت امیر صلوات الله علیه شد و گفت یک کلمه با ایشان [illegible]
[illegible] سوال کنم از ایشان آن سخن را [illegible] از حضرت رسول خدا ص

ان دو ملعون

(113)

اگر رخصت دهید با من با ایشان سخن خواهم گفت گفتند بپرس از آنچه میخواهی که ما بجز راست

نخواهیم گفت مگر آنچه حق باشد و گواهی نخواهیم داد مگر براستی پس حضرت فرمود که سوگند

میدهم شما را بخدا آیا بخاطر می آرید شما را آن شبی که حضرت رسالت شما را طلبید و از

خانه بیرون آورد بسبب آن تهمتی که بر علی زده بودند گفتند بلی حضرت فاطمه فرمود که

شما را سوگند میدهم بخدا که در آن شب نشنیدید از پدرم که گفت فاطمه پاره تن منست

و من از ویم هرکه او را آزار کند مرا آزار کرده است در حیات من و هرکه او را در حیات من

او را آزار کرده چنانست که بعد از وفات من او را آزار کرده است گفتند بلی حضرت

فاطمه فرمود که الحمد لله حق تعالی حق را بر زبان شما جاری گردانید پس گفت خداوندا تو گواه

باش و این جماعتی که نزد من حاضرند همه گواه باشید که این دو مرد مرا آزار کرده اند

در حیات من و نزدیک مرگ من بخدا سوگند با ایشان سخن نمیگویم یک کلمه تا پروردگار خود را

ملاقات نمایم و شکایت کنم نزد او از آنچه کرده اند نسبت بمن و ستوه من از آنچه مرتکب شدند

از هتک حرمت من و آزار و اذیت من پس ابوبکر بحیله و مکر برای پوشیدن قبایح اعمال

خود نزد مردم فریاد و واویلاه و واثبوراه برآورد و گفت کاش مادرم مرا نزائیده بود عمر

گفت تعجب دارم از مردم که چگونه امور خود را بتو گذاشتند و ترا خلیفه خود گردانیدند و تو مرد

پیری و خرفت و فریاد و جزع میکنی برای خشم یک زنی و شاد می شوی برای خشنودی او

چه میشود اگر زنی بخشم آورد کسی را پس برخاستند و بیرون رفتند پس چون از خانه

آن سیدة النساء باز رسیدند ام ایمن را طلبید و او معتمدترین زنان بود در

نفس ایشان

و گفت ای ام ایمن خبر وفات من بمن رسید پس علی را برای من طلب چون حضرت امیر ع
حاضر شد فرمود که ای پسر عم نزد من بنشین چیزی چند باید که وصیتهای مرا حفظ نمائی حضرت امیر ع
فرمود که هر چه میخواهی بگو فرمود که وصیت اول من آنست که امامه دختر زینب را بعد از من تزویج کنی
که تربیت کننده فرزندان من باشد و برای ایشان در مهربانی مانند منست و نعشی برای من بساز
مثل آنچه ملائکه برای من تصویر کردند و بمن نمودند حضرت فرمود که یا فاطمه بمن بنما که چگونه ایشان
بتو نمودند پس صفت آنرا حضرت فاطمه ع با آن حضرت نمود بروشی که ملائکه وصف کرده بودند از برای او
چنانچه از جانب حق تعالی مأمور شده بود پس فرمود که وصیت سیم من آنست که در هر ساعت
از شب و روز که وفات یابم در همان ساعت مرا دفن کن و تأخیر منمای و نگذاری که احدی از
دشمنان خدا که بر من ستم کرده اند بر جنازه من حاضر شوند و بر من نماز کنند حضرت امیر ع
فرمود که چنین خواهم کرد پس آنحضرت در میان شب بریاض جنت انتقال نمود حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام در همان ساعت مشغول تجهیز و تکفین آنحضرت شد چنانچه وصیت کرده بود و چون از غسل
و کفن او فارغ شد جنازه بیرون آورد و جریده از درخت خرما روشن کرد و با جنازه
آنحضرت بیرون آورد صبح تا آنکه همان شب بر آنحضرت نماز گذاردند و جسد مبارکش را دفن کردند و چون
صبح شد ابوبکر و عمر بعیادت فاطمه آمدند و در عرض راه مردی از قریش را دیدند از او پرسیدند که از کجا
می آئی گفت از تعزیت فاطمه علیها می آیم گفتند مگر وفات یافته است گفت بلی فوت شد و در میان
شب او را دفن کرده اند پس آن دو ملعون از خوف تشنیع مردم بسیار متغیر شدند و بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و گفتند بخدا سوگند که هیچ را نگذاشتی از مکر و حیله

۱۱۴

و بدی کردن با ما در اینجا همه از کینه ایست که ما در سینه داری و در این شکی نیست که حضرت رسول صلعم

را غسل دادی و ما را خبر نکردی و چنانچه باید دادی پس چون در [illegible] به مسجد آمد و صدا زد ابو بکر

را که از منبر بزیر آمد و آیا حضرت امیر المومنین ع فرمود که سوگند میخورم از برای شما اگر تصدیق

من خواهید کرد گفتند بلی پس حضرت ایشان را بمسجد آورد و سوگند یاد کرد که حضرت رسول صلعم

مرا وصیت کرده بود که دیگری را در وقت غسل دادن او حاضر نگردانم و نظر نکند بدن

او مگر پسر عمم من پس من غسل میدادم آنحضرت را و ملائکه میگردانیدند او را و فضل پسر عباس

آب بدست من میداد و چشمهای او بسته بود و چون خواستم که پیراهن آنحضرت بیرون کنم

کسی از کنار خانه مرا صدا زد که آواز او را شنیدم و صورت او را ندیدم و گفت مکن

پیراهن دختر رسول خدا ص و مکرر صدای او را شنیدم و او را ندیدم پس پیراهن را بلند کردم

و دست در زیر پیراهن کردم و آنحضرت را غسل دادم پس کفن را نزدیک من آوردند و آنحضرت

را کفن کردم و بعد از کفن کردن پیراهن آنحضرت را کندم و اما پسر حسن از شما و اهل مدینه [illegible]

که او در اثنای نماز می آمد و از صفها میگذشت تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرسید و آنحضرت

در سجده بود و بر پشت آنحضرت سوار میشد و چون حضرت از سجده سر بر میداشت [illegible]

بر پشت حسن علیه السلام بود و بیکدست دیگرش بر پاهای او و او را همچنین نگاه میداشت

تا از نماز فارغ میشد گفتند بلی میدانیم این را باز فرمود که شما و همه اهل مدینه میدانید که گاهی

حسین [illegible] نزد آنحضرت در اثنای خطبه بود و او را بر گردن خود سوار [illegible]

سینه خود میگرفت و خطبه را تمام میکرد و مردم برق خلخالهای حسین را از [illegible]

با مردگان زنان می کنند که آن زن را بر روی تخته میگذارند و جامه بر روی ایشان می افکنند
و حجم بدن ایشان بر مردان ظاهر میشود اسما گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله من تو
را چیزی نمایم که در حبشه دیده ام پس از چوبهای تر از درخت خرما طلبید و شبیه تخت ساخت و جامه بر روی
آن افکند حضرت فاطمه علیها السلام چون آنرا دید فرمود که بسیار نیکوست این چون میت را
در میان گیرد زنان مرد و زن از یکدیگر ممتاز نمیشوند فاطمه ع گفت که چون من بمیرم مرا غسل
بده و کسی را نزد من میاور چون فاطمه ع از دنیا رفت عائشه آمد و خواست که داخل شود
اسما نگذاشت عائشه رفت و با ابوبکر شکایت کرد که این زن خثعمیه میان من و دختر رسول خدا
حایل میشود و از برای او نعشی ساخته است چون ابوبکر با اسما اعتراض کرد اسما گفت
خود مرا چنین امر کرده است که کسی را نگذارم که نزد او در آید و این نعش را در حال حیات
با او نمودم و مرا امر کرد که چنین چیزی برای او بسازم ابوبکر گفت آنچه گفته است بعمل
بیاور و برگشت پس حضرت امیرالمؤمنین ع و اسما او را غسل دادند و در کتاب روضة
الواعظین و غیر آن روایت کرده است که حضرت فاطمه ع را مرضی شدید عارض شد
تا چهل روز ممتد شد و چون خبر وفات آنحضرت باو رسید ام ایمن و اسما بنت عمیس را
طلبید و حضرت امیرالمؤمنین ع را حاضر ساخت و گفت ای پسر عم از آسمان خبر فوت
من بمن رسیده و من در جناح سفر آخرتم و ترا وصیت میکنم بچیزی چند که در خاطر دارم حضرت
فرمود آنچه خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله پس بر بالین آنحضرت
نشست و هرکه در آنخانه بود بیرون کردند پس فرمود که ای پسر عم هرگز مرا دروغگو و خاین ندیده

116

یافتی از روزی که با من معاشرت نموده مخالفت تو نکرده‌ام حضرت امیر علیه السلام فرمود
معاذ الله تو داناتری بخدا و نیکوکارتری و پرهیزکارتری و گرامی‌تری و از خدا ترسان‌تری از آنکه
ترا سرزنش کنم بمخالفت خود و بر من بسیار گرانست مفارقت تو و لیکن امریست که چاره
از آن نیست بخدا سوگند که تازه کردی مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عظیم شد وفات
و نابودن تو بر من مصیبت پس میگویم انا لله و انا الیه راجعون برای مصیبتی چه بسیار درد
آورنده است مرا و چه بسیار سوزنده و محزون آورنده است مرا بخدا سوگند که این مصیبتی است
که تسلی دهنده ندارد و آزاریست که هیچ چیز عوض آن نمی‌تواند شد پس ساعتی هر دو گریستند
پس حضرت امیر علیه السلام سر حضرت فاطمه را ساعتی در دامن گرفته بر سینه خود چسبانید و فرمود
که هر چه میخواهی وصیت کن که آنچه بفرمایی بعمل می‌آورم و امر ترا بر امر خود اختیار میکنم پس فاطمه
علیها السلام فرمود که خدا ترا جزا دهد به بهترین جزاهای ای پسر عم رسول صلی الله علیه و آله وصیت
میکنم ترا اول آنکه بعد از من امامه را بعقد خود درآوری زیرا که مردان را چاره نیست از زنان
و او برای فرزندان من مثل من است پس فرمود که برای من نعشی قرار ده زیرا که ملائکه را دیدم که صورت
نعشی برای من ساخته‌اند و اول نعشی که در زمین ساخته‌اند آن بود پس فرمود که وصیت
میکنم ترا که نگذاری که بر جنازه من حاضر شوند یکی از آنها که بر من ستم کردند و حق مرا غصب کردند
زیرا که ایشان دشمن من و دشمن رسول صلی الله علیه و آله اند و نگذاری احدی از ایشان بر من
نماز کنند و نه از اتباع ایشان و مرا دفن کن در وقتی که دیده‌ها در خواب باشد
و در کشف الغمه و غیر آن روایت کرده‌اند که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد اسماء بنت عمیس

بنت عمیس گفت

سلمی را گفت ای [illegible] آبی بیار که من وضو بسازم پس وضو ساخت و بروایتی دیگر غسل کرد و نیکوترین
جامه‌ها و بوی خوش طلبید و خود را خوشبوی کرد و جامه‌های نو پوشیده و فرمود که ای اسما
جبرئیل در وقت وفات پدرم چهل درم کافور از بهشت آورد و حضرت آن را سه قسم کرد یک حصه
برای خود گذاشت و یکی از برای من و یکی از برای علی آن کافور را بیاور که مرا بآن حنوط کنند
چون کافور را آوردند فرمود که نزدیک سر من بگذار پس پای خود را بقبله کرد و خوابید و جامه بر روی
خود کشید و فرمود که ای اسما ساعتی صبر کن و بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگویم علی را طلب کن
و بدان که من بپروردگار خود ملحق گردیده‌ام اسما گفت ساعتی انتظار کشیدم و بعد از آن آنحضرت
را ندا کردم صدائی نشنیدم پس گفت ای دختر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و ای دختر
بهترین فرزندان آدم ع ای دختر بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته است
وای دختر آن کسی که در شب معراج بمرتبه قاب قوسین او ادنی رسیده است و چون
جواب نشنیدم جامه از روی مبارکش برداشتم دیدم که مرغ روحش بریاض جنت پرواز
کرده است پس بر روی آنحضرت افتاد و بوسید آنحضرت را و میگفت چون بخدمت
پدرت حضرت رسول صلعم برسی سلام اسما بنت عمیس را بآنحضرت برسان در این حال حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از در در آمدند و گفتند مادر ما چرا در این وقت
بخواب رفته است اسما گفت مادر شما بخواب نرفته است ولیکن برحمت رب الارباب
واصل گردیده است پس حضرت امام حسن ع خود را بر روی آنحضرت انداخت و روی انورش را
می بوسید و می گفت ای مادر با من سخن بگو پیش از آنکه روح از جسد من مفارقت

شد و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی او افتاد و می بوسید و میگفت ای مادر بزرگوار من
فرزند تو حسین [illegible] با من سخن بگو پیش از آنکه [illegible] شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم پس [illegible]
گفت ای دو جگر گوشه رسول صلی الله علیه و آله بروید و پدر خود را خبر کنید از وفات مادر خود
با و رسانید پس ایشان بیرون رفتند و چون نزدیک مسجد رسیدند صدا بگریه بلند کردند پس صحابه
باستقبال ایشان دویدند و گفتند سبب گریه چیست ای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله
حق تعالی هرگز دیده شما را گریان نکرد مگر جای جد خود را خالی دیدید از شوق [illegible] ملاقات
او گفتند مادر ما از دنیا مفارقت کرده است چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این خبر وحشت
اثر شنیدند بر روی در افتاد و میفرمود بعد از تو خود را بکه تسلی دهم ای دختر محمد صلی الله علیه و آله
خود را از مصیبت حضرت رسول صلعم بتو تسلی میدادم اکنون در مصیبت تو خود را بکه تسلی دهم
پس شعری چند در مصیبت آنحضرت ادا فرمود که زمین و آسمان را بگریه در آورد و چون
این خبر در مدینه منتشر گردید مردان و زنان همه گریان شدند بسوی [illegible] مدینه
بلند شد و مردان و زنان بسوی خانه آنحضرت دویدند و زنان بنی هاشم در خانه آنحضرت
جمع شدند و نزدیک شد که از صدای شیون ایشان مدینه بلرزه در آید و ایشان میگفتند
که ای سیده و خاتون زنان و ای دختر پیغمبر آخر الزمان و مردم فوج فوج بتعزیه [illegible] حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام می آمدند و آنحضرت نشسته بودند و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلام در پیش آنحضرت نشسته بودند و میگریستند و مردم از گریه ایشان میگریستند
و ام کلثوم [illegible] بر قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا ابتاه یا رسول الله امروز مصیبت

و گریان گردید

احوال

[illegible]

تو پرمایه پاره شد و امروز نور از دنیا رفتی و دختر خود را بسوی خود بردی [illegible] و مردم
جمع شده بودند و گریه و نوحه می کردند و انتظار بیرون آوردن جنازه می کشیدند پس ابوذر رضی الله
عنه بیرون آمد و گفت بیرون آوردن آنحضرت را امشب تاخیر انداختند پس مردم
متفرق شدند و برگشتند و چون پاسی از شب گذشت و دیدها خواب رفت جنازه را بیرون
آوردند و حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع و عمار و مقداد و عقیل
و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده از بنی هاشم و خواص آنحضرت بر آنحضرت نماز کردند و در همان
شب دفن کردند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نزد قبر آنحضرت هفت قبر دیگر ساخت که ندانند
که قبر آنحضرت کدام است و بروایتی دیگر چهل قبر را آب پاشید که قبر آنحضرت در میان آنها
باشد و بروایت دیگر قبر آنحضرت را با زمین برابر و هموار کرد که علامت قبر معلوم نباشد و اینها برای
این بود که آن ملاعین موضع قبر آنحضرت را ندانند و بر قبر او نماز نکنند و خیال نبش قبر آنحضرت را بخاطر
نگذرانند و باین سبب در موضع قبر آنحضرت اختلاف واقع شده است بعضی گفته اند در بقیع است
نزدیک قبور ائمه بقیع ع و بعضی گفته اند که در میان قبر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و
منبر آنحضرت مدفون است زیرا که آنحضرت فرمود که میان قبر و منبر من باغی است از باغستانهای
بهشت و منبر من بر دریست از درهای بهشت و اصح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفون است
چنانچه روایات صحیحه بر آن دلالت میکنند و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که چون
آنحضرت را حرکت دادند که در قبر گذارند دستی از میان قبر بیرون آمد شبیه بدست [illegible] رسول الله صلی
الله علیه وآله و آنحضرت را گرفت و در قبر برد و شیخ طوسی علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوا[illegible]

الله علیه روایت کرده است که چون مرض حضرت فاطمه سنگین و شدید شد عباس عم حضرت
رسول صلی الله علیه وآله نزد آنحضرت آمد بعیادت گفتند کوفت او سنگین شده است و بار در
نمی توان دید پس بخانه برگشت و یکی فرستاد بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام و گفت
بگو با آنحضرت از جهت من سلام برساند و بگوید که غم بیماری فاطمه علیها السلام حبیبه رسول خدا و
دختر و دیده نور دیده من مرا در هم شکسته است و چنین گمان دارم که او پیش از
با آنحضرت رسالت ملحق خواهد شد و آنحضرت از برای او بهترین منازل و درجات را اختیار
خواهد کرد و او را مقرب درگاه پروردگار خود خواهد گردانید و عطاهای بزرگ با او خواهد بخشید
اگر این امر ناگزیر واقع شود پس جمع کن فدای تو شوم مهاجر و انصار را تا که همه ثواب
بیابند در حاضر شدن جنازه او و نماز کردن بر او و در این است زیادتی زینت دین پس
حضرت امیر المومنین در جواب فرمود که عم مرا سلام برسان و بگو که هرگز شفقت تو و محبت تو از ما باز
نماند و خیرخواهی ترا شنیدم و فضیلت رای ترا میدانیم بدرستی که فاطمه پیوسته دختر رسول
صلی الله علیه وآله مظلوم بود و حقش را از او منع کردند و میراثش را با و ندادند و سفارش حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در باره او مرعی نداشتند و حق حرمت او را ادا نکردند و حق خدا
در باب او رعایت نکردند و خدا کافی است برای حکم کردن و برای انتقام او از ستمکاران
کشیدن و من از تو سوال میکنم ای عم بزرگوار که بر من ببخشی عمل نکردن بعضی چیزها زیرا که
فاطمه مرا وصیت کرده است که امر او را پنهان بدارم و مردم را از جنازه او خبر [illegible]
چون آن پیغام را بعباس رسانیدند گفت خدا بیامرزد پسر برادرم را [illegible] که او آمرزیده

در برابر ایشان دیده باشد طعنی بسفیان [illegible] که در قرآن عبد المطلب فرزندان از [illegible]

[illegible] پیشینه نیست مگر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و بدرستی که علی سابق ترین مردم بود در

اسلام و عالم ترین مردم بود بفضیلت و شجاع ترین مردم بود در [illegible] تنها و در مجاهده دشمنان

دین از همه کس شدیدتر بود و اول کسی که بود که ایمان آورد برسول صلی الله علیه وآله [illegible] شیخ مفید

و شیخ طوسی و کلینی بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام و حضرت امام

حسن [illegible] علیهم السلام روایت کرده اند که حضرت فاطمه علیها وصیت کرد حضرت امیر المؤمنین را که پنهان

نماید بیماری او را و مردم را بر احوال او مطلع نگرداند و اعلام نکند احدی را از مرض او پس

حضرت بوصیت او عمل نمود و خود متوجه بیمارداری او بود و اسماء بنت عمیس آنحضرت را

در این امور معاونت میکرد و در این مرض احوال او را پنهان میداشتند از مردم چون نزدیک

وفات آنحضرت شد وصیت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود متوجه غسل و تکفین

او شود و در شب او را دفن کند و قبرش را هموار کند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود متوجه

امور او گردید و او را در شب مدفون گردانید و اثر قبر او را محو کرد و چون خاک قبر او را

از دست خود افشانید و حزن و اندوه آنحضرت هیجان کرد و آب دیده های مبارکش

بر رو [illegible] جاری شد و رو بقبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله گردانید و فرمود که

السلام علیک یا رسول الله سلام من بر تو باد از جانب دختر تو و حبیبه تو و نور دیده تو

و زیارت کننده تو [illegible] که امشب در میان خاک در [illegible] تو خوابید [illegible]

از برای او [illegible] میان اهل بیت [illegible] عزیز کرد که زود بتو ملحق گردد [illegible] یا رسول الله

متولد

او نبود

(۱۱۹)

[illegible] معتکف میکردیدم و برای فریاد ناله بیرون می آوردم مانند فریاد زن فرزند
مرده در این مصیبت بزرگ پس صدای [illegible] شنیدند که حضرت ایشان را دفن میکنم از ترس
دشمنان او و حقوق او را غصب کردند بقهر و میراث اهل البیت را منع کردند علانیه وصل اکنون از زمان
تو بسیاری نگذشته بود و نام تو کهنه نشده بود پس بسوی خدا شکایت میکنم یا رسول الله و در
اطاعت تو تسلی هست پس صلوات خدا بر تو باد و رحمت خدا و برکات و کلینی
[illegible] حضرت صادق ع روایت کرده است که سقطهائی که از رحم زنان شما افتاده اند
اگر ایشان را نام نکرده باشند در روز قیامت که شما را ملاقات می کنند می گویند
که چرا ما را نام نکرده اید و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله محسن را پیش از ولادت
نام گذاشت و ابن بابویه و کلینی بسند معتبر روایت کرده اند که مفضل از حضرت صادق ع
سوال نمود که فاطمه ع را که غسل داد فرمود که حضرت امیر المومنین ع غسل داد حضرت
بزرگ گفت [illegible] این سخن بر تو گران آمد راوی گفت بلی حضرت فرمود که معصومه و معصوم
بغیر از معصوم غسل نمیدهد چنانچه مریم را حضرت عیسی ع غسل داد و ایضا در قرب الاسناد
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت صادق ع پرسید که چرا حضرت امیر المومنین ع
حضرت فاطمه علیها السلام را در شب دفن کرد فرمود برای آنکه حضرت فاطمه ع وصیت کرده بود که آن
دو مرد اعرابی که هرگز ایمان بخدا و رسول نیاورده بودند یعنی ابو بکر و عمر بر او نماز نکنند و ایضا
بسند معتبر [illegible] روایت کرده است از حضرت امیر المومنین ع [illegible] سبب [illegible] علت دفن حضرت فاطمه
در شب [illegible] فرمود زیرا که او خشمناک بود بر جماعتی و نمی خواست که بر جنازه او حاضر شوند

(120)

و حرام است بر کسیکه ولایت و محبت آن جماعت داشته باشد که نماز کنند بر احدی از فرزندان

فاطمه علیها السلام و ایضاً روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

خبر از روی [illegible] فرمود که مضمون آنها اینست که مرا اجتماعی از دوست آخر [illegible]

منتهی میشود و هر مصیبتی که غیر از مرگ است نزد هر کس اندک است و رفتن حضرت فاطمه

بعد از حضرت رسالت [illegible] از پیش من دلیل است بر آنکه هیچ دوستی برای کسی باقی نمیماند

و زود باشد که نام کسان از میان مردم برطرف شود و دوستی مرا فراموش کنند [illegible]

از برای من یار دیگر بهم رسد و ایضاً از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است

که هفت کس بر حضرت فاطمه ع نماز کردند ابوذر و سلمان و عمار و حذیفه و عبدالله مسعود و مقداد

و من امام ایشان بودم و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام

پرسیدند که اول کسی که برای او نعش قرار دادند که بود فرمود که حضرت فاطمه ع بود و ایضاً

بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که اول نعشی که در اسلام ساختند نعش حضرت

فاطمه ع بود و سببش آن بود که چون حضرت بیمار شد و بآن بیماری از دنیا رحلت نمود باسما بنت

عمیس گفت ای اسما من ضعیف و نحیف شده‌ام و گوشت بدنم برطرف شده است آیا چیزی برای من درست

نمیکنی که بدن من از مردان بپوشاند اسما گفت چون در بلاد حبشه بودم دیدم که ایشان کاری

میکردند اگر خواهی برای تو بکنم فرمود که بلی پس تختی آورد و سرنگون کرد بعد جریدهای

خرما طلبید و بر روی پایه‌های آن بست پس جامه بر روی آن افکند و گفت [illegible]

[illegible] حضرت فرمود که [illegible] مرا از مردان بپوشانی

از دفن فاطمه ع

[illegible]

کن بر من تو مرا دمن کنی [illegible] وصیتی را اعلام مکن تا بخبر زمین سپارم که السلام علیکم [illegible]
خود تا روز قیامت پس چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را غسل داد و وضو
کفن پوشانید و امام حسن علیه السلام را فرمود که ابوذر را طلب کن چون ابوذر حاضر شد جنازه را برداشتند تا به
بقیع بردند و بر آن حضرت نماز کردند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از نماز فارغ شد دو رکعت
نماز بجا آورد و دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا این دختر پیغمبر
فاطمه علیها السلام است [illegible] برآورد او را از ظلمتهای بسوی نور درخشید تمامی [illegible]
زمان روشن بقدر یک میل چون خواستند که آنحضرت را دفن کنند ندا رسید بایشان
از بقعهای بقیع که بسوی من بیائید که تربت او را از من برداشتند چون نظر کردند [illegible]
و دیدند پس جنازه آنحضرت را نزد آن قبر بردند چون آنحضرت را در قبر گذاشتند حضرت امیر المؤمنین
از کنار قبر ندا کرد که ای زمین من امانت خود را که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است
بتو سپردم پس از زمین ندا آمد که یا علی من مهربانترم بر او از تو برگرد [illegible] چون
حضرت خواست که برگردد قبر پوشیده شد و با زمین هموار شد و ناپیدا شد و دیگر ندانستند
که در کجاست تا روز قیامت و بدانکه عمر شریف حضرت فاطمه علیها السلام در وقت وفات خلاف بسیار است
و اکثر روایات معتبره دلالت میکنند بر آنکه عمر شریف آنحضرت در آن وقت هجده سال بود و بعضی
بیست [illegible] سال و بعضی سی سال و بعضی بیست و پنج سال و بعضی بیست و هفت سال و بعضی
[illegible] سال نیز گفته‌اند و اصح و اشهر میان علمای امامیه قول اول است [illegible]
[illegible] آنحضرت در محشر این بانو به رحمة الله [illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت [illegible]

بلغ

دوازده

(122)

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون قیامت برپا شود دختر من فاطمه را بیاید بر
ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار و از پهلوی آن ناقه حریرهای بهشت آویخته باشند و مهار آن از مروارید
تر باشند و پایهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک و دیدهای آن از [illegible] یاقوت
سرخ و بر آن ناقه قبه از نور بسته باشند و از اندرونش و بیرونش نمایان باشد و میانش عفو و کار
و بیرونش رحمت کریم غفار باشد و فاطمه تاجی از نور بر سر گذاشته باشد که هفتاد رکن مشتمل
باشد و هر رکنی را مرصع کرده باشند از مروارید و یاقوت درخشنده مانند ستارگان
و شعاع [illegible] از جانب راست او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او هفتاد هزار ملک
و جبرئیل مهار ناقه او را گرفته باشد و بصدای بلند ندا کند که بپوشانید دیدهای خود را
تا بگذرد فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله پس نماند در آن وقت پیغمبر مرسلی و نه شهیدی
مگر آنکه دیدهای خود را بپوشند تا فاطمه از صحرای محشر بگذرد و چون برابر عرش پروردگار آید
خود را از ناقه بزیر افکند و بگوید ای خداوند من و ای سید من حکم کن میان من و آنها که بر من
ستم کرده‌اند خداوندا حکم کن میان من و آنها که فرزندان مرا شهید کرده‌اند پس ندا از جانب
حق تعالی برسد که ای حبیبه من و فرزند حبیب من از من سوال کن تا عطا کنم و نزد من شفاعت کن
تا شفاعت ترا روا گردانم بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که امروز ظلم ستمکاران از من
نمی‌گذرد پس در آن وقت فاطمه علیها گوید که پروردگارا ببخش ذریت من و شیعیان من و شیعیان
فرزندان مرا و دوستان مرا و دوستان فرزندان مرا پس با و ندا از جانب حق تعالی رسد که
کجا‌اند فرزندان فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان فرزندان او [illegible]

ایشان بیایند فرو گرفته باشند و ایشان را ملایکه رحمت از هر طرف پس فاطمه علیها ... ایشان روان شوند تا ایشان را داخل بهشت گردانند و ایضا بسند معتبر از حضرت
علی بن موسی الرضا روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
دختر من فاطمه علیها السلام بصحرای محشر در آید با جامه‌های خون آلوده و در قایمه عرش چنگ زند
و گوید خداوندا حاکم عادلی حکم کن میان من و آنها که فرزندان مرا کشتند پس حق تعالی
حکم خواهد کرد از برای دختر من بحق پروردگار کعبه و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود
برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها قبه از نور برپا کنند پس حضرت امام حسین بیاید و سر
مبارک خود را در دست داشته باشد چون نظر حضرت فاطمه علیها بر او افتد نعره برزند که نماند
در محشر ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه بنده مومنی مگر اینکه گریان شوند پس حق تعالی
را برای او متمثل گرداند بصورتی نیکوترین که ... کنند با قاتلان فرزند آنحضرت پس خدا
جمع کند قاتلان حسین را و آنها که کارسازی ایشان کرده بودند و آنها را که شریک در خون او شده
بودند پس همه ایشان را بقتل آورد و باز ایشان را زنده کند تا آنکه حضرت امیر المومنین
بار دیگر ایشان را بقتل آورد پس بار دیگر ایشان را زنده کند تا حضرت امام حسین علیه السلام
ایشان را بقتل رساند تا اینکه نماند احدی از فرزندان ما مگر آنکه ایشان را یک مرتبه بقتل
رسانند پس در آن وقت خشم و غضب شیعیان ما و خشم فرزندان ما فرو نشیند و اندوه
را زایل گرداند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا رحمت کند شیعیان ما را که ... سوگند

ایشان را منزل ...

[illegible] همدستان بخدا سوگند که ایشان با ما شریکند در مصیبت بطول حزن و حسرت ما [illegible]
بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون روز قیامت شود فاطمه علیها السلام با
جماعتی از زنان پس گویند که داخل بهشت شو گوید که من نمی‌روم تا بدانم که با فرزندان من
چه کردند بعد از من پس با او گویند که نظر کن در میان صحرای قیامت چون نظر کند حضرت امام
حسین علیه السلام را ایستاده ببیند که بی سر ایستاده پس فریاد برآورد و من از فریاد برآوردم و از جمیع ملائکه و خلایق
خروش برآید پس در این وقت حق تعالی از برای او غضب کند امر کند و آتشی را که آن را هبهب می‌گویند
که [illegible] آن را افروخته‌اند تا سیاه شده است و [illegible] برگز داخل آن نمی‌شود و غمی برگز از آن بیرون
نرود پس [illegible] آن را ندا کند که بردار قاتلان حسین علیه السلام و حاملان قرآن را که دست از اهل بیت
رسالت برداشته‌اند و قرآن را وسیله ظلم و عدوان کرده‌اند پس بر [illegible] و چون
در میان آتش در آیند آتش بفریاد آید و ایشان بناله آیند و آتش بخروشد و ایشان بخروشند
[illegible] ایشان نعره زنند پس آتش بسخن در آید و بزبان فصیح بگوید ای پروردگار
با چه سبب آتش را بر ما واجب کردی پیش از بت‌پرستان پس از جانب حق تعالی
با ایشان ندا رسد که دانسته [illegible] مثل کسی که بنادانی بد کند و [illegible]
بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خبر فرمود که در روز قیامت سر امام حسین علیه السلام متمثل خواهد شد [illegible]
[illegible] چون نظر [illegible] بر آن سر مبارک افتد فریاد برآورد که ای فرزند مظلوم [illegible]
[illegible] فریاد و ناله فاطمه [illegible] کردند و جمیع اهل محشر فریاد برآورند

(123)

و گویند خداوند کشته شده فرزندان ترا از من فاطمه علیها السلام از جانب حقتعالی پرسد که چه حکم میکنی
انتقام ترا خواهم کشید از قاتلان او و اتباع قاتل او و دوستان قاتل او و فاطمه علیها السلام
روز بر ناقه از ناقهای بهشت سوار باشد که پهلوی آن از ابریشم مزین کرده باشند
و روی آن ناقه از مروارید و دیدهای آن شمعها باشند و سرش از طلای [illegible] و گردن
از مشک و عنبر باشد و مهارش از زبرجد سبز باشد و جهازش از مروارید باشد که بجواهر
دیگر مزین کرده باشند و بر آن ناقه هودجی بسته باشند که پرده آن هودج از نور حقتعالی
باشد و میانش مملو از رحمت الهی باشد و بلندی مهارش بقدر یک فرسخ از زمین دنیا [illegible]
هر دو هودج را هفتاد هزار ملک احاطه کرده باشند و مشغول باشند بتسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر
و ثنای حق تعالی پس منادی از میان عرش ندا کند که ای اهل قیامت دیدهای خود را بپوشانید
که حضرت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله میگذرد پس حضرت فاطمه و شیعیان و دوستانش بر صراط بگذرند
مانند برق جهنده و دشمنان و ذریت خود را در آتش جهنم اندازد [illegible]
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی خلق اولین و آخرین
را جمع کند پس منادی از جانب حقتعالی ندا کند که بپوشید دیدهای خود را و سرهای بزیر افکنید
تا فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را بپوشند و حضرت فاطمه علیها السلام
بیاید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شده و مشایعت کنند او را هفتاد هزار ملک پس بایستد
بر [illegible] یعنی از مواقف قیامت و از ناقه خود فرود آید و پیراهن خون آلود حسین را
خود در دست گیرد و گوید پروردگارا این پیراهن فرزند منست [illegible]

تحمید

در [illegible]

پروردگارا [illegible]

تو نوشته اند که پیش از تو باستقبال کسی نرفته باشند و بعد از تو باستقبال کسی نروند و حربهای
نور در دست داشته باشند و بر ناقههای نور سوار باشند که جهاز آن ناقهها از طلای زرد
یا قوت باشد و مهارهای آنها از مروارید تر باشد و رکابهای آنها از زبرجد باشد و در میان
جهاز هر ناقه بالشی از سندس بهشت گذاشته باشند و چون داخل بهشت گردی تمام اهل
بهشت شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند و برای شیعیان تو خوانها از انواع نعمتها [illegible] جواهر
بر عمودهای نور نصب کنند و ایشان از آن خوانهای طعام تناول کنند [illegible]
مشغول حساب باشند و ایشان ابداً از نعیم بهشت متنعم گردند و چون دوستان [illegible]
همه در بهشت قرار گیرند بزیارت تو بیایند جمیع پیغمبران از آدم تا خاتم علیهم السلام و در
بهشت دو مروارید هست که از یک رشته بر آمده اند یکی از آنها مروارید سفید است و دیگری
مروارید زرد و در هر یک از آنها هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار خانه
پس آن قصرهای سفید منزلهای ما و شیعیان ما است و قصرهای زرد منزلهای [illegible]
و آل ابراهیم است پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار من میخواهم که مرگ ترا نبینم و بعد از تو
زنده نمانم حضرت فرمود که جبرئیل مرا از جانب خدا خبر داد که اول کسی
از اهل بیت من ملحق گردد تو خواهی بود پس وای بر کسی که ظلم کند بر تو و رستگاری
عظیم است برای کسی که ترا یاری کند

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان تاریخ ولادت و شهادت سید الاوصیا و امام المتقین زبده اصفیا حبیب اسد الله
الغالب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible] و آن چند فصل است [illegible] در بیان

باب سیوم

119

ولادت باسعادت آنحضرت مشهور میان علما و محدثین خاصه و عامه آنست که آنحضرت در روز جمعه
سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شد و در آن وقت عمر شریف
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیست و هشت ساله بود و بقولی [illegible] ساله و بقولی ده سال پیش از بعثت
آنحضرت بود و شیخ طوسی علیه الرحمه در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که ولادت باسعادت آنحضرت در روز یکشنبه هفتم ماه مبارک شعبان واقع شد و قول
اول اشهر است که هر دو روز را احترام نمایند بهتر است و بعضی بیست و سیوم ماه شعبان نیز گفته اند
[illegible] حضرت علیه السلام ابوطالب بن عبد المطلب بود که با عبدالله پدر حضرت رسول از یک مادر بودند
و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی اند
که پدر و مادر ایشان هر دو از بنی هاشم بودند و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که من و علی هر دو از یک
نور خلق شده ایم [illegible] بودیم پیش از آنکه خدا حضرت آدم را علیه السلام خلق کرد
[illegible] و چهار هزار سال و بروایت دیگر [illegible] هزار سال و در جانب راست عرش الهی تسبیح و تقدیس
الهی میکردیم پس چون خدا آدم را آفرید آن نور مقدس را دو جزو قسمت کرد [illegible] در صلب
حضرت آدم جا داد و چون آدم بزمین آمد ما در صلب او بودیم و چون نوح در کشتی نشست
ما در صلب نوح بودیم و چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند ما در صلب او بودیم و پیوسته
ما را [illegible] تا آنکه [illegible] آن نور [illegible] سیوم [illegible] جزو دیگر علی [illegible] و محمد بن
العباس [illegible] ابن عباس روایت کرده است که گفت [illegible] در [illegible] حضرت رسالت

۱۲۷

[illegible] رسید که چه کردی حضرت آنچه کرده بود بیان کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله شاد و خندان
گردید و فرمود که میخواهی ترا بشارت دهم بالای حضرت آمر گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد و بنده تو گردم
بشارت دهنده [illegible] بودی حضرت فرمود که جبرئیل بر من نازل شد در وقت زوال و گفت یا محمد این کسی که
تو می‌نگری [illegible] حق تعالی او را منفعت عظیم مسلمانان داد و درست کرده درین [illegible] که او را از فرزندان
تو [illegible] خیبر [illegible] دست [illegible] خبر داد با آنچه تو گفتی و گفت ای محمد بدرستی که نجات نیافت
از [illegible] آدم مگر کسی که ولایت شیث وصی او را اختیار کرد و شیث نسبت پدر خود آدم
یافت و آدم بخداوند عالم نجات یافت و از قوم نوح کسی نجات نیافت مگر کسی که
ولایت سام وصی او را اختیار کرد و سام بنوح نجات یافت و نوح بحق تعالی نجات یافت
و از قوم حضرت ابراهیم نجات نیافت مگر کسی که ولایت اسمعیل را اختیار کرد و نجات اسمعیل بابراهیم
بود و ابراهیم بخداوند کریم و از قوم موسی کسی نجات نیافت مگر کسی که ولایت وصی او یوشع را
اختیار نمود و نجات یوشع بموسی بود و نجات موسی بحق تعالی بود و از قوم عیسی کسی نجات نیافت
مگر کسی که ولایت شمعون وصی او را اختیار نمود و شمعون بعیسی و عیسی بحق تعالی نجات یافت و از امت
تو کسی نجات می‌یابد که اختیار نماید ولایت علی را که وزیر تست در حیات تو و وصی تست در
وفات تو و علی بتو نجات می‌یابد ای محمد حق تعالی ترا بهترین پیغمبران گردانیده و علی را بهترین
اوصیای پیغمبران گردانیده و امامان و پیشوایان دین را از ذریت شما گردانیده است تا روز
قیامت چون حضرت امیر المؤمنین این بشارت را شنید بشکر حق تعالی سجده رفت و روی
خود را بر زمین می‌مالید و زمین را بوسید بدرستی که حق تعالی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را

(127)

علیه والسلام خلق کرد در عالم ارواح و ایشان تسبیح و تحمید و تهلیل حقتعالی میگفتند در زیر
عرش الهی پس از آنکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس ایشان را نوری گردانید و منتقل
گشت آن نور از پشتهای مردان برگزیده بسوی رحمهای پاکیزه پس چون حق تعالی خواست که آنرا
ظاهر گرداند آن را [illegible] بدو قسم منقسم گردانید و یک قسم را در صلب عبد الله بن عبد المطلب
قرار داد که از وی محمد که سید پیغمبران و خاتم مرسلان است بهم رسید و پیغمبری بدو قرار داد و دوم
دیگر را در صلب عبد مناف قرار داد که از و عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است پس از و
نور علی بهم رسید که امیر مومنان و بهترین اوصیای پیغمبران است پس حضرت رسول
علیه [illegible] وی و جای نشین و شوهر دختر خود و آزاد کننده قرض خود و وفا کننده بوعده [illegible]
و یاری کننده دین خود و برطرف کننده غمهای خود گردانید و شیخ طوسی از طریق مخالفان
از انس بن مالک روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شتری [illegible]
و نزدیک کوهی رفت و از شتر فرود آمد و فرمود که ای انس این شتر را بگیر و نزد فلان موضع
در آنجا علی را خواهی یافت و سنگریزه تسبیح حقتعالی میگوید چون او را ببینی سلام مرا باو
برسان و او را بر این شتر سوار کن و نزد من آور انس گفت چون بخدمت آنحضرت
رسیدم سلام حضرت را باو رسانیدم [illegible] بر شتر سوار کردم و در [illegible]
چون دیده او بر حضرت رسول افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله [illegible] و علیک السلام
یا ابا الحسن بنشین [illegible] که این موضعی است که [illegible] پیغمبر مرسل در این موضع نشسته اند [illegible] از همه
[illegible] که تو از همه آنها بهتری ناگاه دیدم

فضلت [illegible]
[illegible]

بر بالای سر ایشان میدرخشید و هر دو یک نور بودند بر سر ایشان پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست دراز کرد و
خوشه انگوری از میان ابر گرفت و در میان خود و علی گذاشت گفت بخور ای برادر من این هدیه
از جانب حق تعالی است بسوی من و بسوی تو انس گفت گفتم یا رسول الله علی برادر تست فرمود بلی یا
انس : یا رسول الله بیان کن برای من که چگونه برادر تست حضرت فرمود که حق تعالی آبی خلق
کرد در زیر عرش سه هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند و آن آب را در میان مروارید سبزی جا داد
تا حق تعالی آدم را آفرید پس آن آب را در صلب او جاری کرد و چون او را از بهشت بیرون برد آن
آب را در صلب شیث منتقل گردانید و همچنین پیوسته آن آب را از صلبی بصلبی منتقل میگردانید از
اصلاب طاهره انبیا و اوصیا تا آنکه بصلب عبد المطلب رسید در آنجا آن آب را دو نیم کرد و نصفی
بصلب عبد الله منتقل کرد و نصف دیگر را بصلب ابو طالب نقل کرد پس علی از نصف آن آب است
و من از نصف دیگر و باین سبب علی برادر من است در دنیا و آخرت پس حضرت
این آیه خواند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا یعنی
اوست که آفرید از آب بشری را پس او را صاحب نسب و داماد من گردانید و پروردگار تو بر همه
چیز قادر است و در حدیث دیگر فرمود که یا ابن عباس علی از من است و من از علی ام گوشت
او از گوشت من است و خون او از خون من است پس هر که مرا دوست دارد باید که او را
دوست دارد و هر که مرا دشمن دارد باید دشمن من او را دشمن دارد و شیخ طوسی بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله علی ابن ابی طالب
را گفت ای ابو الحسن میخواهی که ترا بشارت دهم گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من و تو از

یک طینت خلق شده ایم و از زیادتی طینت ما شیعیان ما خلق شده اند چون روز قیامت
شود مردم را بمادرهای ایشان طلب مینمایند مگر شیعیان ما که ایشان را بنام پدرهای ایشان طلب
میکنند زیرا که حلال زاده اند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی حق تعالی مردم را از درختهای مختلف
آفریده است و من و تو از یک درخت خلق شده ایم و من اصل آن درختم و تو فرع آن و حسن
و حسین [illegible] از فرزندان او شاخهای آن درختند و شیعیان ما برگهای آن درخت
و هر که چنگ زند بشاخی از شاخهای آن درخت حق تعالی او را داخل بهشت میکند و کلینی
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد
شدند نزد ولادت آنحضرت معجزات بسیار ظاهر شد و برای آمنه قصرهای فارس و شام
نمودار شد فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و از مشاهده آن آیات و معجزات
مسرور شد و گردید بسوی ابوطالب شتافت و او را بشارت داد بولادت آنحضرت و آنچه را
کرامات مشاهده نموده بود ذکر کرد ابوطالب گفت که صبر کن سی سال دیگر فرزندی ترا بهم خواهد رسید
که در همه کمالات مانند او باشد بغیر از پیغمبری وصی او و وزیر او خواهد بود و در کتاب روضة
الواعظین و سایر کتب معتبره از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که جابر گفت
که سؤال کردم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از ولادت با سعادت حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که آه آه سؤال کردی از بهترین کسی که بعد از من متولد شده است [illegible]
مسیح در دعای خواهد شد بدرستیکه حق تعالی آفریده است من و علی را از یک نور پیش از آنکه

[illegible] پدید [illegible] خداوند [illegible] شهادت میدهد که محمد [illegible] رسول
خداست و تو یا علی ادنی بمحمد تمام میشود پیغمبری و بتو تمام میشود وصیت چون ابوطالب این
بشارت را شنید قطرات اشک از دیده بارید و گفت که آن مولود چه نام دارد گفت
نام او علی است ابوطالب گفت حقیقت گفتار تو بر من ظاهر نمیشود مگر آنکه برهانی قوی و دلیل
واضحی که مشاهده نمایم بمن بنمایی راهب گفت چه چیز میخواهی برای تو درین وقت سوال کنم از خدای
بزرگ تا عطا کند بما آنچه من صادقم در گفتار خود ابوطالب گفت درین وقت طعامی از بهشت
میخواهم که برای من حاضر شود پس راهب مشغول دعا شد و هنوز دعای او تمام نشده بود که طبقی نزد
ایشان ظاهر شد که در آن طبق انگور و رطب و انار بهشت بود پس ابوطالب اناری برداشت و شاد [illegible]
برخاست و بعد از آن بمنزل خود مراجعت نمود و آن انار را تناول فرمود و حق تعالی از آن
انار آبی در صلب او آفرید و در همان ساعت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و او بعلی [illegible]
حامله شد و چون آن نطفه مبارک در رحم فاطمه قرار گرفت از مهابت آن حضرت زمین بحرکت
آمد و چند روز می لرزید و قریش را باین سبب فزع عظیمی عارض شد و گفتند برخیزید که بتهای خود را
ببریم بر سر کوه ابوقبیس و از ایشان سوال کنیم شاید این زلزله از ما زایل گردد و چون بتها را
بر سر کوه ابوقبیس بالا بردند زلزله شدید تر شد و سنگها از کوه در گردید و اجزای کوه از هم
پاشید و بتها برو در افتادند چون این حالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند و گفتند که این بلای عظیمی
است که ما را از آن رهائی ممکن نیست و درین حال حضرت ابوطالب بر کوه آمد و در آن حالت
بر روی [illegible] ایها الناس بدرستی که خدای تعالی درین شب حادثه پدید آورده است

قطرات

بتان

دفتر مبارک

مبارک [illegible] است اگر او را اطاعت کنید و اقرار بولایت او نمایید و شهادت بامامت
او دهید پس زلزله هرگز از شما ساکن نگردد و یک خانه در تهامه از برای شما نماند و قریش گفتند ای ابوطالب
[illegible] [illegible] پس ابوطالب آمد و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی و سیدی
اسالک بالمحمدیة المحمودة والعلویة العالیة وبالفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی
تهامة بالرأفة والرحمة یعنی ای خداوند من و سید من سوال میکنم از تو بحق ملت محمد که پسندیده
است و طریقه علی که بلند مرتبه است و طریقه فاطمه که روشن و نورانی است که البته تفضل کنی
بر اهل تهامه برافت و رحمت پس حضرت فرمود که بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه از زمین
رویانیده و خلایق را آفریده است سوگند یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را نوشتند و در
جاهلیت هر شدت که ایشان را رو میداد باین کلمات خدا را دعا میکردند و دعای ایشان
مستجاب میشد و حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند پس چون شب ولادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام
شد روشنی عظیم در آسمان پیدا شد و نور ستارها مضاعف گردید پس قریش از مشاهده این احوال متعجب
گردیدند و گفتند در آسمان حادثه عظیمی حادث گردیده است ابوطالب از خانه بیرون آمد و در کوچها
و بازارهای مکه میگشت و [illegible] میگفت که ایها الناس تمام شد حجت خدا چون مردم ابوطالب را دیدند
بسوی او دویدند و گفتند این چه نور است که ما در آسمان مشاهده میکنیم ابوطالب گفت که بشارت باد شما را
که ظاهر شد در این شب دوستی از دوستان خدا که حق تعالی در او کامل خواهد گردانید خصلتهای
خیر را و با او ختم خواهد کرد اوصیای پیغمبران را و او پیشوای متقیان است و یاری دهنده دین
خدا و بهترین عالمیان است و براندازنده شیطان [illegible] است و زینت

داخل [illegible]

130

و مرا سلام رسانید درین حال من گفتم ای فرزند این خواهر تست و آن عم تست حضرت
ای مریم دختر عمران است و عم من عیسی بن مریم است پس آن زن بوی خوش را از
ظرف غالیه بیرون آورد و آن طیب را بر آن بوی خوش تطییب کرد و دیدم آن زن دیگر را ... آن
و او را در جامه که با خود آورده بود پیچید ابو طالب گفت من درین حال گفتم که اگر او را ... وقت ختنه
میکردم بر وی آسان تر بود زیرا که سنت عرب در آن وقت چنین بود که فرزند ... ختنه
می کردند پس آن زن گفت ای ابو طالب این فرزند طاهر و مطهر است نمی چشید ...
را در دنیا مگر بر دست مردی که خدا و رسول و ملایکه آسمان ذکر ... و در ... شمشیر
و لعنت میکنند و آتش جهنم مشتاق اوست ابو طالب گفت ... آن زنان ...
و او ابن ملجم مرادی است لعنة الله علیه او را در کوفه شهید خواهد کرد ... از ...
محمد ابو طالب گفت درین حال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه درآمد ... را از دست
زنان مطهره گرفت و دست او را ... سخنان بسیار با او گفت و علی نیز
اسرار بسیار با آنحضرت گفت پس آن زنان غایب شدند و من ایشان را ندیدم و در خاطر بود که
کاش آن دو زن دیگر را می شناختم درین وقت حضرت امیر المومنین بالهام رب العالمین
گفت ای پدر آن زن اول حوا مادر عالمیان بود و زن دوم مریم دختر عمران بود و آن
زنی که مرا در جامه پیچید آسیه زن فرعون بود و آن زنی که مرا خوشبو گردانید مادر موسی
بن عمران بود پس برو بسوی مشرم که او را البشارت ده ... شنیده
با او باز گوید ... در فلان موضع ... دیدی ...

[illegible] احوال او این بود که تو گفتم چون از سخنان خود با حضرت رسول فارغ شد حکایت
[illegible] سالک گردید چون شنیدم این سخنان از شنیدن بسجده افتاد و شکر حق تعالی بجا آورد
[illegible] خواب دو کیفیت حال بر روی [illegible] پوشان چون جامه از روی او افکند سر او یافتی
بحالت [illegible] حالت خود برگشت [illegible] در آنجا ماندم هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس
[illegible] پیدا [illegible] آمدند و سخن آمدند و گفتند السلام علیک یا ابو طالب چون جواب سلام گفتم گفتند
[illegible] ملحق شو بولی خدا که تو از همه کس سزاوارتری بحرمت و محافظت و من گفتم با ایشان که کیستید
گفتند ما عمل شایسته اوایم حق تعالی ما را از تعلیمهای عمل او خلق کرده است تا آنکه دفع کنیم از او بلا را
از زمین تا روز قیامت چون در روز قیامت زنده شود یکی از ما در پیش روی او و دیگری از عقب
[illegible] بود در بهشت [illegible] سوی بهشت پس ابو طالب سوی مکه برگشت جابر گفت که چون با هم
حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله این خبر را نقل کردم گفتم الله اکبر مردم میگویند که ابو طالب کافر بود
حضرت فرمود که ای جابر پروردگار تو [illegible] است در شب معراج چون بعرش رسیدم
در آنجا چهار نور دیدم گفتم الهی این نورها چیست پس از جانب حق تعالی رسید که یا محمد یکی
عبدالمطلب و دیگری ابو طالب و دیگری پدرت عبدالله و دیگری برادر تو طالب گفتم خداوندا
ایشان این درجه را که چه چیز یافتند حق تعالی فرمود که ایمان را خود پنهان داشتند و از ترس
[illegible] تقیه کردند و بر آزارهای ایشان صبر کردند تا از دنیا رحلت نمودند مولف گوید که
[illegible] این احوال در میانه کعبه واقع شده باشد یا آنکه با احادیث دیگر مخالفت
نداشته باشد و آنکه واقع شده بود که حرارت [illegible] رسید مگر بدست ابن ملجم علیه اللعنة

132

شاید که هر دو از آن باشد که مرحمت بی اختیار جهد و دوستان ابو طالب شدید باشد و تخویف نموده باشد
مگر نسبت کفر نیز باکه مراد تقیهایی دیگر را حضرت خود باعث شده و از برای حفظ خود در ظاهر
این درجه آورده و محتمل است که در آن جراحتها الهی بآنحضرت نرسیده باشد و اما نفی
ذکر عالب برادر آنحضرت درین حدیث غریب است و محتمل است که از برادر حضرت علی نبوده باشد
چون در بعضی اخبار وارد شده است که او مسلمان از دنیا رفت و در بعضی کتابها جعفر
بن ابیطالب مذکور است و ابن بابویه و شیخ طوسی و علامه رحمة الله علیهم و غیر ایشان باسانید
بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و یزید بن قعنب و عباس و عالی روایت کرده‌اند
که روزی عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از بنی عبد العزی برابر خانه
کعبه نشسته بودند که ناگاه فاطمه بنت اسد رضی الله عنها به مسجد درآمد و حضرت امیر المؤمنین را نه ماهه حامله بود
و او را درد زائیدن گرفته بود پس در برابر کعبه ایستاد و نظر بجانب آسمان کرد و گفت پروردگارا
من ایمان آورده‌ام بتو و بهر پیغمبری و رسولی که فرستاده‌ای و بهر کتابی که نازل کرده‌ای و تصدیق
نموده‌ام بگفتهای جد خود ابراهیم که خانه کعبه را بنا کرده است پس سؤال میکنم از تو بحق آنکسی که این خانه را بنا کرده
و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن میگوید و بسخن گفتن خود مونس من گردیده است که
ولادت او را بر من آسان گردانی و این را یکی از آیات و دلایل جلالت و عظمت خود گردانی عباس و یزید
بن قعنب گفتند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار عقب خانه کعبه شکافته شد و فاطمه از آن رخنه
داخل شد و از دیدهای ما پنهان شد و باز دیوار درست شد باذن خدا خواستیم که در خانه
را بگشائیم چندانکه سعی کردیم گشوده نشد و دانستیم که این امریست از جانب خدا و فاطمه سه روز

در اندرون خانه

و زنان در درون خانه کعبه و اهل مکه در کوچه‌ها و بازارها این قصه نقل میکردند و زنان در خانه‌ها
[illegible] این حکایت را نقل میکردند و تعجب مینمودند و چون روز چهارم شد خانه از همانجا که شکافته شده بود
[illegible] فاطمه بنت اسد بیرون آمد و اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در دست خود داشت
[illegible] گفت ای مردم بدرستی که حق تعالی مرا برگزید از میان خلق خود و تفضیل داد مرا بر زنان
برگزیده [illegible] پیش از من بوده زیرا که برگزیده آسیه دختر مزاحم را که عبادت کرد حق تعالی را پنهان
در موضعی که عبادت حق تعالی سزاوار نبود مگر در حالت ضرورت یعنی خانه فرعون و مریم
[illegible] را حق تعالی برگزید و ولادت عیسی را بر او آسان گردانید در بیابان درخت
خشک [illegible] جنبانید و رطب تازه از برای او از آن درخت فرو ریخت و حق تعالی مرا
برگزید و بر هر دو برتری و زیادتی داد و بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته‌اند زیرا که
من فرزند [illegible] در میان خانه برگزیده او و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه‌ها و
طعامهای بهشت تناول کردم و چون خواستم که بیرون آیم در هنگامی که فرزند برگزیده بر روی
دست من بود هاتفی از عالم غیب مرا ندا کرد که ای فاطمه این فرزند بزرگوار خود را علی نام
کن بدرستی که منم خداوند علی اعلی و او را آفریدم از قدرت و عزت و جلال خود و بهره
کامل از عدالت خود بخشیدم و نام او را از نام مقدس خود مشتق ساختم و موسوم کردم او را و [illegible]
آداب خود مطلع کردم و در خانه محترم من متولد شده است و او کسی است که اذان خواهد
گفت بر روی خانه من و بتها را خواهد شکست و آنها را از بالای کعبه بزیر خواهد انداخت
[illegible] و تمجید و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد و [illegible] امام و پیشوا [illegible]

و او را [illegible]

بر آن سینهای شیر بقدرت الهی بسخن آمد گفت تویی پدید شیر خدا و یاری کننده [illegible]
و ترتیب کننده اوئیس در آن روز محبت حضرت رسالت در دل ابوطالب آمد و با
آورد و در حدیث دیگر روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متولد
شد ابوطالب او را از سینه خود گرفت و در دست فاطمه بنت اسد داد از غرفه بسوی ابطح آمد
و ندا کرد شعری چند که مضمون این ابیاتست که ای پروردگاری که شب تاریک و روز روشن
را آفریده بیان کن از برای ما که این کودک خود را چه نام گذاریم ناگاه مانند ابر چیزی
نزدیک ابوطالب آمد و ابوطالب او را گرفت و با علی بسینه خود چسبانید و بخانه برگشت
شد دید که لوح سبزیست و در آن شعری چند نوشته است که مضمون اینست
مخصوص گردیدید شما ای ابوطالب و فاطمه بفرزند طاهره و پاکیزه و برگزیده و پسندیده
او علی است و خداوند علی علی نام او را از نام خود اشتقاق کرده است پس ابوطالب
آنحضرت را علی نام کرد و آن لوح در زاویه راست کعبه آویخت و چنان آویزان بود تا زمان
هشام بن عبد الملک علیه اللعنة و آن ملعون آنرا از آنجا فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد
و در کتاب روضة الواعظین نیز بسیار از ابو سعید خدری و دیگران روایت کرده اند که گفت
روزی در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بودم ناگاه سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و عمار یاسر و حذیفه و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمه بن ثابت و عامر بن واثله
بخدمت آنحضرت آمدند و نشستند و آثار اندوه از روهای ایشان ظاهر بود پس گفتند
پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ما میشنویم از جماعتی که در حق

نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و آنها امامان از ذریت حسین علیهم السلام [illegible]

ار خلقی آفریده که از من گرامی تر باشد نزد تو حق تعالی ندا کرد که ای آدم اگر صاحبان این نامها نبودند

هر آینه خلق نمی کردم آسمان را نه زمین را و نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه ترا ای آدم چون آدم

ترک اولی از و صادر شد سوال کرد از خدا که بحق ما قبول نماید توبه او را و از خطایای او درگذرد

و ببرکت ما حق تعالی توبه او را قبول کرد و مائیم آن کلمات که حق تعالی فرموده است در آیه تلقی

نمود و تا بشارت از برکت ما درگذرد پس حق تعالی با و خطاب کرد که ای آدم شاد و خوش

این نامها از ذریت فرزندان تو اند پس آدم حق تعالی را باین نعمت عظیم شکر

بجا آورد [illegible] همه از فضل ذریت بر ملائکه و اصحاب برخاستند گفتند

میکنیم خود را که مائیم رستگاران حضرت فرمود که بلی چنین است شمائید رستگاران

از برای ما و شما آفریده شده است و جهنم از برای دشمنان ما و شما آفریده شده است

ابو [illegible] بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که روزی فاطمه بنت اسد در دور کعبه

طواف میکرد در وقتی که بحضرت امیرالمومنین علیه السلام حامله بود ناگاه در اثنای طواف درد

در زائیدن گرفت پس بقدرت الهی کعبه شکافته شد و فاطمه داخل کعبه شد حضرت امیرالمومنین

علیه السلام در مکان طاهر و مطهر از و متولد شد و این خبر بطرق بروایت دیگر از حضرت [illegible]

علیهم السلام روایت کرده که روزی حضرت ابوطالب بمسجد الحرام در آمد و غمگین بود ناگاه محمد ص

بمسجد در آمد از و سوال کرد که سبب اندوه تو چیست گفت ای رسول عم فاطمه را درد زائیدن گرفته

و مضطرب گردیده است پس حضرت دست ابوطالب را گرفت و بنزد فاطمه آمد و فاطمه [illegible]

پس هر که انکار کند امامت ترا ... انکار من کرده است یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان
منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی در امت من و بعد از وفات من امر تو امر من است و نهی تو نهی من است
سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است و مرا بهترین خلق گردانیده است
که تو حجت خدائی بر جمیع خلق و امان خدائی بر ابرار و خلیفه خدائی بر بندگان او و ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که یکی از علمای یهود بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از مسئله چند سوال نمود از جمله آنها آن بود که پرسید [illegible]
چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که سی سال دیگر [illegible] در راه خدا
حضرت فرمود که بلکه کشته خواهد شد و ضربتی بر سر او خواهد زد که ریش او از خون او خضاب
یهودی گفت بخدا سوگند راست گفتی من این را خوانده ام در کتابی که املا کرده است موسی [illegible]
هارون و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که روزی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر فرمود که ای گروه مردم حق را بر باطل غالب گردید و نزدیک خواهد
گشت که باطل بر حق غالب خواهد شد پس فرمود که کجاست بدبخت ترین امت که ضربتی بر سر من زند
و محاسن مرا از آن رنگین کند و بروایت دیگر دست مبارک خود را بر ریش نفیس خود گذاشت و فرمود که
چه مانع شده است شقی ترین امت را که این ریش را از بالای سر آن رنگین کند و ابن بابویه بسند معتبر
روایت کرده است که یکی از علمای یهود بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در هنگامی
که آنحضرت از قتال خوارج نهروان مراجعت نموده بود پرسید که یا علی تو نبی و وصی نبی آخر الزمان
[illegible] امتحان وارد میشود در حیات [illegible]

بلکه بعد از وفات

و چون این سر زیلش کنند و سید عبدالکریم بن طاوس روایت کرده از ابن عباس که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت یا علی حقتعالی عرض کرد محبت ترا بر آسمانها
و زمینها پس اول مکانی که از آسمانها قبول کرد آسمان هفتم بود و حق تعالی زینت داد او را بعرش و کرسی و بعد از آن
آسمان چهارم اجابت نمود آن را زینت بخشید به بیت المعمور پس آسمان اول اجابت نمود و آنرا باستارها
مزین گردانید پس زمین شام اجابت نمود و آنرا به بیت المقدس زینت داد پس زمین حجاز [illegible] نمود
و آنرا بخانه کعبه مزین گردانید پس زمین مدینه اجابت نمود و آنرا بقبر من مشرف گردانید
و آنرا بقبر تو مشرف داد یا علی پس حضرت امیرالمؤمنین ع گفت یا رسول الله آیا من [illegible]
خواهم شد فرمود که بلی یا علی شهید خواهی شد و در بیرون کوفه مدفون خواهی گردید و [illegible]
ملهای سفید تر از خون گشت بدبخت ترین این امت عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنة والعذاب
پس سوگند یاد میکنم بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که کشنده ناقه صالح نزد خدا
از و بیشتر است یا علی صد هزار شمشیر ترا از عراق یاری خواهند کرد و در کتاب کنزالفواید روایت کرده است
که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع بسجده رفت و صدای گریه آنحضرت بلند شد چون سر از سجده برداشت
اصحاب آنحضرت گفتند یا امیرالمؤمنین ع دلهای ما را بدرد آوردی و از گریه ترا اندوهناک گردیدیم و تا حال
چنین گریه نشنیده بودیم آیا سبب این چه بود حضرت فرمود که در سجده بودم و تسبیح خدا
میخواندم ناگاه مرا خواب ربود و خواب هولناکی دیدم و دیدم که حضرت رسول ص نزد من ایستاده است
و میگوید که ای ابوالحسن غیبت تو از ما بطول انجامید و مشتاق لقای تو شده ایم و [illegible]
و وعده داده بود بمن در دنیا وفا نمود گفتم یا رسول الله [illegible]

ارواح را پیش از بدنها خلق کردند به دو هزار سال و ایشان [illegible] در هوا مساکن گردانید پس آنها که در عالم
ارواح با یکدیگر الفت گرفته‌اند و یکدیگر را شناخته‌اند درین عالم با یکدیگر موافقت و محبت دارند و آنها که
در آن عالم با یکدیگر الفت نگرفته‌اند درین عالم نیز با یکدیگر الفت نمی‌ورزند و روح من روح [illegible] را می‌شناسد در عالم
ارواح با تو الفت نگرفته است چون ملعون بیرون رفت حضرت فرمود که اگر خواهید نظر کنید بکشنده من نظر کنید
باین مرد بعضی حاضران گفتند یا امیرالمؤمنین چرا او را نمی‌کشی حضرت فرمود که چه بسیار عجب است که می‌گوئید
بکشم کسی را که هنوز مرا نکشته است و در سند معتبر دیگر روایت کرده است که روزی حضرت
داخل شد و شنید که صدای سبطین یعنی حسنین علیهما السلام بلند شد حضرت فرمود که شما را چه می‌شود
مادرم فدای شما باد گفتند این فاجر ملعون ابن ملجم از پی ما آمد ترسیدیم که آسیبی بشما رساند حضرت
فرمود که خدا لعنت کند کشنده من غیر از کسی نیست و در احادیث معتبره وارد شده است که چون
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نافرمانی و کفر و نفاق اصحاب خود دلتنگ شد و لشکر معاویه علیه اللعنه بر اطراف
و نواحی ملک آنحضرت غارت می‌آوردند و اصحاب آنحضرت یاری آنحضرت نمی‌نمودند بر منبر فرمودند که [illegible]
که دوست می‌دارم که حق مرا از میان شما بیرون برد و در ریاض رضوان جای دهد و مرگ در این زودی
در کمین من است پس فرمود که چه واقع شده است بدبخت‌ترین امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب
کند و این خبر رسید که پیغمبر [illegible] مرا بآن خبر داده است پس فرمود که خداوندا مرا از ایشان [illegible] راحت
بخش تنگ آمده‌ام از ایشان و ایشان از من تنگ آمده‌اند و من از ایشان ملال یافته‌ام و ایشان از من ملال یافته‌اند
خداوندا مرا از ایشان راحت بخش و ایشان را مبتلا کن بکسی که مرا یاد کنند و [illegible]
مشهور است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

نگذارند

بیاوردم و او همراه ما آمده است بی اختیار ما و بر تو نمی‌ترسم و حضرت آن کودک را گفت این
و نظر طولانی بر روی او کرد و او را سوگند داد که آنچه از تو می‌پرسم راست بگوئی پس فرمود که آیا تو شبیه
در میان جمعی از کودکان و در کودکی با ایشان بازی نمیکردی و هرگاه ترا از دور میدیدند میگفتند
که آمد فرزند چراکننده شکمها گفت که بلی حضرت فرمود که پس چرا [illegible] و لذتی برای
و تند در تو نظر کرد و گفت ای شیخ ترا ازبرای کشنده ناقه صالح گفت بلی چنان بود و [illegible]
فرمود که مادر تو خبر داد که از حیض تو حامله شده بود و چون این سخن را شنید
بهم رسید و آخر گفت بلی مادرم مرا چنین خبر داد پس فرمود که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که کشنده تو شبیه است بیهود بلکه از یهود است و ایضاً روایت کرده است که حضرت امیر
مبارک رمضان که در آن ماه بریاض رضوان انتقال نمود بر منبر فرمود که امسال بحج [illegible]
و من در میان شما نخواهم بود و در آن ماه یکشب در خانه امام حسن و یکشب در خانه امام حسین و یکشب
در خانه زینب دختر خود و یکشب در خانه عبدالله بن جعفر طیار بود افطار مینمود و زیاده از سه لقمه
طعام تناول نمی نمود از سبب این حال پرسیدند فرمود که امر خدا نزدیک شده است و یک شب یا دو شب
بیش نمانده است میخواهم که چون برحمت حق واصل شوم شکم من پر از طعام نباشد و کلینی
بسند صحیح از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که [illegible] حضرت
امیرالمؤمنین نماز صبح را در مسجد ادا کرد و مشغول تعقیب گردید تا آفتاب یک نیزه بلند شد پس بجانب
مردم گردانیدند و فرمود که بخدا سوگند که بیشتر گروهی خدا را می یافتم که شب
حق تعالی [illegible] پاهای خود را ایستادن [illegible] افکندند و گاه پیشانی

خود را بر زمین

[illegible] بر زمین [illegible] خدا میکند [illegible] چنان عبادت میکرد که گویا صدای آتش جهنم در گوشها
[illegible] او بود و چون نزدیک ایشان خدا را یاد میکردند مانند درخت از ترس حق [illegible] لرزیدند
و با این احوال گمان میکردند که در زمرهٔ غافلانند [illegible] و بعد از این سخن که آنحضرت را [illegible]
[illegible] تا بدرجهٔ شهادت فایز گردید

در بیان کیفیت شهادت آنحضرت

مشهور میان اهل سنت آنست که در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در وقت طلوع صبح حضرت سید
اوصیا علی بن ابیطالب علیه افضل الصلوات والسلام ضربت خورد از دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی
معذب در عذاب الی یوم المیعاد بمعاونت وردان بن مجالد و شبیب بن بحیره و اشعث بن قیس
و جماعهٔ دیگر [illegible] علیهم جمیعاً لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الی یوم الدین و چون ثلثی
از شب بیست و یکم ماه مذکور روح مقدس آنحضرت بریاض رضوان پرواز نمود و مشهور آنست
که عمر شریف آنحضرت در آن وقت شصت و سه سال بود و از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت
کرده‌اند و از آنحضرت و از حضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی علیهما السلام شصت و پنج سال نیز روایت
کرده‌اند و موافق مشهور با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از بعثت سیزده سال در مکه ماند
و ده سال از عمر شریفش گذشته بود که آنحضرت مبعوث گردیده و بآنحضرت ایمان آورده
و ده سال در مدینه با حضرت رسول [illegible] بسر آورده و چون در خدمت حضرت رسول شروع
بجهاد نمود شانزده سال بود و چون نوزده ساله شد شجاعان عرب کشته [illegible] هیچیک از ایشان
[illegible] و چون در خیبر را کندند بیست و دو سال از عمر شریفش گذشته بود
امامت آنحضرت سی سال [illegible] دو سال بود و چهار ماه [illegible] خلافت کرد [illegible]

عمر غصب خلافت آنحضرت کرد و دوازده سال عثمان غصب نمود و چون خلافت بآنحضرت
برگشت مدت پنج سال مدت خلافت آنحضرت بود و در اکثر آن مدت با منافقان مشغول
قتال بود تا بدرجه شهادت فایز گردید و در کتاب فرحة الغری بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که عمر شریف سید اوصیا در وقت شهادت شصت
و پنج سال بود و در سال چهلم هجری از دنیا رحلت نمود و چون حضرت رسول صلعم برسالت مبعوث
گردید از عمر حضرت امیر ده دوازده سال گذشته بود و بعد از بعثت سیزده سال در مکه با حضرت
ماند با حضرت رسول در مدینه هجرت نمود و ده سال در مدینه با حضرت ماند و سی سال بعد از
حضرت رسالت ع در شب جمعه بدرجه شهادت فایز گردید و در نجف مدفون شد و عمر شریف
آنحضرت شصت و پنج سال رسیده بود و کلینی و شیخ طوسی بسندهای صحیح روایت کرده‌اند
که در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان غسل سنت است و آن شبی است که اوصیای جمیع پیغمبران در آن
شب بعالم بقا رحلت کرده‌اند و در آن شب عیسی ع باسمان بالا رفت و موسی در آن شب برحمت
حق واصل گردید و شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که گروهی از خوارج در مکه با یکدیگر جمع شدند
بعد از واقعه نهروان و گفتند امرائی که در میان مسلمانان هستند همه از راه حق دور رفته‌اند و قتلی
نهروان را ذکر کردند و گریستند بر کشتگان نهروان ترحم کردند و با یکدیگر هم سوگند شدند که حضرت
امیر المومنین ع و معاویه و عمرو عاص را در یک شب بقتل رسانند و طلب خون خارجیان نهروان
از امیر المومنین ع بکشند پس عبد الرحمن ابن ملجم علیه اللعنه گفت که من علی را میکشم و عمرو بن
بکر التمیمی گفت [illegible] بن عبد الله
عمرو عاص را میکشم و برک گفت که من معاویه را میکشم و چنین با یکدیگر عهد بستند که در شب

ماه مبارک

چون حجر این سخن را شنید عزم ... شهید و باعث لعین گفت که ای امیر المؤمنین اراده قتل تو
دارد و بشتافت امیر المؤمنین رفت که آنحضرت را خبر کند قضا را آنحضرت راه دیگر گرفته بود چون به مسجد
برسید شنید که مردم میگویند که امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد و ایضاً روایت کرده از عبد الله
بن محمد ازدی که گفت من در آن شب در مسجد جامع کوفه بودم با جمعی از اهل مصر و آن شب العشر
احیا میگرفتیم دیدم جماعتی نزدیک در مسجد که بجانب خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود جمع شده اند
ناگاه دیدم که حضرت امیر المؤمنین عا داخل مسجد شد و مردم را ندای نماز داد و گفت الصلوٰة
الصلوٰة تا صدای حضرت را شنیدم برق شمشیرها را دیدم و صدای شنیدم که کسی میگفت
که حکم از خداست نه از تو یا علی در اول شبیب بن بجره ضربتی بر حضرت زده بود و ضربت
بر طاق مسجد آمده بود و بر حضرت نخورده بود و حضرت نزدیک محراب رفت و مشغول نماز شد
ابن ملجم بر آنحضرت ضربتی زد و آن سه ملعون گریختند و از مسجد بیرون رفتند چون شبیب به خانه
رفت پسر عم او او را مضطرب یافت گفت بلکه تو امیر المؤمنین را کشته خواست بگوید نه گفت بلی پس
پسر عم شمشیر او گرفت و او را بجهنم فرستاد و ابن ملجم علیه اللعنه را مردی از قبیله همدان گرفت
و بخدمت آنحضرت آورد و شیخ مفید علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت
کرده است که چون ابن ملجم حرام زاده قصد کشتن امیر المؤمنین عا کرد دیگری را با خود آورده بود و
ضربت آن ملعون دیگر بر دیوار مسجد آمد و چون حضرت نزدیک محراب آمد و مشغول نماز شد
... ابن ملجم علیه اللعنه ضربتی بر سر آنحضرت زد که بر جای آن ضربت آمد که عمرو بن عبدود
بر سر آنحضرت زده بود چون صداهای مردم در مسجد بلند شد حضرت امام حسن و امام حسین

علیهما السلام [illegible] دویدند و ابن ملجم را گرفتند و در بند کشیدند پدر بزرگوار خود را برداشتند و بخانه بردند

پس لبابه نزدیک سر آنحضرت نشست و ام کلثوم نزد پایهای آنحضرت نشست و صدای شیون از آنحضرت

بلند شد پس حضرت دیدهای مبارک خود را گشود و بسوی حسن و حسین علیهما السلام نظر کرد و فرمود که رفیق

اعلا و صحبت انبیا بهترست برای دوستان خدا از دنیای بی بقا اگر من ازین ضربت کشته شوم

آن ملعون را یک ضربت بیش نزنید این را فرمود و ساعتی مدهوش شد و چون بهوش

باز آمد فرمود که درین وقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا تکلیف رفتن میکند و میگوید

که فردا نزد ما خواهی بود و در قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شبی که شربت شهادت چشید از خانه بمسجد آمد [illegible]

را برای نماز صبح بیدار میکرد ناگاه ابن ملجم علیه اللعنة و العذاب ضربتی بر سرش زد که بر زانو در افتاد

پس آن ملعون را گرفت و نگاه داشت تا مردم رسیدند و آن ملعون را گرفتند و حضرت را بخانه آوردند

پس حضرت امیر علیه السلام امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گفت که این اسیر را حبس کنید و طعام

و آب او را بدهید و او را نیکو رعایت کنید و اگر من زنده بمانم اگر خواهم قصاص می خواهم کرد و اگر خواهم عفو

خواهم کرد و اگر از دنیا بروم اختیار با شماست اگر عزم کشتن او نمائید مثله ننمائید بیش از یک ضربت

باو نزنید و گوش و بینی او مبرید و در جامع [illegible] از اسمعیل بن عبدالله روایت کرده است

که او گفت که چون میان اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاف بهم رسید و عثمان کشته شد

و من از مردم عزلت اختیار کردم از ترس فتنهها و مدتی در ساحل دریا بسر بردم شخصی [illegible]

در [illegible] بر سجاده نشسته است [illegible] صدای ضعیفی [illegible] مشاهده میکردم

[illegible] استغفار [illegible]

و استغفار و تضرع میکند پس من در کنار وی ایستادم که او مرا نه بیند و سخن او گوش دارم که چه میگفت
یا محسن المحسنین یا خلیفة النبیین یا ارحم الراحمین البدیع البدیع الذی لیس کمثلک شیء یا
ایها القائم غیر الغافل والحی الذی لا یموت انت کل یوم فی شان انت خلیفة محمد
و ناصر محمد و مفضل محمد اسألک ان تنصر وصی محمد و خلیفة محمد و القائم بالقسط بعد محمد
اعطف علیه بنصرک و وفقه برحمتک پس سر از سجده برداشت و نشست و تشهد خواند و سلام گفت
و بیرون آمد و روانه شد من از عقب [illegible] که با من سخن نگوید [illegible] بجانب من التفات
نکند و گفت هدایت کننده [illegible] پس [illegible] بود [illegible] از آن سوالی که از امور دین خود کنم
تو هدایت کننده کیست گفتم ترا رحمت کند گفت وصی محمد صلی الله علیه و آله پس من متوجه کوفه شدم
و شبی که بکوفه رسیده در صحرای نجف بودم که چون صبح شود داخل کوفه شوم چون پاسی از شب گذشت
دیدم که مردی تنها آمد و در پشت تپه ایستاد و با حق تعالی مشغول مناجات شد و گفت خداوندا
آنچه پیغمبر تو و برگزیده تو مرا امر کرده بود در میان این امت بجا آوردم [illegible] پس بر من ستم کردند و با منافقان
قتال کردم چنانچه تو مرا امر کرده بودی پس مرا بجهالت و سفاهت نسبت کردند و من از ایشان دلتنگ شدم
و ایشان از من دلتنگ شدند و من دشمن ایشان گردیدم و ایشان دشمن من گردیدند و آنچه
پیغمبر تو خبر داده بود [illegible] مرا مانده است مگر یک خصلت که انتظار میکشم که این ملعون مرادی بیاید و ریش
[illegible] خداوندا شقاوت او را نزدیک گردان و مرا بسعادت شهادت برسان
[illegible] زاده بود مرا پیغمبر تو که هرگاه من از لقای تو سوال کنم تو مرا بلقای خود برسانی
خداوندا از دنیا تنگ آمدم و سعادت لقای ترا میخواهم چون از دعا فارغ شد و جواب

تو و روان شد و شیخ [illegible] از عقب او آمدم تا داخل خانه خود شد پرسیدم که این خانه کیست
گفتند علی بن ابیطالب است اندک وقتی شد که آذان نماز شنیدم و دیدم که آنحضرت از خانه بیرون
آمد من از پس او روان شدم تا داخل مسجد شد ناگاه دیدم که ابن ملجم آنحضرت را شهید کرد و شیخ مفید
و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده اند که اصبغ بن نباته گفت چون امیرالمؤمنین علیه السلام
را ضربت زدند بخانه بردند و من و حارث همدانی و سوید بن غفله با گروهی از اصحاب آنحضرت
بر در خانه آنحضرت جمع شدیم و چون صدای گریه از خانه آنحضرت بلند شد ما هم گریستیم پس
حضرت امام حسن ع از خانه بیرون آمد گفت امیرالمؤمنین ع میگوید که بجاهای خود برگردید آن جماعت
رفتند و من باز در خانه آنحضرت ماندم و بار دیگر شیون از خانه آنحضرت شنیدم و من گریستم باز حضرت
امام حسن بیرون آمد و فرمود که نگفتم بجاهای خود برگردید گفتم بخدا سوگند یا ابن رسول الله که جانم
یاری نمیکند و پایم قوت رفتار ندارد تا امیرالمؤمنین را نبینم بجای خود نمی توانم رفت و بسیار گریستم
پس داخل شد و بعد از زمانی بیرون آمد و مرا اندرون خانه طلبید و چون داخل شدم دیدم حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را بر بالشها تکیه داده اند و عصابه زردی بر سر مبارکش بسته و روی مبارکش از
بسیاری خونی که از سرش رفته بود چنان زرد شده است [که عصابه بستند] نتوانستم که عصابه از زردتر بود یا رنگ
مبارکش چون مولای خود را بدان حال مشاهده کردم بیتاب شدم و بر قدم مبارکش افتادم
و می بوسیدم و بر دیدهای خود میمالیدم و میگریستم حضرت فرمود ای اصبغ گریه مکن که من راه
بهشت دارم اصبغ گفت فدایت شوم میدانم که به بهشت میروی من بر حال خود و
تو میگریم و کلینی و سید رضی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله

صلوات الله علیه را ضربت زدند اصحاب آنحضرت بر در خانه درآمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین وصیت کن

آنحضرت فرمود که بالشی برای من دو ته کنید و بر آنکه تکیه دهید پس فرمود که حمد میکنم خداوند را حمدی که درخور

و بزرگواری او است و فرمان او می‌پسندم و در حالتی که متابعت کننده‌ام امر او را و شهادت میدهم بالجمله ازان

ای مردم هر جایی که میباشد میرسد بسوی اجل مقدر او و از مرگ گریختن ناچار رسیدن بمرگ است چه بسیار

تفکر کردم در ایام روزگار و تنها بودم در مکنون علم قضا و قدر پروردگار و آن علمیست که خدا نگذاشته

است که ظاهر گردد در پرده‌های غیب مکنون و مخزون است و اما وصیت میکنم من شما را وصیت من الشت

که شریک بخداوند بزرگوار خود نیاورید و هیچ چیز را در عبادت با او شریک مگردانید و سنت و طریقت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ضایع مکنید و کتاب خدا و سنت رسول را برپا دارید و حسن و حسین را که

دو چراغ راه هدایت اند روشن بدارید تا از طریق حق متفرق نگردید محل ملامت و مذمت

و مذمت نخواهید بود حقتعالی هر کس را بقدر طاقتش بردبار کرده است و تکلیف بر جاهلان

سبک گردانیده است خداوند شما پروردگاریست رحیم و پیشوای شما امامیست دانا و ملت شما

دینی است راست من دیروز مصاحب شما بودم و امروز محل عبرتم از برای شما و فردا از شما مفارقت

مینمایم و اگر قدم من درین مرض ثابت گردد و شفا یابم خدا را شکر مینمایم و اگر قدمم بلغزد و ازین

دنیا مفارقت نمایم پس دل بر دنیا نابسته بودم در دنیا چنان بودم که کسی در سایه درختی نشسته

و بزودی آن سایه از سر او بگردد یا آنکه پاره ابری سایه بر کسی افکنده باشد و بزودی آن

سایه از سر او بگردد من در میان شما مجاوری بودم که چند روز با شما مجاورت مینمودم و بزودی هم

تن و بدن من [illegible] خواهند دید خالی از روح و ساکن بعد از آن حرکتها که

[illegible]

از روی تباهی میگردید و سماعتها که از و میدیدید و خاموش بعد از آنکه خطبهها که از وی میشنیدید [illegible]
و معارف ربانی که از و فرا میگرفتید و باید که پند گیرید از حال من و از ساکن شدن حرکات من و از
بیکار ماندن اعضای من زیرا که آن پند دهنده ترست مر شما را از هر سخن گوی بلیغ و وداع میکنم
شما را وداعی که انتظار میبرم ملاقات شما را بار دیگر در رجعت و در قیامت خواهید دید بعد از
مرا و [illegible] مرا و دانید که از قدر منزلت من از شما پنهان است و در آن روز ظاهر خواهد شد و خواهید [illegible]
از میان شما بروم قدر مرا خواهید شناخت و چون دیگری بجای من بنشیند مرا یاد خواهید کرد اگر
بمانم خود ولی خون خود هم خود بود و اگر بمیرم فنا و نیستی وعده گاه من است پس اگر عفو کنید از جزای من
قربت است و از برای شما حسنه است پس عفو کنید و از بدیهای مردم درگذرید آیا نمیخواهید که حق تعالی
شما را بیامرزد [illegible] حسرت بر صاحب غفلتی که عمرش بر او حجت باشد و ایام زندگانی او را به
شقاوت اندازد و از دیگر داند حق تعالی ما و شما را از آنها که رغبت دنیا مانع نمی گردد ایشان را
از طاعت حق تعالی و بعد از مرگ برایشان عذابی و مشقتی نازل نمیشود بدرستی که ما همه برای مرگ آفریده
شدهایم و بازگشت ما بسوی مرگ است پس رو کرد بسوی امام حسن علیه السلام و فرمود که یک ضربت [illegible]
بجای یک ضربت که بر من زده است هر چند که اگر بیشتر میزنی گناهکار نیستی و کلینی و ابن بابویه
و شیخ مفید و شیخ طوسی و سایر محدثان بطرق بسیار از حضرت امام حسن و امام موسی کاظم علیهما السلام
و سلیم بن قیس هلالی روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اراده وصیت
نمود جمیع فرزندان و اهل بیت و سرکردههای شیعه خود را جمع کرد و حضرت امام حسن را وصی
و خلیفه خود کرد و نص بر امامت آنحضرت نمود و کتابهای الهی و صحف [illegible]

[illegible]

و سلاح و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر اشیای آنحضرت که آثار معجزات سایر پیغمبران را با آنحضرت
تسلیم نمود و فرمود که ای فرزند امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرده که ترا وصی خود گردانم و کتابهای
و اسلحه که نزد من است بتو تسلیم نمایم چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا وصی خود گردانید و کتابهای
و اسلحه خود را تسلیم من نمود و امر نمود که ترا امر نمایم که چون وقت وفات تو شود برادرت حسین را وصی
خود گردانی و اینها را باو تسلیم نمائی پس رو کرد بسوی حضرت امام حسین ع و امر کرد ترا رسول خدا صلی الله علیه و آله
که چون وقت شهادت تو شود فرزند خود را علی بن الحسین را وصی خود گردانی و اینها را باو تسلیم
نمائی پس رو کرد بجانب علی بن الحسین و فرمود که رسول خدا صلعم ترا امر کرده است که در وقت وفات
خود محمد بن علی را وصی خود گردانی و اینها را باو تسلیم نمائی و چون او را دریابی از جانب رسول خدا
و از جانب من او را سلام برسان پس رو کرد بجانب امام حسن علیه السلام و فرمود که ای فرزند ترا
توئی صاحب امر امامت و خلافت بعد از من و اختیار کشنده من با تست اگر خواهی او را عفو کن
و اگر خواهی بیک ضربت او را بکش پس فرمود که بنویس وصیت مرا
در این وصیت
نام علی بن ابیطالب است وصیت میکند که گواهی میدهد بوحدانیت خدای تعالی براینکه او را شریکی نیست
و گواهی میدهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خدا است که او را با هدایت و دین حق فرستاده است تا
غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان پس براستیکه نماز من و حج من و عبادت من و
زندگانی و مردن من همه از برای پروردگار عالمیان است و کسی را بر او شریک نمی گردانم و باین مامور شده ام
و من از جمله مسلمانانم پس وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع اهل بیت و فرزندان خود را و هر که
این نامه باو رسد بتقوی و پرهیزکاری خداوند عالمیان که پروردگار شماست که نمیرید

نکرند پس اسلام و چنگ زنید در ریسمان خدا که کتاب و اهل بیت رسول خداست و همه بر طریق حق
مجتمع باشید و پراکنده مشوید بدرستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود که اصلاح کردن
در میان مردم بهترست از نماز و روزه بدرستی که فساد کردن در میان مردم دین را زایل
میگرداند و هلاک کننده خلق است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نظر کنید خویشان خود را
و احسان کنید نسبت بایشان حقتعالی حساب قیامت را بر شما آسان گرداند و خدا را بیاد آورید
و در باب یتیمان که ایشان گرسنگی نیفتند و ضایع نگردند در حضور شما بدرستی که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که هر که یتیمی را در عیال خود داخل گرداند تا مستغنی شود حقتعالی بهشت را از برای او واجب
گرداند چنانچه برای خورنده مال یتیم جهنم را واجب گردانیده است و خدا را بیاد آورید در باب قرآن تا
کسی در باب شما سبقت نگیرد در عمل کردن بآن و خدا را بیاد آورید در حق همسایگان خود بدرستی که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آنقدر در باب ایشان ما را وصیت کرد که گمان کردیم که میراثی
از برای ایشان مقرر خواهد نمود و خدا را بیاد آورید در باب خانه پروردگار خود که هرگز از شما خالی
نباشد تا هستید زیرا که اگر ترک کنید حج خانه کعبه را مهلت نخواهید یافت و فرود می آید عذاب خطیر بر شما
تا از ایل خواهد شد و کمتر ثوابی که میدهند حاجیان بیت الله را آنست که گناهان گذشته ایشان آمرزیده
و خدا را بیاد آورید در باب نماز که این بهترین عملهاست و ستون دین شماست و خدا را بیاد آورید
در باب زکات که این غضب پروردگار را فرو می نشاند و خدا را بیاد آورید در باب روزه ماه مبارک
رمضان که آن سپرست شما را از آتش جهنم و خدا را بیاد آورید در باب فقرا و مساکین ایشان را
شریک گردانید با خود در معاش خود و خدا را بیاد آورید در باب جهاد بمالهای

بمالهای خود

تسلیم شمارا و سلام و برکات الهی بر شما باد پس پیوسته لا اله الا الله میگفت تا برحمت الهی
واصل شد و در بیست و یکم ماه مبارک رمضان در شب جمعه در سال چهلم هجرت بود و سن شریف آنحضرت
بآنحضرت رسیده بود و مؤلف گوید که این تاریخ خلاف مشهور میان علمای شیعه است و موافق بعضی
از اقوال عامه و خاصه را در تاریخ شهادت آنحضرت اقوال دیگر نیز هست که ذکر آنها را فایده نیست و
شیخ مفید و شیخ طوسی از حضرت امام حسن علیه السلام وصیت آنحضرت را چنین روایت کرده‌اند
که آنحضرت فرمود که چون پدرم را وفات در رسید چنین مارا وصیت کرد که این چیزیست که وصیت
کرد بآن علی بن ابیطالب برادر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مصاحب آنحضرت اول وصیت
آن است که شهادت میدهم بکلمه لا اله الا الله و آنکه محمد رسول خداست برگزیده است او را بعلم
خود و برگزیده است و او را ابدا نائی خود پسندیده است و گواهی میدهم که خدا زنده خواهد کرد هر که را
در قبرهاست و سوال خواهد کرد مردم را از عملهای ایشان و عالم است بآنچه در سینه‌های ایشان
پنهان است پس ترا وصیت میکنم ای حسن و تو بس‌ای وصی هستی برای من وصیت میکنم ترا بآنچه
وصیت کرده است مرا بآن رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون من از دنیا بروم ای فرزند و امی
هرگاه ترا موافقت نمایند لازم خانه خود باش و بر گناهان خود گریه کن و دنیا را مقصود
بزرگ خود قرار مده و وصیت میکنم ترا ای فرزند که نماز را در وقت فضیلت بجا آوری و زکات
را باهلش آن برسانی و در وقتی که در هر چه بر تو شبهه باشد نزد آن خاموش باش و در کارها
میانه رو باشی و عدالت نمائی در حالت خشنودی و غضب و با همسایگان خود نیکو سلوک
نمائی و مهمان را گرامی داری و بر ارباب مشقت و بلا ترحم نمائی و خویشان خود را

کنی و دوستان را دوست

بروز ره و کشتن که آن زکاه بدن است و خیر کی است برای خود از آتش جهنم و [illegible] النفس
خود و در مجاهده باش و از همنشین خود در حذر باش و از دشمن خود اجتناب کن و بر تو باد
بمجالسی که یاد خدا در آن می شود و دعا در درگاه خدا بسیار کن اینها وصیتهای من است
ای فرزند در نصیحت و خیر خواهی تو تقصیر نکردم و اینک هنگام جدائی من است از تو و ترا وصیت
میکنم که با برادر خود محمد نیکو سلوک کنی که او [illegible] و فرزند پدر تست و میدانی که من او را
دوست میدارم اما برادرت حسین پس با تو از یک مادر و پدر است و ترا در باب او احتیاج بوصیت
و خدا خلیفه من است بر شما و از خدا سوال مینمایم که احوال شما را باصلاح آورد و شر طاغیان و جفا کاران
را از شما دور گرداند صبر نمائید تا امر خدا نازل شود و بفرج شما حول و قوتی نیست مگر بخدا و
علی عظیم و شیخ مفید و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین علی
در سوالی شهادت فرمود که در خواب دیدم حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله را و با آنحضرت
شکایت کردم از آنچه از این امت بمن رسید از ظلم و ستم و گریستم حضرت فرمود که یا علی گریه
مکن و نظر کن بجانب خود چون نظر کردم دو کس را دیدم در زنجیرها کشیده بودند و سرهای ایشانرا
رنگ میکوبیدند پس روز دیگر آنحضرت [illegible] خبر داد و معلوم است که آن دو کس ابوبکر و عمر بودند
که اساس ظلم و جور با اهل بیت رسالت ایشان گذاشته اند و بسند دیگر روایت کرده اند از ام
موسی که خدمتکار حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بود گفت روزی از آنحضرت شنیدم
که با دختر خود ام کلثوم میگفت که ای دختر نزدیک زمانی من بعد از این با شما خواهم بود ام کلثوم
فریاد بر آورد که ای پدر بزرگوار این چه خبر وحشت اثر است که [illegible] حضرت فرمود

رسول خدا [illegible]

رسول صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که بدست مبارک خود غباری از روی من پاک میکرد و میگفت یا علی
بر تو باکی نیست آنچه بر تو بود بجا آوردی پس سه روز بعد از آن آنحضرت ضربت خورد و چون حضرت را
بخانه آوردند ام کلثوم فریاد برآورد حضرت فرمود که ای فرزند گریه مکن که در این وقت حضرت رسول صلی الله علیه وآله
را می بینم و بدست خود اشاره میکند بسوی من و میگوید یا علی زود بیا نزد من که آنچه نزد ما است
برای تو بهتر است و سید رضی رضی الله عنه روایت کرده است که در سحر آن شبی که صبح آن آنحضرت
ضربت خوردند فرمودند در این وقت نشسته بودم و مرا خواب ربود و دیدم که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله نزد من حاضر شد و با آنحضرت شکایت کردم از آنچه از امت دیدم حضرت فرمود که نفرین کن بر ایشان
گفتم خدا بعوض ایشان نیکوتر از ایشان مصاحبان بمن عطا کن و بعوض من ایشان را بد مصاحب
بدیشان بده و از حبیب بن عمرو روایت کرده است که او گفت بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
رفتم در مرضی که حضرت از آن مرض از دنیا مفارقت نمود پس حضرت جراحت سر خود را گشود
گفتم یا امیر المومنین جراحت تو چیزی نیست و بر تو از این جراحت باکی نیست حضرت فرمود که
ای حبیب بخدا سوگند که من در این ساعت از شما مفارقت کنم حبیب گفت من بگریه در آمدم و ام کلثوم
دختر آنحضرت گریان شد و نزدیک حضرت نشسته بود حضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای دختر
ام کلثوم گفت چون گریه نکنم که تو مرا خبر میدهی که در این ساعت از ما مفارقت مینمایی حضرت
فرمود که ای دختر گریه مکن بخدا سوگند که اگر ببینی آنچه پدر تو می بیند گریه نخواهی کرد حبیب گفت
از آن حضرت پرسیدم که چه چیز می بینی یا امیر المومنین حضرت فرمود که ای حبیب می بینم ملائکه
آسمانها و زمین را که از پی یکدیگر ایستاده اند و انتظار من میکشند که مرا ملاقات نمایند و اینک

مصاحبا

(۱۰۹)

برادرم رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد من نشسته است و میگوید که بیا نزد ما که آنچه در پیش ما هست بهتر از آن

است که در آن هستی چون شنیدیم این سخن از آن حضرت شرف نبودم که روح مقدس او را با ارواح انبیا و اولیا ملحق

گردید و شیخ مفید و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی که صبح آن

شب ضربت خورد برای نماز در مسجد بیامد و تمام آن شب بیدار بود و بعبادت حقتعالی اشتغال

مینمود ام کلثوم گفت یا امیرالمؤمنین علت بیداری و اضطراب تو در این شب چیست حضرت فرمود که

در صبح این شب شهید خواهم شد پس در این وقت مؤذن حضرت آمد و ندای نماز داد ام کلثوم

گفت ای امیر امشب دیگری را بگو که با مردم نماز کند حضرت فرمود که از قضای الهی نمیتوان گریخت و در روایتی

وارد شده که در تمام آن شب بیرون می آمد و در اطراف آسمان نظر میکرد و میگفت که هرگز دروغ

نگفته ام و دروغ از حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشنیده ام و این شبی است که مرا وعده شهادت داده اند

چون نوای صبح شنید از بیت و شعری خواند که مضمونش اینست که کمر خود را محکم به بند که مرگ البته

بتو خواهد رسید و جزع مکن از مرگ چون بوادی تو در آید و چون صحن خانه در آمد مرغابیان چند که در خانه

بود سر راه آن حضرت گرفته اند فریاد میکردند چون خواستند که ایشان را دور کنند حضرت فرمود که

بگذارید ایشان را که فریاد کنندگان اند بر من و بعد از من ایشان نوحه کنندگان اند و نوحه

خوانند کرد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت امام رضا علیه السلام

پرسیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آیا قاتل خود را میشناخت و شب شهادت

خود را و موضعی که در آن شهید شد میدانست و چون مرغابیان بر روی آن حضرت فریاد کردند

و فرمود که ایشان فریاد کنندگان اند که از پی ایشان نوحه کنندگان خواهند

[illegible]

گفتند که امشب در خانه نماز کن و امر کن که دیگری با مردم نماز کنند حضرت قبول نکرد و در آن شب
حضرت بسیار از خانه بیرون می آمدی و [illegible] حربه و سلاح تا آنکه مسجد رفت ابن ملجم علیه اللعنه او را در آن شب
شهید خواهد کرد آیا چگونه بود که آنجا که حضرت فرمودند که وفات آنحضرت در آن شب مقدر شده بود
و تقدیر خدا البته جاری میشود و موقوف بود که اینها از سر قضا و قدر است و تفکر در اینها موجب حیرت است
و در آنجا سید انبیا و اوصیا مانند تکالیف دیگران نیست و عمل می باید کرد در آنچه ایشان میکنند موافق
شریعت عین صلاح و حکمت است و در مقام تسلیم و انقیاد می باید بود و در بعضی از کتب معتبره روایت
کرده اند که ام کلثوم رضی الله عنها گفت که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبقی
نزد او گذاشتم در دو قرص نان جو در آن بود و کاسه از شیر نزد آنحضرت آوردم و نمک سابیده حاضر کردم
چون حضرت از نماز فارغ شد باین طعام نظر کرد و گریست و گفت ای دختر دو نان خورش
در یک طبق برای من حاضر کرده مگر نمیدانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول الله صلی الله
علیه و آله میکنم و تا او از دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر نکردند ای دختر هر که خوردنی و آشامیدنی
و پوشش او نیکوتر است در دنیا ایستادن او در روز قیامت نزد حقتعالی بیشتر است ای دختر در
حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عقاب است و خبر داد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله
که جبرئیل از برای من کلیدهای زمین را آورده و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که اگر میخواهی
تمام کوههای تهامه را از برای تو طلا میکنم و براه می اندازم و بگیر اینها که کلید گنجهای زمین است و از
ثواب آخرت تو چیزی کم نمی شود و حضرت فرمودند که بعد از آن چه خواهد بود گفت حساب [illegible]
درگاه [illegible] مرا باینها حاجتی نیست بگذار مرا که یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر باشم

تا آنکه در روزی که گرسنه باشم و [illegible] پروردگار خود را [illegible] و سوال کنم و در روزی که سیر باشم شکر
و حمد کنم پروردگار خود را پس جبرئیل گفت که توفیق یافتی به همه چیز ای محمد پس فرمود که ای
دختر دنیا خانه غربت است و خانه مذلت و خواری است هر که خیری با آخرت پیش میفرستد
و با و میرسد ای دختر بخدا سوگند که نمیخورم تا یکی از این نان خورشها برنداری پس شیر را برداشتم
و اندکی از نان جو با نمک تناول نمود و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد پس برخاست و متوجه
نماز شد و پیوسته مشغول رکوع و سجود و تضرع و ابتهال بسوی حق تعالی بود و بسیار از خانه بیرون می‌آمد
و بالا بسوی آسمان نظر میکرد و اضطراب مینمود و تضرع میکرد و میگریست پس [illegible]
را با آخر ملازمت [illegible] اندکی خوابید و ترسان بیدار شد و جامه مبارک خود را بر روی خود کشید
و بر پا ایستاد و گفت [illegible] و نذر و برکت ده مرا در لقای خود و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم بسیار گفت پس بنماز ایستاد تا بسیاری از شب گذشت و در تعقیب نشسته بودند که آنحضرت را خواب
برد باز ترسان از خواب بیدار شد و زنان و فرزندان خود را طلبید و فرمود که من در این
ماه از میان شما خواهم رفت در این شب خوابی هولناک دیدم و برای شما نقل میکنم در این شب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
را در خواب دیدم که میفرمود ای ابوالحسن در این زودی نزد ما خواهی آمد و نزد تو خواهد آمد شقی ترین امت
و لحیه ترا از خون سرت خضاب خواهد کرد و من بسیار مشتاقم بلقای تو و در دهه آخر این ماه
نزد ما خواهی آمد زود بیا که آنچه نزد ماست بهتر است و باقی تر است از برای تو چون اهل بیت
[illegible] آنحضرت این سخنان را شنیدند صدای گریه بلند کردند [illegible]
[illegible] ساکت شوید [illegible] وصیت کرد ایشان را به نیکیها و نهی کرد [illegible]

[illegible]

برآورد پس جانب کعبه رفت و بر بام کعبه ایستاد و آن سنگها را بر هم زد که ریزه ریزه شد پس ناپیدا و ریزه
و آن ریزهای سنگ پراکنده گرد و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه ریزهای سنگ در آن داخل شد حضرت امام
حسن علیه السلام گفت ای پدر چه تعبیر کردی این خواب را حضرت فرمود که ای فرزند این خواب دلالت میکند بر آنکه
پدر تو شهید خواهد شد و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل خواهد
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که آیا میدانی که این واقعه بلا کی خواهد بود فرمود که حبیب من رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که در دهه از ماه رمضان شهید خواهی شد لعین ابن ملجم مرادی
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که هرگاه ای پدر میدانی که او کشنده تو خواهد بود او را بقتل رسان حضرت
فرمود که ای فرزند گرامی قصاص پیش از جنایت نمی باشد پس فرمود که ای فرزند برخیز خواب برگرد امام حسن علیه السلام
گفت ای پدر میخواهم با تو بیایم حضرت فرمود که ترا سوگند میدهم که برگردی پس حضرت امام حسن بخانه برگشت
پیش ام کلثوم محزون و غمگین نشسته و از اقوال و افعال و احوال که از آنحضرت [illegible] کرده بودند می
گریستند چون حضرت امیر المؤمنین علیه افضل الصلوة و السلام داخل مسجد شدند قندیلها خاموش
شده بودند و مسجد تاریک بود حضرت چند رکعت نماز ادا کرد و ساعتی مشغول تعقیب شد پس برخاست
و دو رکعت نماز کرد و بر بام مسجد برآمد و دستهای مبارک بر گوشهای خود گذاشت و اذان گفت
و چون آنحضرت اذان میگفت هیچ خانه در کوفه نمی ماند مگر آنکه صدای آنحضرت می شنیدند و ابن ملجم
ملعون در تمام شب بیدار بود و در آن امر عظیمی که اراده کرده بود تفکر مینمود و در میانه شب
ملعونه نزد او آمد و گفت کسی که چنین اراده دارد خواب بر او حرام است برخیز و علی را بقتل رسان
برگرد و مراد خود را از من حاصل کن آن ملعون گفت که علی را میکشم و میآیم که مراد خود [illegible]

پس در آن وقت صدای اذان امیرالمؤمنین را شنیدند آن ملعون گفت بر خود بلرزید که فرصت از دست می‌رود
و بروایت دیگر در تمام آن شب آن ملعون با شبیب و وردان در مسجد بودند و انتظار آنحضرت می‌بردند
چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از اذان فارغ شد و بزیر آمد مشغول تسبیح و تقدیس حق تعالی گردید و
صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و بصحن مسجد در آمد و خفتگان را بیدار میکرد برای نماز تا آنکه بنزد ابن ملجم
ملعون رسید دید که او بر رو خوابیده است فرمود که برخیز از خواب برای نماز و چنین مخواب که این خواب
شیطان است بلکه بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است یا بر پشت خوابیدن خواب پیغمبران است
پس حضرت فرمود که قصدی در خاطر خود کرده نزدیک است که آسمانها از آن بشکافند و زمین شق شود و کوهها
سرنگون گردد و اگر خواهم خبر میتوانم داد که در زیر جامه چه داری و از حضرت گذشت و بنزدیک
محراب رفت و مشغول نماز شد و رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت او بود پس آن ملعون
آمد نزد آن ستونی که حضرت نزدیک آن نماز میکرد و آن ملعون ایستاد و چون حضرت
سر از سجده اول برداشت آن ملعون ضربتی بر سر آنحضرت زد و در جای ضربت عمرو بن عبدود آمد تا [illegible]
حضرت شکافت پس حضرت فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت
فزت و رب الکعبة یعنی فائز و رستگار گردیدم بحق پروردگار کعبه چون اهل مسجد صدای آنحضرت
را شنیدند همه بسوی محراب دویدند و چون آن شمشیر را بزهر آب داده بودند زهر در بدن و سر مبارک آنحضرت
دوید و چون مردم نزدیک آنحضرت رسیدند دیدند که در محراب افتاده است و خاک بر می‌گیرد و بر جراحت خود
میریزد و این آیه را میخواند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری یعنی از زمین خلق کرده ایم شما را و در زمین بر میگردانیم شما را و از زمین بیرون

مي از ایشان را باز دیگر پس فرمود که امد امر خدا و رسید شد گفته رسول صلی الله علیه و آله را و یا لقب حضرت
مرتضی حواله آنحضرت کرد و بر طاق مسجد آمد و چون ضربت ابن ملجم علیه اللعنه بر سر مبارک آنحضرت رسید زمین
بلرزید و دریاها بموج در آمدند و آسمانها بر خود بلرزیدند و درهای مسجد بر هم خوردند پس چون حضرت را دریافتند
ردای مبارک آنحضرت را بر سرش بستند و حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارکش کشید و فرمود
این آنست که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده داده بود و مرا درست گفتند خود در [illegible]
در آن وقت خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاه تندی وزید که هوا را تیره کرد و جبرئیل علیه السلام
میان آسمان و زمین صدا زد که بخدا سوگند که درهم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستارهای علم نبوت
و بر طرف شد نشانهای پرهیزکاری و گسیخته شد عروة الوثقی الهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و وصی برگزیده مجتبی و شهید شد سید اوصیا علی مرتضی و او را شهید کرد بدبخت ترین اشقیا چون ام کلثوم
این صدا شنید طپانچه بر روی خود بزد و گریبان خود را چاک زد و فریاد وا ابتاه وا علیاه وا محمداه
و وا سیداه بر آورد پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما از خانه بسوی مسجد دویدند دیدند مردم نوحه
و زاری میکنند و می گویند وا اماماه و وا امیر المومنین بخدا سوگند که شهید شد امام عابد و مجاهد که هرگز برای بت سجده
نکرده بود و شبیه ترین مردم بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله چون آن دو امام داخل مسجد شدند فریاد وا ابتاه
و وا علیاه بر آوردند و گفتند کاش مرا مرگ در می یافت و این روز را نمی دیدیم چون نزدیک محراب آمدند [illegible]
[illegible] دیدند که در میان محراب افتاده است و ابوجعده با جماعتی میخواهند که آنحضرت را برخیزانند که با مردم نماز کنند
و نمی تواند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام را بجای خود بازداشت که با مردم نماز گزارد و خود نشسته
نماز بجا آورد و خون از سر بر روی خود مالید و هر ساعت بطرفی میل میکرد و چون حضرت امام حسن علیه السلام از نماز فارغ شد

جاده

سر مبارک پدر بزرگوار خود را در دامن گذاشت و گفت ای پدر بزرگوار پشت مارا شکستی و چگونه
ترا باینحال توانم دید پس حضرت دیدهٔ مبارک خود را باز کرد و فرمود که ای فرزند گرامی بعد از من امام و وزیر پدر تو [illegible]
والی و حجت بر [illegible] نیست اینک جد تو محمد مصطفی و جدهٔ تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا علیهم الصلوة والسلام
و حوریان بهشت بر در پدر تو برآمدند و انتظار رفتن او میکشند پس شاد باش و دست از گریه
بردار که گریهٔ تو ملایکه آسمان را بگریه آورده است و چون این صدای حسرت انگیز در کوفه شهرت کرد
مردان و زنان از خانه بسوی مسجد دویدند و چون بمسجد رسیدند دیدند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
سرش در دامان حضرت امام حسن است و با آنکه جای ضربت را محکم بسته اند خون میریزد و گلگون مبارکش
از زردی بسفیدی مایل شده باطراف آسمان نظر میکند و زبان مبارکش بتسبیح و تقدیس الهی
مشغول است و میگوید از تو سوال میکنم پروردگارا رفاقت انبیا و اوصیا و اعلای درجات جنة المأوی
پس آنحضرت ساعتی بیهوش شد و قطرات عبرات از دیدهای نور دیدهٔ مصطفی حسن مجتبی [illegible]
چون آب دیدهٔ آنحضرت بروی پدر بزرگوارش ریخته شد چشم گشود و فرمود که این چه گریه است
ای فرزند بعد از این روز بر پدر تو ترسی نیست اینک جد تو محمد مصطفی و جدهٔ تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه
زهرا و حوریان بهشت نزد پدر تو حاضر شدند و انتظار قدوم او میکشند و ملایکه آسمانها [illegible]
تعالی صداها بلند کردند ای فرزند گرامی بر پدر خود جزع میکنی تو بعد از پدر خود بزهر ستم شهید
خواهی شد و برادرت حسین بتیغ بغی و عداوت شهید خواهد شد و باینحال بجد و پدر و مادر خود
ملحق خواهید شد پس حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای پدر آیا میگویی که این معامله با تو که کرد چنین گفت
فرزند یهودیه عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنة [illegible] [illegible] ضربت [illegible] ارباب کفر و [illegible]

حیو بنظر

[illegible] و پیوسته زهر شمشیر آن ملعون برسید و بدان آنحضرت جاری میشد و مدهوش میگردید و مردم میگریستند
[illegible] بر سر آنحضرت جمع شدند ناگاه صدا از در مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از در مسجد بدر آوردند و مردم او را لعنت
میکردند و آب دهان بر روی نحسش می انداختند و گوشت او را بدندان میخائیدند و میگفتند که ای دشمن خدا چه کردی
امت محمد را هلاک کردی و بهترین مردم را شهید کردی و آن ملعون ساکت بود و سخن نمیگفت و صیحه [illegible]
[illegible] و اشک در پیش روی آن ملعون بر مردم [illegible] تا آنکه آن ملعون را نزدیک آنحضرت آوردند و چون نظر
آنحضرت امام حسن علیه السلام بر آن ملعون افتاد فرمود که ای ملعون تو کشتی امیر مومنان و امام مسلمانان را آیا
جزای او از تو این بود که ترا پناه داد و بر دیگران اختیار کرد و تو عطا [illegible] فرمود ای بدبخت ترین امت آیا
[illegible] امامی بود از برای تو آن ملعون سر بر افکند و جواب نگفت پس در آن وقت صداهای مردم بگریه و نوحه بلند [illegible]
حضرت پرسید از آن مرد که آن ملعون را آورده بود که این دشمن خدا را کجا یافتی گفت ای مولای من [illegible]
بود در خانه خوابیده بودم و او بیدار بوده است چون صدای خبر قتل امیرالمومنین را از میان آسمان و زمین شنیده بود
مرا بیدار کرد و گفت تو در خوابی و امام تو علی بن ابیطالب شهید شده است من از خواب جستم و گفتم خدا دهانت را بشکند
این چه سخن است که میگوئی امیرالمومنین با مردم چه بد کرده است که او را بکشند که خیرخواه مسلمانان است و بر یتیمان [illegible]
شیوه زنان است و کرا یارای آن هست که او را بکشد و او شیر خداست پس آن زن گفت که این صدائی از آسمان
شنیدم و گمان دارم که آن صدا را جمیع اهل کوفه شنیده باشند و در این سخن بودم که ناگاه صداهای عظیم بگوشم
رسید و شنیدم که کسی میگفت قتل امیرالمومنین پس شمشیر خود را از غلاف کشیدم و در خانه را گشودم و بر سر کوچه بیرون
دویدم و در اثنای راه آن ملعون را دیدم که میگریخت [illegible] نظر میکرد [illegible] پاره [illegible] بسته شده بود
با او گفتم ای [illegible] تو چرا چنین سرگردانی و کیستی و از کجا [illegible] نام خود را نگفت و نام دیگر گفت گفتم

(١٢٨)

از کجا می آئی گفت از خانهٔ خود گفتم در این وقت بکجا میروی گفت بحیره گفتم چرا همراه ما با امیرالمؤمنین نماز نکردی گفت
نرسیدم گفتم حاجت من بشنو و گفتم صدائی نشنیدی که امیرالمؤمنین کشته شده است آیا خبرداری گفت نشنیدم چیزی
نمی دانستم تا خبر معلوم کنم گفت کاری میروم و حاجت من از این ضرورتر است چون این سخن از و شنیدم
گفتم ای ملعون کدام حاجت است که ضرورتر باشد از تفحص احوال امیر مومنان و امام مسلمانان [illegible]
شدم و شمشیر خود بر و حمله کردم گفتم این شمشیر برهنه چیست که در زیر دامن جامه پنهان کردی مگر توئی قاتل امیرالمؤمنین
آن ملعون خواست که بگوید نه حقتعالی بر زبانش جاری کرد گفت بلی پس من شمشیر حواله او کردم رد و نیز شمشیر حواله من کرد و من
او را رد کردم و او را بر زمین افکندم و مردم رسیدند و مرا مدد کردند تا او را گرفتیم و دستهایش را بستیم و بخدمت
آورده ام پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است که دست خود را یاری کرد و [illegible]
مخذول گردانید بعد از ساعتی حضرت امیرالمؤمنین ع چشم گشود و میفرمود که ای ملائکه پروردگار من رفق و مدارا کنید
با من چون حضرت امام حسن ع فرمود که این دشمن خدا و رسول و دشمن تو ابن ملجم است حقتعالی ترا بر او قدرت داد
نزد تو حاضر گردانیده اند او را چون حضرت را نظر بر آن ملعون افتاد و بصدای ضعیفی گفت ای [illegible] امر عظیمی
نمودی آیا بد امامی بودم برای تو که مرا چنین جزا دادی آیا مهربان نبودم بتو آیا ترا بر دیگران اختیار نکردم آیا بتو احسان
نکردم و عطای ترا زیاده ندادم آیا نمی گفتند مردم که ترا بقتل رسانم و من بتو آسیبی نرسانیدم و در عطای تو افزودم
با آنکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت ولیکن میخواستم که حجت حقتعالی بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد
و خواستم که از گمراهی خود برگردی ابا نمودی و شقاوت بر تو غالب شد و مرا کشتی ای بدبخت ترین بدبختان پس آن ملعون
گریست و گفت یا امیرالمؤمنین آیا تو نجات میتوانی داد کسی را که در جهنم است پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
برای آن ملعون بحضرت امام حسن علیه السلام سفارش کرد و فرمود که او را اطعام و آب بده و [illegible]

آنحضرت جاری شده بود چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسبب آن زهری که بآنحضرت داده بودند
گاهی علیه هوش میشد و گاهی بهوش باز می آمد چون حضرت بهوش باز آمد حضرت امام حسن علیه السلام
شیر بدست آنحضرت داد حضرت گرفت و اندکی از آن تناول کرده فرمود که ببرید و آن را باسیر خود
که ابن ملجم باشد دهید و باز سفارش نمود بحضرت امام حسین علیه السلام که آن ملعون را طعام و شراب بدهید و شیخ مفید
و دیگران روایت کرده اند که چون آن ملعون را بحضور آوردند ام کلثوم گفت ای دشمن خدا امیر المومنین را
کشتی گفت امیر المومنین را نکشته ام پدر ترا کشته ام ام کلثوم گفت امید دارم که او ازین ضربت شفا یابد و حق تعالی ترا در دنیا
و آخرت بعذاب خود معذب گرداند آن ملعون گفت که آن شمشیر را بهزار درهم خریده ام و بهزار درهم
دیگر داده ام که آن را بزهر آب داده اند و ضربتی بر او زدم که اگر بر میان اهل زمین قسمت کنند آن ضربت
را هر آینه همه را هلاک کند محمد بن الحنفیه رضی الله عنه گفت که چون شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان شد اثر زهر
بقدمهای مبارک آنحضرت رسید و در آن شب نشسته نماز میکرد و ما را وصیتها میکرد و تسلی میداد تا صبح
طالع شد پس مردم رخصت طلبیدند که بخدمت آنحضرت بیایند رخصت داد همه آمدند و بر آنحضرت سلام
میکردند و میگفت ایها الناس از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید و سوال خود را سبک کنید برای
مصیبت امام خود پس مردم خروش برآوردند و گریستند حجر بن عدی برخاست و شعری چند در مصیبت آنحضرت
خواند چون ساکت شد حضرت فرمود که چگونه خواهد بود حال تو در هنگامی که ترا تکلیف کنند و تکلیف
نمایند که بیزاری جوئی از من حجر گفت که والله یا امیر المومنین که اگر مرا بشمشیر پاره پاره کنند و با آتش
بسوزانند از تو بیزاری نجویم حضرت فرمود که توفیق یابی ای حجر خدا ترا جزای خیر دهد
از جانب اهل بیت پیغمبر خود پس شربتی از شیر طلبید و تناول نمود و فرمود که این آخر روزی من است

از دنیا و

او برود و بهر موضعی که جنازه من بایستد آن موضع قبر من است آنجا جنازه را بر زمین بگذار و پیش بایست ای حسن
نماز کن و هفت تکبیر بگو و بدانکه این هفت تکبیر حلال نیست برای احدی غیر از من مگر بر [illegible] آخر زمان
از فرزندان برادرت حسین که قائم و مهدی این امت است که کجیهای حق را او درست خواهد کرد و چون
بر من نماز کنی ای حسن جنازه را از موضع خود بردار و خاک را از آن موضع دور کن پس از آنجا قبری کنده
و لحدی ساخته خواهی یافت با تخته‌ای ساخته نقش کرده شده و در آنجا خواهی دید که پدرم حضرت نوح علیه السلام
برای من ساخته و در آنجا گذاشته است پس مرا بر روی آن تخته دفن کن و هفت خشت [illegible] آنجا خواهی یافت
از خشتهای بزرگ آنها را بر روی من بچین پس اندکی صبر کن و یک خشت را بردار و نظر کن و مرا در آنجا
نخواهی دید زیرا که بجد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق خواهم شد بدانکه هر پیغمبری که بمیرد اگر چه در مشرق
مدفون شده باشد و وصی او در مغرب بمیرد البته حقتعالی روح و جسد آن پیغمبر را با روح و جسد وصی
او جمع مینماید بعد از آن جدا میشوند و هر یک بقبرهای خود برمیگردند پس قبر مرا از خاک [illegible]
کن موضع قبر مرا و چون صبح شود تابوتی بر ناقه ببند و سر آن ناقه را بکسی بده که بجانب مدینه
ببرد تا آنکه مردم ندانند که من در کجا مدفون شده‌ام و در بعضی از روایات معتبره
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزند
خود امام حسن را امر کرد که چهار قبر در چهار موضع از برای آنحضرت بسازد در مسجد کوفه و در رحبه و در نجف
و در خانه جعده بن هبیره برای آنکه ملاعین خوارج و بنی امیه موضع قبر آنحضرت را ندانند مبادا که
اراده کنند که جسد مطهر آنحضرت را بیرون آورند پس حضرت با فرزندان خود گفت که [illegible]
که فتنه رو بشما آورد و از هر جانب منافقان این امت کینه‌های دیرینه خود را طلب نمایند و انتقام

از شما کشند

از شما بگذرند پس بر شما باد به نیکو عاقبت صبر پس با حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود که
بعد از من بر خصوص شما فتنه‌ها بسیار دارد و خواهش از جنبانید اهلبیت پس صبر کنید تا خدا حکم کند میان شما و
دشمنان شما و او بهترین حکم کنندگان است پس رو کرد بحضرت امام حسین علیه السلام و فرمود که ای ابو عبد الله
تو بی شهید این امت بر تو باد به تقوی و صبر بر بلا پس از گفت ساعتی مدهوش شد و چون بهوش باز آمد گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در این وقت نزد من بود و برادر من حمزه و عمر من جعفر آمدند و گفتند زود بیا نزد
ما که مشتاق دیدار توایم پس دیده‌های خود را بگردانید و با اهل بیت خود نظر کرد و فرمود که همه را بخدای سپارم
[illegible] همه را [illegible] خود را نگه دارد و از شر دشمنان حفظ نماید خدا خلیفه من است بر شما و خدا بس است
برای خلافت و نصرت پس گفت بر شما باد سلام ای رسولان وحی پروردگار من و گفت لمثل هذا
فلیعمل العاملون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون یعنی برای مثل این ثواب
و منزلت باید که عمل کنند عمل کنندگان بدرستی که خدا با آنهاست که پرهیزکاری کردند و آنها که نیکوکار بودند
پس چشمان مبارکش در عرق نشست مشغول ذکر خدا گردید و رو بقبله آورد و دیدهای خود را بر هم گذاشت
و دستها و پاهای خود را بسوی قبله کشید و شهادت بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله داده بلند از شهادت بسوی ریاض رضوان خرامید و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر
از زید بن فضیل روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
رفتم حضرت فرمود که از اهل کوفه شنیدم که تو بزیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام میروی گفت بلی
بلی چنین است که شما خبر رسیده است حضرت فرمود که چرا چنین میکنی و حال آنکه ترا قرب و منزلتی نزد
خلیفه هست و او با ما دشمنی است که کسی ما را دوست دارد و بر دیگران زیادتی دهد و فضایل ما را یاد کند

وحق ما را برابن است دیگر لندرا دیده گفت تحمل اشو کند که می کنم این زمان از برابی جد او رسول [illegible]

و پدر و اندارم از خشم برکشتم آید برمن قربان عظیم دیگران نیست آزاری که بمن رسید ازین جهت

حضرت سید ... فرمود که والله چنین است پس فرمود که لبات باد تراست که خبر میدهم ترا بر آن

خبری که از خبرهای سخت و محزون است نزد من بدرستی که چون در صحرای کربلا رسید بما آنچه رسید

و پدرم شهید شد و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاوران و زنان شهیده که حرم

او و زنان او را بر شتران سوار کردند بجانب کوفه می بردند چون بجنگگاه رسیدیم و نظر من بکشتگان

افتاد و ایشانرا در میان خاک و خون دیدم مدفون نکرده بودند ایشان را زار دیدم ازین بلای

عظیم در دل من هم رسید و اندوه عظیمی در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جانم از بدنم مفارقت

نماید در آن وقت عمه من زینب کبری دختر علی مرتضی این حالت را در من مشاهده نمود و فرمود

و گفت اینچه حالتیست که در تو مشاهده میکنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی ای بقیه جد و

پدر و برادران من گفتم که چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم و حال آنکه سید و سرور خود و برادران

و عموها و فرزندان عموها و یاران خود را می بینم که عریان در میدان خاک و خون افتاده اند

و ایشان را کفن و دفن نکردند و هیچکس متوجه ایشان نمیشود و نزدیک ایشان نمی آید که گویا ایشان

کافران دیلم و ترکند زینب گفت جزع مکن ای فرزند برادر که این واقعه را خبر داد رسول خدا صلی الله

علیه و آله بجد و پدر تو و خبر داد که حق تعالی گرفته است پیمان گروهی ازین امت که فراعنه [illegible] نمیدانند

ایشان را [illegible] و در میان اهل آسمان معروفند ایشان جمع خواهند آمد و این

اعضای پاره پاره را [illegible] خواهند کرد و باین بدنهای مجروح دفن خواهند کرد و [illegible] برای

و برادران

و عم تو

قبر پدر [illegible]

و جمیع محبان شما را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده شما مرا سروری حاصل شد که از چنین شادی در خود نیافته
بودم و من در شما نظر میکردم و خدا را شکر میکردم که چنین نعمتها بمن کرامت کرده ناگاه جبرئیل علیه السلام
بر من نازل شد و گفت یا محمد پروردگار تعالی مطلع شد بر آنکه در نفس تو حادث گردید و دانست
شادی که ترا عارض شد بدیدن برادر و دختر و دو فرزندزاده خود پس تمام گردانید برای تو نعمت و گوارا گردانید
برای تو این عطیه را باینکه گردانید ایشان را و فرزندان و دوستان ایشان را و شیعیان ایشان
را با تو در بهشت و جدائی نخواهد افکند میان شما و ایشان چنانچه بتو عطا میکند در آن روز بایشان
نیز عطا خواهد کرد چنانچه بتو بخشش مینماید بایشان خواهد بخشید تا آنکه تو خشنود گردی زیاده از خشنودی
تو بایشان کرامت خواهد کرد با بلیه بسیاری که بایشان خواهد رسید در دنیا و مکروه بسیاری که ایشان را
در خواهد یافت بر دستهای گروهی از منافقان که ملت ترا بر خود بندند و دعوی کنند که از امت
تواند و حال آنکه بری اند از خدا و از تو و ایشان را بشمشیر زنند و بانواع زجرها و ستمها ایشان را
و هر یک را در ناحیه از زمین بقتل رسانند و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد و حق تعالی این [illegible]
را برای تو و ایشان پسندیده است و ایشان را اهل سعادت گردانیده است پس حمد کن خدا را بر
آنچه از برای شما پسندیده است و راضی شو بقضای الهی پس خدا را حمد کردم و راضی شدم بقضای
او و بآنچه از برای شما اختیار نموده است پس جبرئیل گفت یا محمد بدرستی که برادر تو علی مقهور و مظلوم خواهد شد
بعد از تو منافقان امت [illegible] و غصب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو بعضی ها
باو خواهد رسید و در آخر کشته خواهد شد بدست بدترین خلق و بدبخت ترین اولین و آخرین و [illegible]
کشنده ناقه صالح در شهری که بسوی آن شهر هجرت خواهد نمود و آن شهر محل شیعیان او و شیعیان [illegible]

برحضرت رسیده تهنیت گفت که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام این حدیث را از من روایت [illegible]

که این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب این حدیث بر شتران سواری شوی [illegible]

[illegible] در بیان کیفیت غسل و دفن و کفن آنحضرت [illegible]

که بعد از شهادت آنحضرت حادث شد و در احادیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون

نوح علیه السلام بکشتی نشست کشتی بخانه کعبه هفت شوط کرد و بر در خانه کعبه طواف کرد پس حقتعالی وحی باو نمود

از کشتی بزیر برو و جسد حضرت آدم علیه السلام را بیرون آور و داخل کشتی کن پس حضرت نوح علیه السلام بزیر آمد و از [illegible]

او بود و تابوتی که جسد حضرت آدم را در آن بود بیرون آورد و بکشتی برد و چون کشتی [illegible]

در آنجا قرار گرفت حضرت نوح بامر الهی جسد حضرت آدم را در نجف دفن کرد و در همین روزی

حضرت آدم قبری برای خود ساخته بود و صندوقی برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام تراشیده و بعد از دفن آنحضرت

در پیش سفینه خود قرار داد و در کتاب فرحة الغری بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است

که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بعد از آنکه ضربت خورد بحضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما گفت

که چون من از دنیا بروم مرا غسل دهید و دفن کنید و چون مرا بر جنازه گذارید پیش جنازه را ملائکه بر خواهند داشت شما

عقب جنازه را بردارید و بهر طرف که پیش جنازه رود از عقب آن بروید تا آنکه خواهید رسید بقبر کنده و لحد ساخته

و خشتی چند مهیا کرده مرا در آن گذارید و خشت بر من بچینید پس یک خشت از بالای سرم بردارید و در قبر

نظر کنید چون آنحضرت [illegible] از یکی از [illegible] شنیدند که اگر شما پیش جنازه را بر میدارند

[illegible] جنازه را بردارند پیش جنازه بر خواهد خاست [illegible] دفن کردند یک خشت از بالای سر آنحضرت

برداشتند و در قبر نظر کردند کسی را در قبر ندیدند تا آنکه صدای هاتفی را شنیدند که [illegible]

امام حسین علیه السلام بر آنحضرت نماز کرد چنانچه آنحضرت وصیت کرده بود مؤلف گوید که این روایات سابقه محل اعتماد است پس آن
روایات مشتمله بر بعضی از معجزات بعد از این [illegible] نمودیم و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده اند که این عمل
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند سبب چیست که شتران [illegible] که بسر راه نجف اشرف واقع است که اکنون آنرا [illegible] میگویند حضرت
فرمود که چون جنازه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] رسیدند میل کرده منحنی شد برای تأسف [illegible] برای آنحضرت
و در بعضی از کتب قدیمه روایت کرده اند که چون روح مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جسد مطهرش مفارقت
نمود صدای شیون بلند شد مردان و زنان اهل کوفه بخانه آنحضرت دویدند و از جمیع خانهای
کوفه صدای شیون بلند شد مانند روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود و چون شب تاریک شد آفاق
آسمان متغیر شد و زمین بلرزید و صدای تسبیح و تقدیس ملائکه در میان هوا بلند شد مردم میشنیدند که صدای
ملائکه است و صدای گریه و نوحه و مرثیه جنیان را می شنیدند محمد بن الحنفیه رضی الله عنه گفت که چون برادرانم امام
حسن و امام حسین علیهما السلام مشغول غسل شدند و حضرت امام حسن غسل میداد و احتیاج نبود که کسی آنحضرت را
بگرداند و بر طرف [illegible] میگردید و طرف دیگر ظاهر میشد و بوی خوشی از مشک و عنبر
خوشبوتر [illegible] شنیدند و چون از غسل فارغ شدند حضرت امام حسن علیه السلام صدا زد که ای خواهر بیاور حنوط جد
مرا پس زینب [illegible] حنوط را آورد و چون حنوط [illegible] بوی آن [illegible] شد پس آنحضرت
را در پنج جامه کفن کردند و چون بر تابوت گذاشتند پیش تابوت را جبرئیل و میکائیل برداشتند و عقب آنرا
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام برداشتند محمد بن الحنفیه گفت که بخدا سوگند که من میدیدم که جنازه
آنحضرت بهر دیوار و عمارت و درختی که میگذشت خم میشدند و خشوع میکردند برای جنازه آنحضرت
و بعضی از مردم خواستند که با جنازه بیرون روند حضرت امام حسن علیه السلام منع کرد ایشان را و حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] مناسبت [illegible] رسید و برای مومنان کمکی و پناهی [illegible] و برای کافران [illegible] سلطنت و حسین [illegible]
به پیغمبر خود ملحق گردانید و ما را از اجر مصیبت تو محروم نگردانید پس مردم [illegible] گریستند [illegible] سخن او [illegible]
و اصحاب رسول [illegible] گریه او می گریستند چون سخن او تمام شد چند طلب کردند او را نیافتند و در احادیث معتبره منقول است
که چون حضرت امیر المومنین ع از دنیا رفت حضرت امام حسن صلوات الله علیه بر منبر بر آمد و خطبه در غایت فصاحت و بلاغت
ادا نمود و فرمود از شما مفارقت کرده است مردی که سبقت نگرفته اند بر وی [illegible] کمالات پیشینیان و در روایت دیگر فرمود
ایها الناس در این شب قرآن نازل شده و در این شب عیسی ع به آسمان عروج نموده و در این شب یوشع بن نون
علیه السلام شهید شده و در این شب امام امیر المومنین علیه السلام شهید شد و بخدا سوگند که سبقت نگرفته بر او [illegible]
احدی از اوصیا که پیش از او بودند و بعد از او خواهند بود و [illegible] که حضرت رسالت صلعم چون او را به جنگی [illegible] علم
بدست او میداد و جبرئیل ع از جانب راست او میرفت و میکائیل علیه السلام از جانب چپ او بر نمی گشت تا حق تعالی فتح را
بر دست او جاری میکرد و طلا و نقره میراث نگذاشته است مگر هفتصد درهم که از عطایای او زیاد آمده بود و میخواست
که کنیزی از برای اهل خود بخرد و بروایت دیگر از برای ام کلثوم بخرد [illegible] که در [illegible] او را گریه گلو گیر [illegible]
و مردم گریستند و اهل مسجد همه به گریه در آمدند پس فرمود که هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد منم پسر محمد مصطفی ص منم پسر بشیر
منم پسر داعی بسوی خدا منم پسر سراج منیر منم پسر کسی که حق تعالی او را از برای رحمت عالمیان فرستاده منم از اهل بیتی که حق تعالی
رجس را از ایشان دور کرده است و از گناهان پاک گردانیده است ایشان را پاک گردانیدنی منم از اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان
نازل میشد منم از اهل بیتی که حق تعالی مودت و ولایت ایشان را واجب گردانیده است چنانچه فرموده است قل لا اسألکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و این حسنه مودت ما
اهل بیت است پس فرمود که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله که [illegible] ما اهل بیت را برگزید

که اگر از ضربت شمشیر تو کشته شود [illegible] را بهیچ بر میلیدم و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که چون
حضرت امیرالمومنین علیه السلم را دفن کردند و صبح طالع شد ام کلثوم رضی الله عنها حضرت امام حسن را سوگند داد
که نمیخواهیم که کشنده پدرم را یکساعت زنده بگذاری حضرت از خانه بیرون آمد و خویشان و اصحاب خود را جمع
و در کشتن آن ملعون مشورت نمود و عبدالله بن جعفر گفت که می باید دستها و پاها و زبان او را ببریم و بعد
از آن او را بقتل رسانیم و محمد حنیفه گفت که اول او را نشانه تیرباران میباید کرد و آخر با آتش میباید سوخت
و دیگری گفت که او را زنده بردار باید کشید تا بردار بمیرد حضرت امام حسن علیه السلم گفت که امتثال پدر خود
مینمایم در حق او و او را بیک ضربت شمشیر میزنم تا بمیرد و بعد از آن جسد پلیدش با آتش بسوزانم
فرمود که او را دست بسته حاضر کردند و فرمود که ای دشمن خدا کشتی امیرالمومنان و امام مسلمانان را و فتنه
عظیم در دین کردی حضرت یک ضربت آن ملعون را بجهنم فرستاد و در روایت دیگر حکم کرد تا او را گردن زدند
و ام هیثم دختر اسود نخعیه از حضرت التماس نمود که جسد پلید او را بمن بخش تا من او را بسوزانم [illegible]
فروشنام حضرت التماس او را قبول فرمود و آن ملعون [illegible] آن بدبخت پلید با آتش بسوخت و در کشف الغمه
روایت کرده است که چون آن ملعون آنحضرت را ضربت زد و او را نزد آنحضرت حاضر کردند حضرت [illegible]
گفت که ترا چه باعث شد که چنین فتنه در دین کردی آن ملعون گفت شمشیر خود را چهل صباح تند کردم و زهر دادم
از خدا سوال کردم که بدترین خلق را بآن بکشد حضرت در جواب آن ملعون فرمود که دعای تو مستجاب شد [illegible]
که بدترین خلقی بهمین شمشیر کشته خواهی شد پس حضرت امام حسن علیه السلم را فرمود که چون من از دنیا بروم
آن ملعون را بشمشیر او قصاص کن و قطب راوندی [illegible] الرضا علیه السلام
روایت کرده است که گفت روزی [illegible] ابراهیم علیه السلام

بوده [illegible]

و بعضی سال سوم [illegible] و اسم شریف آنحضرت [illegible] بود و در توریت اسم آنحضرت شبر است زیرا که شبر در لغت عبری حسن را
گویند و نام پسر بزرگ هارون [illegible] شبر بود و کنیت آنحضرت ابو محمد است و بعضی ابو القاسم نیز گفته اند و لقبهای آنحضرت سید و سبط
و [illegible] و حجت و بر و تقی و اثیر و زکی و مجتبی و زاهد [illegible] وارد شده است و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام متولد شد حضرت فاطمه صلوات الله علیها
به امیر المؤمنین علیه السلام گفت که او را نامی بگذار حضرت فرمود که من سبقت نمی‌گیرم در نام او بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس او را در جامه زرد
پیچیدند و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند حضرت فرمود که من شما را نهی کردم که در جامه زرد نپیچید و در آن جامه
زرد را [illegible] و آنحضرت او را در جامه سفیدی پیچید و بروایت دیگر زبان خود را در دهان آنحضرت گذاشت و او زبان
مبارک آنحضرت را می‌مکید پس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که او را نامی گذاشته حضرت فرمود بر تو سبقت نخواهم گرفت
در نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من نیز در نام او سبقت بر پروردگار خود نمی‌گیرم پس حق تعالی وحی کرد بسوی
جبرئیل که از برای محمد پسری متولد شده است بسوی زمین برو و سلام مرا باو برسان و تحیت و مبارکباد بگو که علی نسبت بتو
بمنزله هارون است نسبت بموسی او را بنام پسر هارون مسمی گردان حضرت فرمود که اسم او چه بود گفت شبر حضرت فرمود که لغت
من عربی است جبرئیل گفت حسن نام کن او را پس او را حسن نام کردند که در لغت عربی بمعنی شبر است چون حضرت امام حسین علیه السلام
متولد شد حق تعالی بجبرئیل وحی کرد که پسری از برای محمد متولد شده است برو او را تهنیت و مبارکباد بگو و او را بگو که علی از
تو بمنزله هارون است از موسی پس او را بنام پسر دیگر هارون مسمی گردان چون جبرئیل نازل شد و بعد از تحیت پیغام ملک علام
را بحضرت سید انام رسانید حضرت فرمود که نام آن پسر دیگر چه بود جبرئیل گفت شبیر بود حضرت فرمود که زبان
من عربی است جبرئیل گفت او را حسین نام کن که بمعنی شبیر است پس او را حسین نام کردند و ایضا بسندهای معتبر از حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده است که اسما بنت عمیس گفت که چون حضرت امام حسن علیه السلام متولد شد

169

رسالت امام حسن و امام حسین را بخدمت آنحضرت آوردند و فرمودند که یا رسول الله اینها پسرهای تواند چیزی بمیراث بایشان ده
حضرت فرمود که امام حسن را دادم هیبت و بزرگواری خود را و امام حسین را دادم جرأت و بخشش خود را و بروایات دیگر سخاوت
و شجاعت خود را و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible]
[illegible] و کل من در دنیا حسن و حسین اند و ایضا بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حسن و حسین بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدر ایشان و مادر ایشان بهترین زنان اهل زمین است و شیخ طوسی
و دیگران بطریق مخالفان از ابو هریره روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که حسن و حسین را دوست
دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و در کتاب کفایه از حضرت امیر المؤمنین [illegible]
کرده است که آنحضرت با امام حسن و امام حسین گفت که شما امامید بعد از من و بهترین جوانان اهل بهشتید و
خدا شما را حفظ کند و لعنت کند بر کسی که دشمنی کند با شما و ابن بابویه و شیخ طوسی و حمیری و غیر ایشان بسندهای
بسیار روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه امام حسن و امام حسین را فرمود که کشتی بگیرید با یکدیگر و حضرت رسالت
فرمود که ای حسن بگیر حسین را پس حضرت فاطمه گفت عجب دارم که فرزند بزرگتر را بر فرزند کوچک جرأت میدهی حضرت فرمود که
من حسن را تحریص میکنم و جبرئیل حسین را تحریص میکند و در کشف الغمه از کتب مخالفان روایت کرده است که آل محمد قطیفه داشتند که جبرئیل
می آورد برای ایشان می گستردند و بر روی آن می نشستند و چون ایشان [illegible] آن قطیفه را جبرئیل [illegible] میکرد [illegible]
و پرهای ریزه میریخت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را جمع میکرد و در تعویذ حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام داخل میکرد
و ایضا در کتاب مذکور روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت که هر که مرا دوست دارد باید که این را دوست دارد و ایضا بطریق مخالفان روایت کرده است که ابو هریره میگفت که
هرگاه امام حسین را می دیدم آب از دیده های من جاری میشد زیرا که [illegible] نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

امام حسین علیه السلام را عظیم اکرام میکرد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام عابدترین مردم بود در زمان
خود و زاهدترین مردم بود و چون حج میرفت پیاده بود و گاهی با پای برهنه میرفت و چون مرگ و قبر را یاد میکرد میگریست و هرگاه قیامت را بخاطر می آورد
می گریست و هرگاه گذشتن بر صراط را یاد می آورد می گریست و چون عرض اعمال بر حق تعالی را بخاطر می آورد نعره می زد و مدهوش
میشد و چون بنماز می ایستاد بندهای بدنش می لرزید و هرگاه بهشت و دوزخ را یاد می کرد مانند کسی که مار یا عقرب
گزیده باشد از حق تعالی بهشت را سوال میکرد و استعاذه از آتش دوزخ مینمود و هرگاه در قرآن یا ایها الذین آمنوا میخواند میگفت
لبیک اللهم لبیک و در هیچ حال او را کسی ندید مگر بیاد خدا و زبانش از همه کس راستگوتر بود و بیانش از همه فصیح تر بود روزی
بمعاویه گفتند که امر کن حسن بن علی را که بر منبر برآید و خطبه بخواند تا مردم نقص او ظاهر شود پس حضرت را طلبید و گفت بر منبر بالا رو و ما را موعظه
کن پس حضرت بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی بجا آورد پس فرمود که ایها الناس هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد منم حسن بن علی
بن ابیطالبم و فرزند بهترین زنان فاطمه دختر محمد رسول خدا منم فرزند بهترین خلق خدا منم فرزند رسول خدا منم صاحب فضایل منم صاحب
معجزات و دلایل منم فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که منع کرده شد از حق من و من و برادرم حسین بهترین جوانان بهشتیم منم فرزند رکن و مقام مکه و منی
منم فرزند مشعر و عرفات پس معاویه ترسید که مردم بجانب آنحضرت مایل گردند گفت ای ابو محمد تعریف رطب بکن و این سخنان را بگذار
حضرت فرمود که باد آنرا بزرگ میکند و گرما آنرا میپزد و سرما آنرا طیب و نیکو میکند پس باز بسخن اول برگشت و گفت منم پیشوای خلق و منم
فرزند محمد رسول الله پس معاویه ترسید که بعد از این سخنان حرفی چند بگوید که مردم از او برگردند گفت بس است بخیر و به نقص از منبر
فرود آی پس حضرت از منبر فرود آمد و ایضا بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام در وقت
وفات گریست پس مردی گفت ای فرزند رسول خدا آیا گریه میکنی و حال آنکه آن منزلت و قرابت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
داری و حضرت در حق تو گفت آنچه گفت و بیست حج پیاده کرده و سه مرتبه تمام مال خود را با فقرا قسمت کردی حتی یک نعل را برداشته
و دیگری را به سائل داده حضرت فرمود گریه ام برای دو خصلت است یکی هول مطلع و احوال آن و دیگری مفارقت دوستان

عطر
نشناسند
منم
مرگ

178

ایشان بسیار دیگر نیز مشاهده کرده‌اند که خانه‌های پنهانی ایشان از صاحبانش خالی گردیده و دوستان و یاران از ایشان دوری گزیده و ندیدیم مثل
ضعفای ایشان خانه و منزل قرار گرفته‌اند [illegible] در خانه‌های وحشت انگیز ساکن گردیده‌اند و از خانه‌های مألوف خود دوری گزیده‌اند
و دوستان ایشان به ایشان مفارقت کرده‌اند و ایشان برای پوسیدن و کهنه شدن در گودالها افکنده‌اند و این فخر من
نیست [illegible] ملوک و رفتن به راه ملوک نیست [illegible] بیان بر آن راه رفته‌اند و آیندگان بر آن راه خواهند رفت والسلام و صفار و دیگران
بسندهای صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت امام حسن علیه السلام روزی بر منبر گفت که خدا را دو شهر است یکی در مشرق و دیگری
در مغرب [illegible] هر یک از این دو شهر حصاری دارند از آهن و در هر شهری هفتاد هزار در و دروازه است و در هر یک از آن
دو شهر هفتاد هزار لغت هست که هر طایفه به لغتی سخن میگویند بغیر لغت دیگری و من میدانم جمیع لغتهای ایشان را و در آن دو شهر
غیر از من و برادرم حسین علیه السلام حجتی نیست و قطب راوندی روایت کرده است که روزی عبدالله بن عباس
در خدمت حضرت امام حسن علیه السلام بر سر خوانی نشسته بودند ناگاه ملخی بر آن خوان افتاد و ابن عباس از آنحضرت پرسید که
بر بال این ملخ چه نوشته است حضرت فرمود که بر آن نوشته است منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست گاه میفرستم
ملخ را برای جماعتی از گرسنگان که آنرا بخورند و گاه میفرستم بر گروهی از روی غضب که طعامهای ایشان را بخورند پس ابن عباس
برخاست و سر آنحضرت را بوسید و گفت این از علم مکنون است و در محاسن برقی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیرالمؤمنین دختری دارم و در خواستگاری مینمایند
امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر با تو مشورت مینمایم که بکدام یک بدهم حضرت فرمود که کسی را که محل مشورت کردند او را
امین گردانیدند باید که خیانت نکند حسن علیه السلام زنان را بسیار طلاق میدهد دختر خود را بحسین بده که او از برای دخترت بهتر است
و شیخ مفید روایت نموده است که [illegible] شبیه‌تر بود از امام حسن علیه السلام و در کتاب روضة الواعظین از عمران
روایت کرده است که امام حسن علیه السلام هرگاه وضو میساخت اعضای بدنش میلرزید و رنگ مبارکش زرد میشد پس از او پرسیدند

باو سخن میگفتند در جواب منفعت که بشر او در آسمان خواهد در بندگی نزد پروردگار عرش السید آنکه از کمال [illegible] حسن وجود و معالی
بلرزه و چون بدر مسجد میرسید سر بلند مینمود و می ایستاد و میگفت الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء
فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم یعنی ای خداوند مهمان تو بر درگاه تو ایستاده است ای نیکوکار
بدکردار بنزد تو آمده است پس درگذر از بدیهای آنچه نزد ماست بنیکیهائی که نزد تست ای کریم و زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده است
که چون حضرت امام حسن از نماز فارغ میشد با کسی سخن نمی فرمود تا آفتاب طلوع میکرد هر چند حاجت ضروری باو عارض میشد و ابن شهرآشوب
از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امام حسن ع بیست و پنج حج پیاده کرده است و دو مرتبه مالش را با خدا قسمت کرد و نصفش را خود
برداشت و نصف را بفقرا داد و بروایت دیگر سه مرتبه همه مال خود را داده و نصف را بفقرا داد و سه مرتبه تنصیف کرد حتی آنکه یک پای موزه را نگاه داشت
و پای دیگر را بفقرا میداد و ایضا روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن ع در خیمه خود نماز میکرد در منزلی از منزلهای میان
مکه و مدینه ناگاه زنی دید بسیار خوش روی آنحضرت را دید و عاشق جمال آنحضرت شد و بیتابانه بخیمه آنحضرت درآمد
پس حضرت نماز را مختصر کرد و چون فارغ شد پرسید که چه حاجت داری گفت شیفته تو گردیده ام و شوهر ندارم آمده ام
که مرا بوصال خود شاد گردانی حضرت فرمود که دور شو از من و مرا مستوجب عذاب الهی مگردان پس آن زن مبالغه بسیار
میکرد و میگریست و حضرت نیز میگریست و امتناع مینمود تا آنکه گریه هر دو شدید شد در این حال حضرت امام حسین ع
بخیمه درآمد و آنحضرت را گریان دید ایشان گریان شد و هر یک از اصحاب حضرت که داخل میشدند و حقیقت حال را نمی دانستند
و بگریه ایشان گریان میشدند تا آنکه صدای گریه از خیمه آنحضرت بلند شد و آن اعرابیه ناامید گردیده بیرون رفت
و حضرت از آن منزل بار کرد و حضرت امام حسین ع بسبب تعظیم و جلال آنحضرت سؤال از سبب آن حال از حضرت نکرد تا آنکه
شبی امام حسن ع از خواب بیدار شد و میگریست حضرت امام حسین ع گفت سبب گریه شما چیست فرمود که خوابی دیدم
و تا من زنده ام بکسی نقل مکن خواب دیدم که حضرت یوسف ع در جائی نشسته و مردم

[illegible]

من نیز رفتم و از روی حسن و جمال او نظاره کردم زبان گشادم چون نظر حضرت یوسف بر من افتاد گفت سبب گریه تو چیست ای برادر
گریه دو بار در هم فراق یعقوب یاد کردم همین قصه زلیخا در خاطر آوردم و عاشق شدن او جمال تو را در آن زمان که تو سبب رفتی در زندان
گریستن و آنچه بیعقوب [illegible] از فراق تو رسید [illegible] و تعجب کردیم از حال زلیخا یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از زن بروی
که در منازل [illegible] ابواعاشق جمال تو گردید و الفضا روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمد و سوال کرد
حضرت فرمود که پنجاه درهم و پانصد دینار باو دادند [illegible] جمال آورد که زرها را بردارد و بیرون حضرت طیلسان خود را به
زر برد و فرمود که این را بکرایه حمال بده اعرابی دیگر بخدمت آنحضرت آمد پیش از آنکه سوال کند
حضرت فرمود که آنچه در خزانه ما موجود است باو بدهید بیست هزار درهم بآن اعرابی دادند اعرابی گفت ای مولای من
چرا نگذاشتی که مدح و ثنای تو بگویم و حاجت خود را اظهار کنم حضرت جواب فرمود بعضی از آنها است که ما
اهل بیت عطا میکنیم پیش از آنکه کسی از ما امید و آرزو داشته باشد و بخشش می نماییم پیش از آنکه آبروی سایل ریخته شود
و اگر دریابد کثرت عطاهای ما را هر آینه در عرق خجلت غرق شود و الفضا روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت
امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر رضی الله عنه بحج میرفتند در بعضی از منازل شتر و آذوقه ایشان گم شد و تشنه و گرسنه
ماندند پس نظر ایشان بخیمه افتاد و چون نزدیک آن خیمه رفتند پیرزالی در خیمه بود از او آبی طلب کردند گفت که این
گوسفندان حاضرند بدوشید و بیاشامید چون طعام طلب کردند گفت یکی از آن گوسفندان را ذبح کنید تا طعامی
از برای شما مهیا کنم پس ایشان یکی از آن گوسفندان را ذبح کردند و آن زن برای ایشان طعامی مهیا کرد و تناول نمودند
قیلوله کردند چون بر خواستند که بار کنند آن زن را گفتند که ما از قبیله قریشیم و اراده حج داریم چون بخانه برگردیم
بنزد ما بیا تا بدرت احسان تو کنیم چون شوهر آن زن بخیمه برگشت و بر آن حال مطلع شد زن خود را آزرد و بعد از آن
آن زن را فقر و احتیاج رو داد و بمدینه آمد حضرت امام حسن علیه السلام او را دید [illegible] که [illegible] دنیا [illegible]

یا من بیشتر امام حسن [illegible] میخواهم و نمیتوانم از وی گرفت ابن ابی عتیق گفت که اگر من از برو تو بگیرم پس چه حاجت بر آوری گفت
[illegible] گفت وقتی بدادم حاضر میشوند در مجلس من مکر مثالب قریش را بیان خواهم کرد و از امام حسن خبری نقل نخواهم کرد
[illegible] و ذکر نکردی و چون مجلس منعقد شد ابن ابی عتیق شروع کرد در مکرمتهای قریش و فضایل ایشان
بسیار [illegible] مروان گفت که چرا از فضایل امام حسن ذکر نمیکنی که مناقب او بر همه زیادتی میکند ابن ابی عتیق گفت
من بیشتر از ذکر میکردم که مناقب جمیع را ذکر میکردم او را آخر نوری ساختم که نام او بر همه مقدم میداشتم چون حضرت از مجلس بیرون
آمد که سوار شود ابن ابی عتیق از عقب حضرت بیرون آمد و حضرت را سوار کرد و چون حضرت مطلب او را دانست تبسم فرمود
و گفت آیا حاجتی داری گفت بلی میخواهم بر این اشتر سوار شوم حضرت فرود آمد و اشتر را باو بخشید و از حلم آنحضرت
نقل کرده اند که روزی آنحضرت سوار بود مردی از اهل شام سر راه آنحضرت آمد و دشنام و ناسزای بسیار بآنحضرت گفت
و حضرت جواب او نگفت تا او در آخر چون فارغ شد لب مبارک خود را بسوی او گردانید و بر او سلام کرد و بر روی
او خندید و گفت ای مرد بگمان میکنم که تو مردی غریبی و گویا بر تو مشتبه شده است امری چند اگر از ما سوال کنی
طلب چیزی عطا میکنیم و اگر از ما هدایت طلب کنی ترا ارشاد میکنیم و اگر از ما بار بردن طلبی عطا میکنیم و اگر گرسنه
ترا سیر میگردانم و اگر عریانی ترا کسوت میپوشانم و اگر محتاجی ترا بی نیاز میگردانم و اگر رانده شده ای پناه
میدهیم و اگر حاجتی داری برای تو بر می آوریم و اگر بار خود را بیاوری و بخانه ما فرود آوری و مهمان ما باشی تا
وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود زیرا که ما خانه گشاده داریم و آنچه خواهی نزد ما میسر است چون آن مرد سخن
شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدا در زمین و خدا بهتر میداند که خلافت و رسالت را در کجا
[illegible] پیش از این تو و پدر تو را دشمن ترین مردم میدانستم اکنون محبوب ترین خلق خدا نزد منی [illegible]
و بار خود را آورد و تا در مدینه بود در خانه آنحضرت مهمان بود و از معتقدان و محبان اهل بیت [illegible]

181

و بلاغت که اندر آن [illegible] موعظه شافیه نمود و خروش از اهل مسجد برآمد پس [illegible] پروردگار
خود را القصه و در آیات قرآن تدبر نمایند که حقتعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل
عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم پس بدانید که مائیم ذریت
برگزیده آدم و سلاله نوح و برگزیده آل ابراهیم و فرزندان پسندیده اسمعیل و آل محمد و ما در میان شما مانند آسمان بلندیم که [illegible] فیض
و رحمت بر شما می بارد و بمنزله خورشید انوریم که جهان را منور ساخته و ماه را نور از خورشید کرده ایم و مائیم شجره زیتونه که حق تعالی
در قرآن مثل زده است و او را مبارک یاد کرده است و فرموده است که نه شرقی است و نه غربی است پیغمبر اصل آن درخت است
و علی شاخ آن درخت است و بخدا سوگند که ما میوه آن درختیم پس هر که چنگ زند بشاخی از شاخهای آن درخت نجات مییابد و هر که
از آن درخت دور ماند باز گشت او بسوی جهنم است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از قفای مسجد برخواست [illegible] و
مبارک خود را میبوسید تا آنکه بر منبر برآمد میان دو دیده آنحضرت را بوسید و فرمود که یا بن رسول الله حجت خود را بر قوم تمام
کردی و اطاعت خود را بر ایشان واجب گردانیدی پس وای بر کسی که مخالفت تو کند [illegible] در بیان خصوص امامت
و معجزات آنحضرت است از طرق خاصه و عامه باسانید معتبره روایت کرده اند که چون هنگام وفات حضرت امیر المؤمنین
رسید حضرت امام حسن را با سایر فرزندان و شیعیان خود را طلبید و حضرت امام حسن را وصی و خلیفه خود گردانید و علوم
الهی و ودایع حضرت رسالت پناهی را باو تسلیم نمود و او را نزدیک طلبید و اسرار حقتعالی در گوش او خواند و عامه را
در خلافت آنحضرت خلافی نیست و همه قایلند که آنحضرت بعد از امیر مومنان و بیعت مسلمانان مستحق خلافت بود و کلینی
و دیگران [illegible] روایت کرده اند از سلیم بن قیس هلالی که گفت حاضر بودم در وقتی که وصیت کرد حضرت امیر
[illegible] او را گواه گرفت بر وصیت خود حضرت امام حسین را و محمد حنفیه و جمیع فرزندان خود [illegible]
و [illegible] شیعیان خود را پس کتاب را با [illegible] سلاح رسول صلی الله علیه و آله باو تسلیم کرد و [illegible] فرمود که [illegible]

مرا رسول خدا صلعم وصی خود کرد و کتابها و سلاح خود را بتو بسپارم چنانچه حضرت رسول صلعم مرا وصی خود کرد و اینها

و کتابها و سلاح خود را بمن تسلیم کرد و امر کرد مرا که ترا امر کنم که چون مرگ ترا حاضر شود اینها را تسلیم نمائی ببرادر خود

امام حسین علیه السلام و او را وصی و خلیفه خود گردانی پس بحضرت امام حسین علیه السلام رو کرد و فرمود که امر کرده است ترا رسول خدا

صلی الله علیه وآله که اینها را تسلیم کنی بفرزند خود علی بن الحسین که در هنگام شهادت خود پس دست علی بن الحسین را گرفت

و فرمود که اینها را تسلیم نمائی بفرزند خود محمد بن علی باقر و او را از رسول خدا و از من سلام برسانی

و ایضا بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین را امر در رسید فرزند خود

حسن را گفت نزدیک بیا تا پنهان بگویم بتو رازی چند را که حضرت رسول صلعم بمن پنهان گفت و ترا امین گردانم بر چیز

چند که رسول خدا مرا بر آنها امین کرد پس حضرت امام حسن علیه السلام نزدیک رفت و اسرار الهی در گوش او خواند و شیخ طبرسی و دیگران

روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بجانب عراق میرفت کتابهای خود را بام سلمه زوجه حضرت رسول صلعم

سپرد و چون حضرت امام حسن علیه السلام از عراق مراجعت کرد ام سلمه کتابها را تسلیم آنحضرت کرد مترجم گوید که احادیث در نصوص امامت

آنحضرت بسیار است که نقل آنها در [illegible] این کتاب حیات القلوب زیاده است و اما معجزات آنحضرت صفار و قطب راوندی

و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امام حسن علیه السلام در بعضی از سفرها بعمره میرفت مردی از فرزندان

زبیر در خدمت آنحضرت بود و بامامت آنحضرت قائل بود پس در بعضی از منازل بر سر آبی فرود آمدند در زیر

درختان خرما بود که بی آبی خشک شده بود پس برای آنحضرت در زیر درختی فرش انداختند و برای فرزند

زبیر در زیر درخت دیگر در برابر آنحضرت فرش انداختند پس زبیری نظر ببالای درخت افکند و گفت اگر این درخت خشک نشده بود

از آن خرما میخوردیم حضرت فرمود که آیا خواهش رطب داری گفت بلی حضرت دست بسوی آسمان بلند کرد و دعا

[illegible] آنحضرت سبز شد و برگ برآورد و رطب بار آورد پس ساربانی که [illegible] ایشان بود گفت

و جلش بران جاری میگردد و باد را بر او مسلط گردانیده است که از حرکت سپهر و سخت تر از باد [illegible] است که باد در فرمان
اوست و سخت تر از آن ملک موت است که قبض روح او میکند و سخت تر از ملک موت مرگ است که آن میمیرد و سخت تر
از مرگ امر خداوند عالمیانست که بفرمان او واقع میشود و ابن شهر آشوب روایت کرده است که چون ابوسفیان بمدینه آمد و میخواست امان
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگیرد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و میخواست که آنحضرت را شفیع کند حضرت قبول نکرد و حضرت
فاطمه ع در اینوقت نزد او بود و حضرت امام حسن ع چهارده ماهه بود و تازه برفتار آمده بود ابوسفیان گفت ای دختر محمد این طفل را
برای من شفیع گردان نزد جد خود پس حضرت امام حسن ع بسوی او آمد بیک دست ریش ابوسفیان گرفت و بدست دیگر بینی اش را
و در آن وقت حق تعالی او را بسخن آورد و گفت بگو لا اله الا الله محمد رسول الله تا من شفاعت کنم نزد جد خود برای تو
پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حمد میکنم خداوندی را که از آل محمد نظیر حضرت یحیی بن زکریا را بوجود آورده که حق تعالی
در وصف او میفرماید و آتیناه الحکم صبیا و ایضا روایت کرده است که روزی یکی از شیعیان بخدمت حضرت امام حسن ع
شکایت از زیاد والی آن ناحیه کرد پس حضرت دست دعا برداشت و گفت خداوندا بگیر از برای ما و شیعیان ما از زیاد پسر
زنیه انتقام ما را و بنما او را عذابی نزدیکی را از برای آنکه تو بر همه چیز قادری پس از آن بعد از اندکی در ابهام دستش ریش بهم رسید
و ورم کرد تا آنکه بجهنم واصل شد و ایضا روایت کرده است که مردی امام حسن ع هزار دینار هدیه کرد و حضرت آنها را
بشریک [illegible] او قسمت فرمود و حضرت آن را قسمت داد چون قسمت خود را گرفت [illegible] و در زمین افتاد بجهنم واصل
شد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی بعضی از شیعیان حضرت امام حسن ع بآنحضرت گفتند که چرا تو این قدر
متحمل مشقت و مضرت از معاویه میشوی حضرت فرمود که اطاعت امر خدا تعالی میکنم و اگر از خدا بطلبم که شام را بعراق کند
و عراق را بشام کند و مردان را زن کند و زن را مرد کند دعای من رد نمی شود درین هنگام مردی از اهل شام حاضر بود
گفت آیا میتواند که اینکارها بکند حضرت فرمود که شرم نداری میشوی که تو زنی و در میان مردان نشستی چون بخود نگریست

دید که زن شده است

که ملک موت [illegible]
و [illegible] میشود

آیا آن علم تو داری بدرستی که شیعیان تو دعوی میکنند که از شما علم هیچ خبر از زمین و آسمان پنهان نیست حضرت فرمود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله عدد برگهای آن را بیان میفرمود من برای تو عدد دانهای آن را میگویم معاویه گفت بگو در این
درخت چند دانه است حضرت فرمود که چهار هزار و چهار دانه است معاویه گفت بشمارید آن را چیدند و شمردند
چهار هزار و سه دانه ظاهر شد حضرت فرمود که هرگز دروغ نگفته ام و خبر دروغ بمن نرسیده است از جانب خدا باید که دانه دیگر
پنهان کرده باشند چون تفحص کردند در دست عبد الله بن عامر بود حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر نه آن بود که کافر میشوی
و ایمان نمی آوری هر آینه خبر میدادم ترا بآنچه خواهی کرد بعد از این حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در زمانی بود که او را تصدیق
میکردند و تکذیب نمی نمودند و تو میگوئی که حسن علیه السلام اینها را از جدش شنیده و او کودک بود بخدا سوگند که زیاد را به پدر خود ملحق خواهی
کرد و حجر بن عدی را خواهی کشت و سرهای شیعیان را از شهرها برای تو خواهند آورد و آنچه آنحضرت در آن روز فرموده
همه واقع شد و صفار و قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که دو مرد در خدمت حضرت امام حسن علیه السلام
بودند ایشان گفتند که تو دیشب در خانه خود چنین سخن گفتی او از روی تعجب گفت که میدانند هر چه بر کسی میکنند حضرت فرمود که
ما میدانیم هر چه جاری میشود در شب و روز پس حضرت فرمود که حق تعالی حضرت رسول را تعلیم کرد علم حلال و حرام را و تنزیل
قرآن را و آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت و آنحضرت همه را بامیرالمومنین علیه السلام تعلیم کرد و امیرالمومنین همه را بمن تعلیم کرد و در
در کتاب علل و عیون از حذیفه روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی در کوه حری نشسته بود یا کوه دیگر و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان در خدمت آنحضرت نشسته بودند و جماعتی از مهاجر و انصار نیز حاضر بودند ناگاه حضرت امام
حسن علیه السلام پیدا شد با نهایت تمکین و وقار که می آمد چون نظر حضرت رسالت بر او افتاد فرمود که جبرئیل او را هدایت میکند
و میکائیل او را دوست میدارد و او فرزند من است و پاره تن من است و فرزند زاده من است و نور دیده من است پدرم فدای او باد
حضرت برخواست و با او برخاستیم و او را استقبال نمود و فرمود که تو [illegible] منی و جان منی و [illegible] ... او

گرفت و او را

قیام نماید و بهر که رسد سلام کند و حضرت بیرون رفت پس معاویه عمرو بن عاص را ملامت کرد که [illegible] فضایل او

و بر فضایل او مطلع گردانیدی عمرو گفت این سخنان را بگذار که اهل شام ترا برای ایمان و دین دوست نمی‌دارند [illegible]

میدارند و شمشیر و مال بدست تست این سخنان حسن چه فایده با [illegible] می‌بخشد پس قصه آن جوان [illegible] در میان [illegible]

حضرت امام حسن آمد و زاری و تضرع و استغاثه کرد و حضرت برای او رفت که دو دعا کرد و باز مرد شد [illegible]

بعضی احوال آنحضرت بعد از شهادت حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و سبب صلح کردن آنحضرت با معاویه در [illegible]

بدانکه بعد از ثبوت عصمت و جلالت ائمه هدی میباید که آنچه از ایشان واقع شود مومنان تسلیم و انقیاد نمایند و در مقام

شبهه و اعتراض در نیایند و بدانند که آنچه ایشان می‌کنند از جانب خداوند عالمیان [illegible] بر ایشان اعتراض [illegible]

چنانچه سابقا دانستی که حق تعالی صحیفه از آسمان برای حضرت رسالت صلعم فرستاد و بران صحیفه دوازده مهر بود

هر امامی مهر خود را بر میداشت و آنچه در تحت آن مهر نوشته بود عمل می‌نمود و چگونه روا باشد بعقل ناقص خود اعتراض کردن

بر گروهی که برگزیدهای خداوند عالمیان اند در زمین و گفته ایشان گفته خداست و کرده ایشان کرده خداست ابن بابویه

و شیخ مفید و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام حضرت امام

حسن ع بر منبر برآمد و خطبه بلیغی مشتمل بر معارف ربانی و حقایق سبحانی ادا نمود و فرمود که مائیم حزب الله

که غالبیم و مائیم عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از همه کس بآنحضرت نزدیکتریم و مائیم اهل بیت رسالت [illegible]

و بدیها معصوم و مطهریم و مائیم یکی از دو چیز بزرگ که حضرت رسالت ص بجای خود در میان امت گذاشت و گفت

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و مائیم [illegible] عترت رسول خدا را جفت کتاب

گردانیده [illegible] تنزیل و تاویل قرآن را بما داده در قرآن بیقین سخن میگوئیم نه بگمان [illegible] آیات آن

نمی‌کنیم اطاعت ما از جانب خدا بر شما واجب [illegible] رسول خدا مقرون [illegible]

گردانیده

این

گر ریا نمی‌شنیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حسین علیه‌السلام فرمود که هر دو امامند خواه قیام بامر امامت
نمایند و خواه نشینند گفت بلی فرمود که پس منم امام خواه قیام نمایم بامر امامت و خواه تقاعد نمایم و خواه صلح کنم
و خواه جنگ کنم پس حضرت فرمود که علت صلح من با معاویه علت صلح حضرت رسول صلی الله علیه و آله است با بنی اشجع و علت صلحی که با اهل مکه کرد در وقتی که
از حدیبیه برگشت ایشان کافر بودند بتنزیل قرآن و [illegible] ای ابوسعید هرگاه من امام باشم از جانب خدا [illegible] نباید که نسبت [illegible]
دهد بسفاهت در هر کاری که بعمل آورم خواه مصالحه کنم و خواه محاربه هر چند وجه حکمت در آنچه کردم مخفی باشد آیا نمی‌بینی
که چون حضرت خضر کشتی را شکست و آن پسر را کشت موسی فعل او را دشمن داشت برای آنکه وجه حکمت بر او
مشتبه بود و چون حکمت آنها بر او ظاهر شد راضی گردید همچنین کار من نیز چنین است [illegible] بخشم آمده‌اید [illegible]
وجه حکمت در فعل من و اگر من با معاویه صلح نمی‌کردم یک شیعه من بر روی زمین نمی‌ماند مگر آنکه کشته میشد و در کتاب
احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد مردم شیعیان بخدمت آمدند و بعضی ملامت کردند
او را بر بیعت معاویه حضرت فرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که من چه کار کرده‌ام برای شما بخدا سوگند که آنچه من
کرده‌ام بهتر است از برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن طالع می‌شود آیا نمیدانید که منم امام واجب الاطاعت
شما یم و یکی از بهترین جوانان بهشتم بنص حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند بلی پس فرمود که آیا نمیدانید که آنچه
خضر کرد موجب غضب موسی علیه‌السلام شد چون وجه حکمت بر او مخفی بود و آنچه خضر کرده بود نزد حق تعالی عین حکمت و صواب بود
آیا نمیدانید که هیچیک از ما نیست مگر آنکه در گردن او بیعتی از خلیفه جوری که در زمان او هست واقع میشود مگر قائم
ما که حضرت عیسی علیه‌السلام در عقب او نماز خواهد کرد زیرا که حق تعالی ولادت او را مخفی خواهد ساخت و شخص او را از مردم پنهان
خواهد کرد برای آنکه احدی را در گردن او بیعتی نباشد و او نهم فرزندان برادرم حسین است و حق تعالی عمر
او را در غیبت طولانی خواهد کرد [illegible] بعد از آن ظاهر خواهد کرد بقدرت خود در صورت جوانی

کمتر از چهل سال

و اهل عالم خواهند گردید و مسلمانان را لعنت خواهند کرد و هر که در حق ما اهل بیت دشمنی کند خواهد گشت و هر که در باطل با او دوستی کند [illegible]
خواهد داشت و روزگار چنین فاسد خواهد بود تا آنکه حق تعالی در آخر الزمان مردی را برانگیزد در وقتی که روزگار بر مردم بسیار شدید
باشد و نادانی مردم را فرو گرفته باشد پس تقویت خواهد کرد او را به ملائکه خود و یاران خود و یاوران او را نگاهداری
خواهد کرد و او را به آیات خود نصرت خواهد داد و او را بر همه اهل زمین غالب خواهد کرد تا آنکه اطاعت کنند او را خواه
و اگر نخواهند زمین را پر از عدالت و نور و برهان خواهد کرد و اهل جمیع بلاد فرمان بردار او خواهند گردید و در زمان او کافری نماند
مگر آنکه ایمان بیاورد و فاسقی نماند مگر آنکه صالح شود و در زمان او درندگان با یکدیگر صلح کنند و زمین گیاه خود را برویاند
و آسمان برکتهای خود را فرو ریزد و گنجهای زمین بر او ظاهر گردد و چهل سال مالک جمیع زمین باشد پس خوشا حال کسی که ایام او را
دریابد و کلام او را بشنود و شیخ کشی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن ع
در خانه خود نشسته بود ناگاه سواری آمد که او را سفیان بن لیلی میگفتند و گفت السلام علیک یا ذلیل کننده مؤمنان
حضرت فرمود که فرود آی و تعجیل مکن پس فرود آمد و پای شتر خود را بست و بخدمت حضرت نشست حضرت فرمود که چه گفتی باز گفت
ذلیل کننده مؤمنانم گفت برای آنکه امر امامت را از گردن خود انداختی و خلافت را باین طاغی ملعون گذاشتی که
حکم کند بغیر آنچه خدا فرستاده است حضرت فرمود که ترا خبر دهم که چرا چنین کردم از پدرم شنیدم که میگفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که شب و روز نخواهد گذشت تا آنکه والی شود بر این امت مردی فراخ گلوی و سینه گشادی که بخورد و سیر نشود او معاویه است
از این جهت چنین کردم که میدانستم که او والی چنین خواهد شد و سفیان بن لیلی گوید که بعد از آن فرمود که برای چه نزد ما آمده
برای آنکه ترا دوست میدارم فرمود که بخدا سوگند که برای این آمده گفتم بخدا که برای این آمده‌ام
حضرت فرمود که بخدا سوگند که ما را دوست ندارد بنده اگرچه اسیر باشد در میان دیلم مگر آنکه نفع می‌بخشد او را محبت
ما و بدرستی که محبت ما گناهان را میریزد از بنی آدم چنانچه باد برگ را از درخت میریزد و کلام آینده [illegible]

از حضرت امام محمد باقر

بود مردان با آنحضرت گفت که موی های ریش او دو سفید شده بود حضرت فرمود که سبب آن است [illegible] بنی هاشم خوش بیاید
و زنان ما دهان ما را می بوسند و از ثقل آن موی های ریش ما سفید میشود و بنی امیه چون بوی دهان ایشان بد است زنان ایشان
بد کننده دهان شما اعراض میکنند و دهان خود را بر سوی روی شما میگذارند و باین سبب عذار شما زود سفید میشود پس مروان
گفت که در شما بنی هاشم خصلت بدی هست که شهوت جماع بسیار دارید فرمود که از زنان ما برداشته‌اند و به مردان ما داده‌اند
و از مردان شما برداشته‌اند و به زنان شما گذاشته‌اند و باین سبب است که هیچ زن بنی امیه بر نمی آید مگر مرد بنی هاشمی و در کتاب احتجاج
و کتاب سلیم بن قیس روایت کرده‌اند که معاویه علیه اللعنه در ایام حکومت خود به حج رفت و به مدینه آمد و مردم باستقبال او رفتند و نظر کرد
در میان ایشان کسی از قریش را ندید و روز دیگر خوش نیامد که مردم باستقبال او رفته بودند پس گفت انصار را چه شد و چرا باستقبال ما
نیامدند گفتند که ایشان پریشان و محتاج‌اند و مرکوبی ندارند که سوار شوند معاویه گفت شترهای آبکشی ایشان چه شد قیس بن سعد
که در آن روز بزرگ انصار بود گفت شتران خود را فانی کردند در روز بدر و احد که در خدمت حضرت رسالت پناه با تو
و پدر تو جنگ می کردند تا خدا اسلام را بشمشیر ایشان غالب گردانید و شما نخواستید معاویه ساکت شد پس قیس گفت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله ما را خبر داده است که بعد از ما ستمکاران بر شما غالب خواهند شد معاویه گفت شما را چه امر کرده است
قیس گفت ما را امر کرده است که صبر کنیم تا او را ملاقات کنیم معاویه گفت پس صبر کنید تا او را ملاقات کنید پس معاویه بحلقه‌ای رسید که
جمعی از قریش نشسته بودند همه از برای او برخواستند بغیر عبدالله عباس معاویه گفت ترا هیچ مانع نشد از برخواستن مگر کینه
که از جنگ صفین در دل داری آزرده مباش که ما طلب خون عثمان کردیم و عثمان بستم کشته شد ابن عباس گفت که عمر کشته
شد چرا طلب خون او نکردی گفت عمر را کافری کشت ابن عباس گفت عثمان را که کشت معاویه گفت مسلمانان او را کشتند
ابن عباس گفت همین حجت بس است از برای سکوت تو معاویه گفت که ما امر نوشتیم که مردم [illegible] از مناقب علی
ساکت شوند و تو نیز زبان از مناقب او [illegible] ابن عباس گفت که ما را نهی میفرمایی از خواندن قرآن گفت ابن عباس گفت

کسانی [illegible]

مقرب گردانید و نزدیک خود بنشانید و ایشان را گرامی دارید و هر که در مناقب او حدیثی وضع کند یا روایت
نماید بنویسید نام او را و پدر او را و قبیلهٔ او را تا من ایشان را خلعت دهم و نوازش کنم پس منافقان از عرب و موالی چنین کردند
و احادیث بسیار وضع کردند در فضیلت عثمان و او خلعتها و جایزه ها و بخششهای عظیم برای ایشان فرستاد پس بسیار
شد این احادیث در هر شهری در رغبت میکردند مردم در اموال و اعتبار دنیا و احادیث وضع میکردند و هر که
می آمد از شهرها و در حق عثمان منقبتی و فضیلتی روایت میکرد نامش را می نوشتند و او را مقرب میکردند
و جایزه ها باو می بخشیدند و قطایع املاک باو میدادند مدتی بر این احوال می بودند پس نوشت بعمال خود که حدیث فضیلت
در باب عثمان بسیار شد در همه شهرها منتشر گردید پس درین وقت مردم را ترغیب کنید برآنکه احادیث وضع کنند در باب
معاویه که این [illegible] دوست تر است نزد ما و ما را شادتر میگرداند و بر اهل بیت محمد دشوارتر می آید و محبت خلفا ایشان را
می شکند پس امرای آن ملعون که در شهرها بودند نامه های او را بر مردم خواندند و مردم شروع کردند در وضع احادیث
در فضیلت و فضایل معاویه در هر شهری و دهی و می نوشتند این احادیث موضوعه را بمکتبها و بایشان میدادند که
تعلیم اطفال کنند چنانچه قرآن را تعلیم ایشان میکنند و زنان و دختران خود را بیاموزانند تا آنکه محبت ایشان
در دلها جا کند و بدین حالت مدتی ماندند پس بر باد ملعون نوشت که هر که بر دین علی و رای او باشد
پس ایشان برانگشت و سیاستهای کرد و معاویه بجمیع شهرها نوشت که تفحص کنید که هر که بتقیه بر او قایم شود که او علی و اهل بیت او را
دوست میدارد نام او را از دیوان عطا محو کنید پس نامه دیگر نوشت بایشان که هر که را متهم سازید بمحبت علی علیه السلام
او را بکشید هر چند ثابت نشود و بهر شبهه و تهمت و گمان در زیر هر سنگ و کلوخی که ایشان را بیابید بقتل رسانید
پس چنان شد هر کس را بکلمه یا تهمتی میکشتند و اگر کسی را بکفر و زندقه نسبت میدادند او را گرامی میداشتند و متعرض
او نمی شدند و اگر کسی را بتشیع نسبت میدادند ایمن نبود بر جان خود در هر شهری خصوصا در بصره و کوفه حتی آنکه

اگر یکی از شیعیان

اگر کسی از شیعیان می‌خواست که سری بدیگری بگوید که محل اعتماد او بود میرفت بخانهٔ او و از حرمش او را نیکو تحقیق
و از خادم و غلام او حذر میکرد و باز آن سخن را با دیگری نمی‌گفت مگر آنکه بعد از آنکه قسمهای مغلظه او را میداد و پیمانهای محکم از او
می‌گرفت که کتمان کند و فاش نکند و روز بروز امر شدیدتر میشد تا آنکه در زمان معاویه جور بسیار شد و احادیث موضوعه در میان مردم
منتشر شد و اطفال بر آنها نشو و نما کردند و بدترین مردم در این باب قاریان قرآن بودند که از روی مکر و ریا و حیله اظهار
خشوع و ورع میکردند و خود را بمردم پرهیزکار می‌نمودند و از برای طمع دنیا و خوش آمد والیان چون احادیث دروغ می‌بستند
و آنرا سبب قرب خود نزد والیان و قاضیان میگردانیدند و باین وسیله مقرب ایشان میشدند و اموال و منازل و قطایع
ایشان را می‌یافتند و مردم بسبب حسن ظنی که بایشان داشتند این احادیث را از ایشان می‌شنیدند و روایت میکردند و حق میدانستند
و بسا کسی که رو میگردانید از اینها را و گمان کردند که اینها را اظهار شکی در اینها می‌نمود یا او دشمنی می‌کردند و این احادیث
جماعتی دیگر اقتدا که متدین بودند و نمی‌خواستند که افترا بر خدا و رسول به بندند پس بنادانی این حدیث را قبول کردند
و گمان کردند که اینها حق است و اگر میدانستند که اینها موضوع و باطل است هرآینه روایت نمیکردند و کسی را اعتقاد باینها نمی‌داشت
دشمن نمیدانستند پس در این زمان آنچه حق است نزد ایشان باطل است نزد ایشان حق است و راست نزد ایشان دروغ است
و دروغ نزد ایشان راست است و چون حضرت امام حسن علیه السلام شهید شد بلا و فتنه سخت‌تر شد و نماند دوستی از دوستان
خدا مگر آنکه بر خود ترسان بود و یا کشته شد و یا رانده شد یا آواره شد پس پیش از مرگ معاویه ملعون بدو سال حضرت امام
حسین صلوات الله علیه اراده حج نمود و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس با حضرت امام حسین بودند از بنی هاشم و مردان و زنان حج کرد
و شیعه و موالیان را نیز طلبید هر که از ایشان حج کرده بود و هر که حج نکرده بود و هر که در شهرها بود از آنها که می‌شناختند
آنحضرت را و اهل بیت او را تا آنکه احدی از اصحاب حضرت رسالت و فرزندان ایشان و از تابعین و انصار معروف
بودند بصلاح و عبادت جمع کرد نزد ایشان را و همه را تکلیف حج نمود تا آنکه از ایشان هزار نفر در منی زیاده جمع شدند

و حضرت امام حسین علیه السلام در سراپرده خود او و اکثر آن جماعه از تابعان و فرزندان و صحابه بودند چون همه در خیمه آنحضرت
جمع شدند حضرت در میان ایشان برخواست و خطبه خواند و حمد و ثنای الهی بجا آورد پس فرمود که این ملعون طاغی یعنی معاویه
علیه اللعنة و العذاب کرد با ما و شیعیان ما آنچه دانستید و دیدید و حاضر بودیم و خبر بشما رسید و من میخواهم چیزی چند سؤال کنم از شما اگر
راست گویم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گویم مرا تکذیب کنید بشنوید سخنان مرا و کتمان نکنید گفتار مرا پس برگردید بسوی
شهرهای خود و قبیلهای خود و از هر که ایمن باشید و اعتماد بر او داشته باشید او را دعوت کنید بسوی آنچه دانستید
زیرا که من می ترسم که این حق مندرس شود و برطرف گردد و خدا تمام کننده است نور خود را هر چند نخواهند کافران پس
نگذاشت آنحضرت هیچ آیه از قرآن را که در شان اهل بیت نازل شده باشد مگر آنکه بر ایشان خواند و برای ایشان
تفسیر کرد و نه خبری که فرموده باشد در حق پدر و مادر و اهل بیت آنحضرت مگر آنکه روایت کرد برای ایشان و هر یک از آنها که میفرمود
صحابه میگفتند که چنین شنیدیم و حاضر بودیم و تابعان میگفتند که بلی ما شنیدیم از آنها که بما روایت کردند و اعتماد بر قول
ایشان داشتیم و هیچ خبر را نگذاشت مگر آنکه برای ایشان بیان کرد و جمیع حجتها را بر ایشان ظاهر گردانید و در آخر گفت
که شما را بخدا سوگند میدهم که چون برگردید بشهرهای خود آنچه گفتم نقل کنید بهر که اعتماد بر او داشته باشید پس حضرت از منبر فرود
آمد و مردم متفرق شدند و شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند که چون خلافت بمعاویه مستقر گردید بشر بن
ارطاة را بحجاز فرستاد بطلب شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام و در آن وقت والی مکه عبید الله بن عباس بود چون او را طلب کرد
نیافت و دو طفل صغیر او را یافت که در نهایت حسن و جمال بودند و گیسوها بر سر داشتند و آن دو طفل بیگناه را سر بریدند
و چون خبر ایشان بمادر ایشان رسید نزدیک بود که جان بمفارقت کند و مرثیه در مصیبت ایشان انشا نمود پس چون عبید الله
نزد معاویه رفت در مجلس آن ملعون بشر را ملاقات کرد معاویه گفت آیا میشناسی این مرد را این کشنده پسرهای تست بشر گفت بلی من
کشنده ایشانم چه خواهد کرد عبید الله گفت اگر [illegible] میخواستم کار تمام میکردم پس گفت [illegible] شمشیر خود را

با وی بود معاویه او را

تا چشمهای من دیدهای او روشن میشود و او بشارت میدهد تو خواهد شد و این دو رفیق ترا دفن خواهند کرد پس سواران [illegible]
تو خواهند آمد که ترا بگیرند و بنزدیک قلعه موصل تو خواهند رسید در فلان موضع چون ایشان را مشاهده کنی از اسب فرود آی و برو
بسوی غاری که در آن نزدیکی هست پس بدرستی که شریک خواهند شد در خون تو فاسقان جن و انس چون حضرت امیر المؤمنین
شهید شد و اتباع معاویه در طلب عمرو شدند که بگیرند تا شهید کنند و او از کوفه بسوی موصل رفت و آنچه حضرت فرموده بود همه واقع شد چون نزدیک
قلعه موصل رسید با آن دو رفیق گفت بالا بروند و بجانب کوفه نظر کنند و آنچه ببینند مرا خبر دهند گفتند جمعی از سواران می بینیم
که می آیند پس از اسب فرود آمد و [illegible] غار شد و اسب را رها کرد و چون داخل غار شد افعی سیاهی او را گزید سواران آمدند
و اسب او را دیدند گفتند که این اسب اوست و در جستجوی او در آمدند او را در غار یافتند و بهر عضوی که دست میگذاشتند
جدا میشد پس سرش را جدا کردند و بنزد معاویه بردند و حکم کرد که سرش را بنیزه کنند و اول سری که در اسلام بر نیزه کردند
سر او بود و شیخ طوسی از حسن بصری روایت کرده است که گفت در زمان معاویه بجنگ رفته بودم بطرف خراسان و
سردار ما مردی از تابعان بود روزی نماز ظهر را ادا کردیم چون فارغ شد بر منبر برآمد و بعد از حمد و ثنای الهی گفت
ایها الناس در اسلام حادثه عظیمی رو داده است و بدعتی واقع شده است که از روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از دنیا رفته است تا حال چنین امر شنیعی نشده شنیدم که حجر بن عدی و اصحاب او را که از بزرگان دین بودند معاویه بی تقصیر
بقتل رسانید اگر مسلمانان در دفع این بدعت بر می آیند متوجه شوند تا من اعانت کنم اگر کسی انکار این بدعت نخواهد کرد
از خدا سوال میکنم که مرا در این زودی قبض روح کند چون از منبر فرود آمد بخانه رفت و دعای او مستجاب شده
پیش از آنکه بنماز دیگر برسند آمد صدای شیون از خانه او بلند شد و برحمت الهی واصل گردیده بود و در کتاب احتجاج
روایت کرده است که چون معاویه علیه اللعنة والعذاب حجر بن عدی و اصحابش را شهید کرد در آن سال بحج آمد و
با حضرت امام حسین علیه السلام ملاقات کرد و گفت ای ابو عبدالله شنیدی که با حجر بن عدی و اصحابش

شیعیان پدرت

آنحضرت در وقت وفات چهل و هفت سال بود و میان آنحضرت و برادرش حضرت امام حسین علیه السلام مدت
حمل فاصله بود و مدت حمل حضرت امام حسین علیه السلام شش ماه بود و حضرت امام حسن ع با جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله
هفت سال ماند و بعد از آن حضرت با حضرت امیر المؤمنین سی سال بود و بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین [illegible] علیه
الصلوة الی یوم المبین ده سال زندگانی کرد و این مشهور است و از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امام حسن
علیه السلام با اهل بیت خود فرمود که ای گروه من بزهر شهید خواهم شد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزهر شهید شد
گفتند ترا که زهر خواهد داد فرمود که کنیز یا زن من گفتند او را از ملک خود دور کن حضرت فرمود که چگونه او را
بیرون کنم و حال آنکه مرگ من بدست او خواهد شد و از آن چاره نیست و اگر او را بیرون کنم غیر او کسی مرا نخواهد کشت
و چنین مقدر شده است پس بعد از اندک زمانی معاویه علیه اللعنة والعذاب زهری فرستاد بسوی زن آنحضرت پس آن زن
از او پرسید که آیا شربتی از شیر داری که بیاشامم گفت بلی و آن زهری که معاویه فرستاده بود داخل شیر کرد و بآنحضرت
داد چون تناول نمود همان ساعت اثر زهر در بدن خود یافت و فرمود که ای دشمن خدا مرا کشتی خدا ترا بکشد
بخدا سوگند که عوض من نخواهی یافت و از آن فاسق دشمن خدا و رسول بهره نخواهی دید و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق ع امام جعفر روایت کرده است که اشعث بن قیس علیه العذاب من الله شریک در خون امیر المؤمنین صلوات الله
المنان علیه الصلوات من الملک الاکبر الدیان شریک شد و دخترش جعده علیها اللعنة زهر داد امام حسن را و پسرش محمد شریک شد در خون
حضرت امام حسین علیه السلام شریک بود و قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن ع با اهل
خود می گفت که بزهر شهید خواهم شد مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که خواهد کرد این کار را فرمود زن من جعده
دختر اشعث بن قیس که معاویه پنهان از برای او زهری خواهد فرستاد و امر خواهد کرد او را که بمن بخوراند گفتند او را
از خانه بیرون کن و از خود دور گردان فرمود چگونه بیرون کنم و حال آنکه [illegible] بدست او خواهد شد